

کلیله و دمنه

نوشته محمد جعفر محجوب

- ۱- اصل کلیله و دمنه
 - ۲- ترجمه‌های کاپله و دمنه
 - ۳- تقلید و اقتباس از کلیله و دمنه
 - ۴- ابواب ترجمه نشده
- فهرست منابع و مآخذ

اصل کلیله و دمنه

الف- پنجاهتترا، ب- مه‌بهاراتنا

کتابی را که امروز بنام‌های گوناگون کلیله و دمنه، انوار سهیلی، عیار دانش، همایون نامه و افسانه‌های بید پای^۱ در ادبیات جهان معروف است، ایرانیان از هندوستان آورده، خود بآبی چند بدان افزوده و بدین صورت تنظیم و تبویب کرده‌اند.

منبع اصلی کتاب را باید در ادبیات غنی و کهنسال سنسکریت جست. برای اثبات این امر که کلیله و دمنه از آثار ادبی سنسکریت اقتباس و ترجمه شده اسناد و مدارک بسیار در دست است:

ابن ندیم در الفهرست گوید: «اما کلیله و دمنه، در اصل وریشه آن اختلافست، گفته‌اند آنرا هندوان پرداخته‌اند و این مطلب در صدر کتاب نیز آمده است. قول دیگری وجود دارد مشعر بر آنکه این کتاب را ملوک اشکانی ساخته و بهندوان نسبت داده‌اند و نیز گفته‌اند ملوک قدیم فرس این کتاب را ساخته و بهندوان منسوب کرده‌اند و بعضی گویند که قسمتی از آنرا بزرجمهر حکیم ساخته است و خدا بر این مطلب داناتراست.»^۲

Fables de Bidpai (۱)

۲- الفهرست، چاپ لیبزیک ۱۸۷۱، ص ۳۰۴

اما همین مؤلف آنجا که از کتب هند در احادیث و اسما و خرافه نام میبرد، نام کللیله و دمنه را نیز جزء کتب افسانه هندی ذکر میکند. نخستین کتابی که در این فصل ذکر شده کللیله و دمنه است که ابن ندیم بدینگونه یاد میکند: «کتاب کللیله دمنه و آن ۱۷ بابست و ۱۸ باب نیز گفته اند. عبدالله بن مقفع و دیگران آنرا تفسیر کرده اند و این کتاب بشهر نیز نقل شد و آنرا ابان بن عبدالحمید بن لاحق بن عقیل رقاشی و علی بن داود و بشر بن المعتمد بشعر عربی در آورده اند و بشر بن المعتمد قسمتی از این کتاب را حذف کرد و من در نسخه بی دو باب زیادتر نیز دیده ام....»^۱

بدین ترتیب ابن ندیم گرچه یکجا در هندی بودن اصل کتاب تردید کرده، اما خود آنرا در صدر کتب افسانه هندی جای داده است. بنا بقول ابن خلکان نیز چند تن این کتاب را به عبدالله بن مقفع نسبت داده اند.

اما تمام مورخین قدیم بر این عقیده اند که عبدالله بن مقفع فقط این کتاب را از پهلوی عبری ترجمه کرده است و همچنین عقیده دارند که این کتاب بدستور خسرو انوشیروان بوسیله پزشکی ایرانی بنام برزوی یا برزویه از هندوستان به ایران آمد و بزبان پهلوی ترجمه شد.

«مسعودی مورخ عرب زبان نیمه اول قرن چهارم هجری کللیله و دمنه را بیکی از پادشاهان هند نسبت میدهد و مقدمه بی که در صدر ترجمه پهلوی قرار داشته و خوشبختانه مترجم عربی نیز آنرا ترجمه و نگاهداری کرده است، هیچ تردیدی درباره هندی بودن اصل کتاب باقی نمیگذارد. فردوسی نیز همین مطلب را در شاهنامه تکرار میکند، و با وجود اینهمه شواهد و قرائن دیگر درین باره انکار و تردید جایز نیست.»^۲

هم اکنون متن سنسکریته قسمتی از ابواب کللیله و دمنه که از پنجاه تنترا^۳ و مهابهاراتا^۴ ترجمه شده، در دستست و بنا بر این جای هیچگونه شک و شبهه باقی نمیگذارد. درباره این دو منبع اصلی کللیله و دمنه در همین گفتار

۱- الفهرست چاپ مصر (۱۳۴۸ هـ . ق . ۰) ص ۴۲۲ - ۴۲۵

۲- مقدمه سیلوتر دوساسی بر نخستین چاپ کللیله و دمنه عربی

Pantchatantra (۳)

Mahâbhârata (۴)

باشباع سخن خواهد رفت .

امامعلوم نیست بچه علت در ممالک عربی ، عقیده عمومی خلاف این مطلبست بطوریکه هر کس در مصر و عراق و سایر کشورهای عربی کلیله و دمنه را مطالعه کرده این موضوع نیز بدو تلقین شده است که گویا کتاب کلیله و دمنه از مجعولات عبدالله بن مقفع است و وی برای احتراز از گزند که ممکن بود از ابراز عقایدش بدورسد ، این کتاب را بهندوان نسبت داده است . ازین نظر بیفایده نیست که درین فصل دلایلی را که سیلوستر دوساسی از متن کلیله و دمنه استخراج کرده است بیاوریم . دوساسی درین باب چنین اظهار عقیده میکند :

۱- یکی از دلایل هندی بودن اصل کتاب ، مطالبی است که در باره مسافرت و مأمویت برزویه در هندوستان در کتاب آمده است . نمیدانم بچه دلیل میتوان لااقل از قبول اساس این داستان امتناع کرد ، زیرا ناچار باید پذیریم که برزویه از هندوستان علاوه بر کلیله و دمنه کتب مختلف دیگری ازین دست نیز بهراه آورد و این مطلب را دو جمله زیرین از متن عربی ثابت میکند: « فلما فرغ من انتساخ الكتاب و غیره مما اراد من سائر الكتب الی انوشیروان یعلمه بذلك » ۱ و: « فاقمت علی هذه الحال و انتسخت کتباً کثیرة و انصرفت من بلاد الهند و قد نسخت هذا الكتاب . » ۲ و بشهادت این دو جمله در هندوستان چندین کتاب بوسیله برزویه استنساخ شده است و از مجموع این کتب کتابی بنام کلیله و دمنه ترتیب داده اند . این عقیده که بسیار طبیعی بنظر میرسد ، میتواند بروضع ظاهری و طبیعی این مجموعه نیز منطبق گردد: برای پذیرفتن این مطلب کافست که کتاب را بگشایند و ببینند که بجز دو باب اول که نمیتوان آنها را از یکدیگر جدا کرد ، ابواب دیگر نه باهم و نه با دو باب اول که شامل سرگذشت کلیله و دمنه است هیچگونه ارتباط لازمی ندارد ، جز اینکه این مؤلف مجموعه آنها را فراهم آورده و تمام را از زبان دانشمندی بیدپای نام برای پادشاهی موسوم به دابشلیم نقل کرده است و بالاخره میتوان چندین داستان دیگر نیز بر این مجموعه افزود بی آنکه در شکل و ترکیب مجموعه تأثیری داشته باشد یا نظم آنرا برهم زند .

۱- کلیله و دمنه عربی دوساسی ۱۸۱۶ س ۳۹ س ۵-۶

۲- همان کتاب ص ۷۷ س ۴-۵

۲- تردیدی نیست که کللیله ودمنه ، آنگونه که ما متن عربی آنرا در دست داریم ، دارای چندین بابست که هرگز در نخستین مجموعه آن وجود نداشته و بترجمه پهلوی افزوده شده است .

این مطلب را ابوالمعالی نص الله بن محمد بن عبدالحمید قدیمترین مترجم فارسی کللیله ودمنه که در زمان بهرامشاه غزنوی آنرا ترجمه کرده است، یادآوری میکند :

«.... و این کتاب کللیله ودمنه شانزده بابست و از آن اصل که هندوان کرده اند ده بابست :

۱- باب الاسد والثور ، ۲- باب الحمامة المطوقة ، ۳- باب التفحص عن امر دمنه ، ۴- باب البوم والغربان ، ۵- باب القرد والسلحفاة ، ۶- باب الناسك و ابن عرس ، ۷- باب السنور والجرذ ، ۸- باب ابن الملك والطير ، ۹- باب الاسد و ابن اوی ، ۱۰- باب الاشبال واللجوه ، «و آنچه از جهت پارسیان الحاق افتاده است شش بابست:

۱- باب ابتداء کللیله ودمنه ، ۲- باب الناسك والضيف ، ۳- باب البلار والبراهمه ، ۵- باب السائح والصائح ، ۶- باب ابن الملك واصحابه ۱ . «
ازین شش باب دو باب را نمیتوان به هندوان نسبت داد: یکی داستان مأموریت برزویه در هندوستان و دیگر زندگی برزویه . بدین ترتیب چهار باب بیشتر باقی نماند که میبایست از ده بابی که توسط برزویه از هندی بفارسی ترجمه شده است، جدا شود.

بنابراین چهارده بابی که کللیله ودمنه عربی را تشکیل میدهد دارای ده باب از اصل هندیست که مطابق تبویب نسخه عربی کتاب عبارتست از :

۵- باب الاسد والثور یا نخستین باب سرگذشت کللیله ودمنه ، ۶- باب التفحص عن امر دمنه یا دومین باب همین سرگذشت ۲ ، ۷- باب الحمامة المطوقة ، ۸- باب البوم والغربان ، ۹- باب القرد والغیلیم ، ۱۰- باب الناسك و ابن عرس ،

۱- کللیله ودمنه بتصحیح عبدالعظیم قریب- چاپ تهران- ۱۳۱۹ شمسی ص ۳۴

۲- چنانکه بعد خواهیم دید ابوالمعالی وسیلوستر دوساسی هر دو اشتباه

کرده اند و این باب از ابواب الحاقی کللیله ودمنه است و در اصل سنسکریته وجود ندارد .

۱۱- باب الجرذ والسنور ، ۱۲- باب الملك والطائر فزره ، ۱۳- باب- الاسد والشعهر الناسك وهو ابن آوى، ۱۵- باب اللبوة والاسوار والشعهر. وفصولی که اضافه شده عبارتست از :

۱۴- باب ایلاد و بلاذ و ایراخت ، ۱۶- باب الناسك والضيف، ۱۷- باب السائح والصابغ، ۱۸- باب ابن الملك واصحابه.

در چند نسخه خطی بوضعی مبهم این چهار باب به ایرانیان ، یعنی ایرانیان زمان انوشیروان نسبت داده شده است . یکی از نسخ خطی متعلق بکتابخانه برلن نگارش این ابواب را به بزرگمهر فرزند بختگان نسبت می دهد .

۳- این ملاحظات و همچنین وجود نسخه پنچاتنتر و صورت تهذیب شده آن موسوم به هیتوپادسا ۱ من حیث المجموع برای جواب گفتن به- اعتراضات کسانی که در اصل هندی کللیه و دمنه تردید میکنند ، بیش از حد لزومست ، زیرا این اعتراضات پس از کشف شباهت فراوانی که بین کللیه و دمنه و هیتوپادسا یا بهتر بگوییم پنچاتنتر وجود دارد ، دیگر مبنایی نخواهد داشت .

۴- اما باز يك دليل قطعی تر نیز برای اثبات هندی بودن اصل این کتاب وجود دارد و آن اینست که حتی از پس برده ترجمه های گوناگون و با وجود تغییر شکلهایی که این کتاب در برگشتن از هندی پهلوی و از پهلوی عبری و عربی بفارسی یافته است ، هنوز خصوصیات جالب توجهی از ریشه خویش را در بردارد. این مطلب قابل توضیح بیشتر است :

محققان در آغاز کار بیهوده درین کتاب بجستجوی آثار عقاید موبدان و مغان قدیم ایران و نیایش آتش و مبارزه بین اورمزد و اهرمن و بطور خلاصه سنن تاریخی و افسانه‌یی ایران باستان میپرداختند و اعمال امشاسپندان و ایزدان زند و اوستا و گوینده آنرا درین کتاب میجستند و نمی یافتند (البته من در باره ترجمه عربی کتاب صحبت میکنم) درین کتاب هر گز نامهای کیومرث جمشید ، ضحاک ، فریدون ، رستم ، منوچهر و سایر قهرمانان و پهلوانان و شاهان ایرانی دیده نشده است. از اسکنند و دارا درین کتاب نامی دیده نمیشود. درین کتاب هر گز از نوروز و دیگر اعیاد و جشنهای ایرانی سخنی نرفته است.

حیوانات افسانه‌بی که شرح آن در کتابهای زرتشت آمده و تصویرشان بر روی خرابهٔ ابنیهٔ تاریخی قدیم ایران و سنگهایی که از دستبرد حوادث در امان مانده، حک شده است، برای مؤلف این مجموعه بکلی ناشناخت.

بعکس آثار مذاهب و سنن و رسوم هندوان گرچه در نتیجهٔ ترجمه بزبان پهلوی ضعیف شده اما هرگز از بین نرفته است و بکرات درین کتاب دیده میشود. در کلیله و دمنه ذکر زاهدان و فقیران و مرثاضان بسیار رفته است. خویشتن داری و امساک شکل پرهیزگاری که از خوردن جانداران می پرهیزد، پرهیز شیر از خوردن جانداران و روی آوردن بمیوه‌های جنگلی، تغییر شکل یافتن بچه موش و در آمدن وی بصورت دختر در نتیجه اوراد و اذکار و ادعیهٔ مردزاهد و بازگشتن او بصورت موش در نتیجهٔ همان اوراد و ادعیه ۱ و همچنین نامهای خاص حیوانات که در زبان سنسکریت دارای معناست ولی در فارسی - تا آنجا که میدانیم - معنائی ندارد، مانند دمنه یا دمنکا ۲ و شنز به یاسنژ و کا ۳ و طیطوی ۴ نوعی پرنده که نام آن نه فارسی و نه عربی بلکه هندیست و صحیح آن تی تباست؛ و علاوه بر این ذکر مکرر بر اهرمه هند تمام دلایلی قوی بر هندی بودن اصل این کتابست.

افسانهٔ زاهدوراسو (باب الناسک و ابن عرس) انس الفت و هندو در اباراسو بخاطر می آورد. این حیوان بسهولت رام و اهلی میشود و هماغوی که گربه در خانه‌های ما وجود دارد، در هندوستان نیز راسو یا موش خرما در تمام خانه‌ها زندگی میکند و هندوان را از آفتیب موشهای گوناگون، چه موش خانگی و چه موشهای صحرا بی میرهاند. بعلاوه این حیوان دشمن آشتی ناپذیر مارانست و باحرارنی فوق العاده آنانرا شکار میکند. بوزینه و سنگپشت که غالباً در افسانه‌های این کتاب جلوه گری میکنند بیشتر بمناطق گرمسیر هندوستان تعلق دارند نه بایران.

۱- این افسانه در کتاب هیتوپادسا دیده نمیشود اگرچه در چهارمین کتاب آن تمییز شکل یک موش بصورت گربه و سنگ و سپس بصورت بیرو و بالاخره موش وجود دارد. با اینهمه افسانهٔ مورد بحث دارای ریشهٔ هندیست و نظیر این افسانه در کتاب میتولوژی هندتألیف کلنل دوپلیه (De polier) (جلد ۱۱ ص ۵۷۷) دیده می‌شود (حاشیهٔ دوساسی)

Titawi (۴) Sanjavaka (۳) Damanaka (۲)

با این دلایل دیگر تردیدی نیست که افتخار بوجود آوردن این مجموعه افسانه‌های اخلاقی که امروز توجه مردم شرق و غرب را بخود معطوف داشته متوجه هندوستان است.

نتیجه‌ی که از این بحث میتوان گرفت تنها این نیست که پنجانترا، کتابی که اینهمه با کلیله و دمنه شباهت دارد سر مشق و مأخذ برزویه بوده است. البته حوادث اصلی کلیله و دمنه و دیگر افسانه‌هایی که در آن جمع-آوری شده، از هندوستان به ایران آمده است. اما جمع آوردن آنها در یک کتاب و شکلی که این افسانه‌ها در قالب آن عرضه شده میتواند از ابتکارات برزویه یا بزرجمهر باشد. این مطلب اهمیت زیادی ندارد و مؤلف ایرانی کاری نکرده جز آنکه بعضی افسانه‌های دیگر را نیز در همین قالب ریخته است. اینها خلاصه دلایلی است که دوساسی برای اثبات هندی بودن اصل کتاب در مقدمه نخستین چاپ کلیله و دمنه عربی (۱۸۱۶) آورده است. اینک توضیحاتی در باب دو منبع اصلی سنسکرت کلیله و دمنه یعنی پنجانترا و مهابهاراتا:

الف - پنجانترا

دائرة المعارف بزرگ در باب پنجانترا چنین نوشته است:
پنجانترا مجموعه مشهور قصص هندیست که بیک برهمن ویشنویسی منسوبست. این مجموعه محققاً در اواخر قرن پنجم میلادی تدوین شده است و همانطور که نامش نشان میدهد از پنج کتاب تشکیل شده که نام هر یک بقرار زیر است:

- ۱- جدایی دوستان ۱
- ۲- بدست آوردن دوستان ۲
- ۳- جنگ بومان و زاغان ۳
- ۴- ازدست دادن مزایای مکتسب ۴
- ۵- فاعل اعمال نسنجیده ۵

A'acquisition des amis (۲) La séparation des amis (۱)

La guerre des hiboux et des corneilles (۲)

La perte des biens acquis (۴)

Le faiseur D'ctions inconsiderées (۵)

دائرة المعارف اسلامی نیز اطلاعات زیر را در موضوع «ریشه اصلی

کلیله و دمنه» میدهد :

«کتاب اصلی بوسیله يك برهمن ویشنوی جمع آوری شده است که نام وی را نمیدانیم و بنظر هر تل^۱ این برهمن در حدود سه قرن بعد از میلاد مسیح در کشمیر میزیسته است.... کتاب شامل يك مقدمه و پنج کتابست که هر يك پیام تنترا یعنی اندرز و پند^۲ نامیده میشود. مقصود از تألیف کتاب، تعلیم فن زندگی و حکمرانی بشاهزادگان با توسل بنقل افسانه‌ها از زبان حیوانات بوده است. این کتاب بزبان سنسکریت نوشته شده و نسخه قدیم آن تنترا کیا یکا^۳ نام داشته است...»

باقی مطالب این دائرة المعارف عبارتست از اطلاعاتی که در باب مترجمان کتاب بزبانهای مختلف و تصحیح کنندگان آن داده شده است که در جای خود خواهد آمد.

ظاهر آریشه اصلی کتاب پنچا تنترا بسیار قدیمتر از آنست که درین دائرة المعارف از آن گفتگو شده است و بعضی محققان جدیدتر آنرا منشاء اصلی قصص و افسانه در دنیا میدانند.

«در باره ریشه افسانه^۴ گفتگوی بسیار شده است. بعضی آنرا بیونان قدیم نسبت میداده و بعضی - بادلایلی قاطع تر - آنرا بهندیان منسوب میکرده اند. البته هر دو دسته معتقد بنفوذ متقابل این دو منشاء در یکدیگر نیز بوده اند. اما ظاهر آ هندوستان باید بیش از آنچه از دیگران گرفته است بآنان داده باشد. تئودور بنفی^۵ مستشرق معروف آلمانی که ترجمه پنچا تنترای وی موجود ادبیات تطبیقی شد، اثبات کرده است که قصه و حکایت^۶ کاملاً متعلق بهندیان بوده در صورتیکه افسانه از یونان سرچشمه گرفته است. ^۷ بنفی ثابت کرد

(۱) Hertel (۲) Occasin de s'gesse

(۳) Tantrakyâraika (۴) Fable (۵) Th. Benley

(۶) Fables et aneobotes

۷ - در زبانهای فرنگی برای انواع مختلف حکایات لغات گوناگونی هست که دقیقاً مفهوم مشخص معینی دارند مانند: anecdote - mbñ - historiette - apologue - légende récit - fable - در صورتیکه در زبان فارسی گرچه لغاتی مانند داستان و قصه و سرگذشت و افسانه و حکایت و نقل و اسطوره وجود دارد، بدبختانه مفاهیم آن از یکدیگر مجزا و مشخص نیست و مترجم را دچار اشکال میسازد.

که بوداییان در ابداع این رشته از ادبیات دخالت مؤثر داشته‌اند. «... اما امروز دیگر هیچکس در این اندیشه نیست که وطن و مولد و منشاء تمام قصص و افسانه‌ها را یک سر زمین بدانند. البته مللی وجود دارند که در ابداع این فن فضل تقدم داشته و دیگران از آنها اقتباس کرده‌اند. «علل اقتصادی و اجتماعی چندی باعث شده است که هند، سر زمین قدیمترین افسانه‌های دنیا گردد، زیرا تخیل وسیع هندوان که نتیجه زندگی را کد و کم جوش و خروش آنهاست، و آب و هوایی که استراحت و تفکر را ایجاب میکند نیز آنها را تقویت کرده است و همچنین افزونی تعداد جهانگردان و آوارگان و مرتاضلن و گدایانی که مشتریان خویش را با نقل حکایات عجیب و غریب و جالب توجه گرد خویش جمع میکنند و بالاخره وجود این مشرب فلسفی که اصلا هندی بوده و بعد بسایر نقاط دنیا رفته است که حیوانات نیز دارای شخصیت و ادراکند و در عالمی نظیر عالم انسانی زیست میکنند، نه تنها زمینه مناسبی برای ایجاد قصص^۱ فراهم کرد بلکه افسانه را نیز بفرآوانی بوجود آورد. پنچانتترا (یعنی پنج پسر یا پنج کتاب یا پنج بند) یکی از موالید این محیط است که در باب سیاست و آموختن هنر فرمانروایی بوجود آمده است.

«این کتاب بصورت اولیه خویش بمان رسیده است بلکه از روی بقایای کتاب دیگری بنام تنترا کیایکا (یا مجموعه قصص کوتاه) و منابع دیگری که بقایای آن در نسخه کشمیری و نیالی و نسخه جنوبی پنچانتترا باقی مانده، بوجود آمده است و پنچانتترایی که اروپاییان از روی نسخ ترجمه شده و مطبوع می‌شناسند کتابی متأخر ترست که از روی کتاب اصلی تدوین شده و محققاً با آن اختلافاتی دارد.

«از کوشش‌های یوهانس هرتل^۲ و تحقیقات ادگرتن^۳ برای بدست آوردن متن نخستین و اصلی این کتاب چنین نتیجه گرفته میشود که کتاب مزبور در اصل رساله‌یی بوده است در باب سیاست موسوم به نیتی چاسترا^۴ که برای تعلیم شاهزادگان نگاشته شده است.»^۵

F. Edgerton (۳) Johannes Hertel (۲) Contes (۱)

L. Inde antique et la civilisation indienne... (۵) Niti châstrâ (۴)

در مقدمه ترجمه انگلیسی پنچاتنتر که توسط آرتور. و. ریدر^۱ در سال ۱۹۲۵ صورت گرفته است، مترجم در باب معنی این کلمه چنین توضیح داده است: «نپتی چاسترا بمعنی کتاب «نیتی» است و واژه نیتی بمعنی «روش خردمندانه زندگی» است. تمدن مغرب زمین از اینکه معادل دقیقی برای کلمه «نیتی» در خود سراغ ندارد، احساس شرمگینی میکند. زیرا در هیچیک از زبانهای انگلیسی و فرانسه و یونانی و لاتین واژه بی معادل «نیتی» وجود ندارد.»^۲

«تصور می رود که تنترا کیا یکا متعلق بدوره گوپتاس و از سرزمین کشمیر بوده است؛ سرزمینی که بنظر فرانک^۳ زبان سنسکریت نیز از آنجا سرچشمه گرفته است. مؤلف ناشناس این مجموعه، گرچه قصه های خود را از منبعی دیگر گرفته است، اما چون مردی با فریجه بوده تنها بدان قانع نشده است که حکایت های کوتاه را بسادگی وبدون روح انتقاد واستهزا وظرافت نقل کند. وی مصالح قدیمی را که جنبه عام داشت و در دسترس تمام مردم بود بکار برده، اما آنها را ادیبانه تر کرده، تغییر شکل داده، منظم ساخته و صورتی بدان بخشیده است که میتوان گفت کاری مستقل انجام داده است؛ اگرچه باز هم نمیتوان گفت که نقل داستانی میان داستان دیگر نیز از ابتکارات مؤلف پنچاتنتر بوده است چه اینکار در هزار و یکشب نیز صورت گرفته است و این کتاب - لا اقل از جهت ریثه و اساس - تحت تاثیر ادب هندی نبوده است. «در پنچاتنتر، یکی از طرفین در حین گفتگو مثالی می آورد مانند: «هر کس چنین کند بدو آن رسد که بدان خر که در مزرعه بود رسید.» و طرف مکالمه می پرسد: «چگونه بود آن؟» و گوینده میگوید: «اینک گوش فرادارید» و داستان را نقل میکند. بسیاری اوقات میان این داستان نیز یک شخصیت تازه وارد میشود و باز بترتیب سابق الذکر داستانی تازه میزند و داستانها یک یک بترتیب پایان می یابند و دیگر باره بقصه نخستین باز میگردند. «هدف اخلاقی و تربیتی تنترا کیا یکا و نیز پنچاتنتر، پرورش مردان

The panchatantra translated from the (۲) Arthur.W.Ryder (۱)
Sanskrit By Arthur W . Ryder , Translator's , introduction, p 5.
R , O . Franke (۳)

متعارفی است: مردانی که باشایستگی ریاست خانواده را بر عهده گیرند و برای فرزندان خود پدري خوب و مهربان باشند. مهمان نوازی و وفاداری در دوستی مقصد غائی کتابست. وظایف شاه درین کتاب وضوح تمام تعیین شده است. شاه باید باهمت و پشتکار بسیارزه با مشکلات پردازد و زندگانی خود را وقف زیردستان سازد. شاه در هر حال باید بیگناها را در کنف حمایت خود قرار دهد و بیاری و پایمردی و وزیران خردمند بر مملکت حکومت کند.

«پنچانتترا خیلی زود جای خود را در ادبیات عالم باز کرد. يك نسخه شمال غربی این کتاب در قرن ششم میلادی بدستور خسرو انوشیروان پهلوی ترجمه شد. ازین ترجمه که متن آن امروز در دست نیست ترجمه دیگری در سال ۵۷۰ میلادی بزبان سریانی شد و نام کللیک و دمنگ بخود گرفت. سپس در قرن هشتم میلادی ابن مقفع آنرا به عربی ترجمه کرد و این ترجمه منشاء تمام ترجمه های اروپایی و غیراروپایی این کتابست.

«از روی همین نسخه شمال غربی پنچانتترا، تهذیب دیگری بزبان سنسکریت صورت گرفته و مؤلف بدان نام هیتوپادسا^۱ داده است. مؤلف هیتوپادسا شخصی است از اهالی بنگاله موسوم به نارایانا^۲ که تساریخ زندگانی وی نیز در دست نیست. نارایانا در حکایات پنچانتترا تصرفاتی کرده و مطالبی درباره آیین خویش در آن گنجانیده است. در یکی از نخستین حکایات این کتاب میخوانیم که دختران جوان باید نزد ربه النوع گاواری^۳ قربانی کنند و این قبیل مطالب هرگز در متون قدیمی دیده نمیشود. ۴»

گفتیم پنچانتترا مر کبست از پنج کتاب و يك مقدمه کوتاه. پنج کتاب آن همانست که باکم و بیش تغییری در کلیله و دمنه آمده و عبارتست از:

- ۱- باب الاسد والثور
- ۲- باب الحمامة المطوقة
- ۳- باب البوم والغربان

Gavri (۳) Nârâyana (۲) Hitopâdeça (۱)

L'Inde antique et la civilisation indienne. Paris, 1953, (۴)

P. 378-383

۴- باب القرد و السلحفاة

۵- باب الناسك و ابن عرس

این پنج باب بهمانگونه که در کلیله و دمنه نیز انعکاس یافته است، از حیث اجمال و تفصیل یکسان نیست بطوریکه نخستین باب آن (جدایی دوستان) اندکی کمتر از نصف تمام کتاب را اشغال کرده است و باب دوم کمی بیش از ثلث باب اولست. باب سوم نیز تقریباً با اندازه باب دوم است و دو باب دیگر ثلث تمام کتاب را تشکیل میدهد و باب پنجم حتی از عشر کتاب نیز کمترست. این بزرگی و کوچکی ابواب با تعداد حکایاتی که در هر باب آمده است، نسبت مستقیم دارد.

اما مقدمه پنچا تنترا بهیچوجه در کلیله و دمنه نیامده است و حتی با ابوابی که بعدها بکلیله و دمنه عربی و فارسی و انوار سهیلی درباره داستان پیدایش کتاب کلیله و دمنه الحاق شده است، تفاوت کلی دارد. چون مقدمه پنچا تنترا نسبتاً کوتاه و در عین حال تازه و دلنشین است، بهتر آنست که برای روشن شدن موضوع ترجمه مقدمه را عیناً نقل کنیم؛ چه هنگام بحث در ابواب کلیله و دمنه نیز بدان نیاز خواهیم داشت. مقدمه پنچا تنترا چنین آغاز میشود ۱:

«در سرزمین جنوبی شهر یست بنام «شادی دختر». درین شهر پادشاهی بنام «نیروی جاوید» میزیست که با تمام مسائل مربوط بروش خردمندانة زندگی آشنایی داشت. پایهای این پادشاه از پر تو گوهر تاج پادشاهانی که در برابر وی بز انومی افتادند، روشن میشد. وی تا سرحد آموختن تمام هنرهای سازنده زندگی پیش رفته بود. «نیروی جاوید» سه پسر داشت که نخستین «نیروی توانگر» و دومین «نیروی وحشتناک» و سومین «نیروی بی پایان» نام داشت و هر سه در ابلهی و بیغمزی از امثال و اقران قصب السبق برده بودند.

«وقتی شاه دریافت که پسرانش از آموختن علم و هنر اعراض میکنند، مشاوران خود را فراهم آورد و گفت: بر شما پوشیده نیست که از آنجا که فرزندان من از دانش و فرهنگ بیزارند، از فهم و تمیز نیز بهره‌ی نمی‌توانند داشت و

۱- این مقدمه از نسخه سابق الذکر پنچا تنترا ترجمه شده است.

با آنکه خاری در راه حکمرانی و پادشاهی خویش ندارم، هر گاه بآنان
مینگریم لذت سلطنت و فرمانروایی برمن ناگوار میشود، زیرا ضرب المثلی
میگوید :

از میان پسران نازاده یا فرزندان مرده یا اولاد احمق
با آنانکه زاده نشده یا از جهان رفته اند، بهتر میتوان بسر برد
البته رفتن یا نیامدن آنان انسانرا اندکی غمگین میکند .
اما پسران نادان سراسر عمر را اندوهبار میسازند .
و باز بنا بر ضرب المثل دیگر :

گاوی که نه میزاید و نه شیر میدهد، بچه کار می آید ؟
چرا باید فرزندی داشت که ناخلف و خیره سر باشد ؟

بنابراین باید تدبیری اندیشید که ضمیر آن پسران بیدار گردد .
وزیران ، یکی پس از دیگری ، گفتند : پادشاهها ! پسر نخستین باید
دوازده سال تمام دستور زبان بیاموزد ؛ و اگر کسی درین فن استاد شود ،
آنگاه میتواند کتابهای مذهبی و حکمت عملی را نیز مطالعه کند و در آن استاد
گردد و آنگاه ضمیرش بیدار خواهد شد .

اما از میان مشاوران شخصی که کین ۱ نام داشت گفت : شاهها ! مدت
زندگانی محدود و گذرانست و مهارت یافتن در علوم لغت و زبان عمر بسیار
میخواهد . پس بهتر آنست که برای بیدار ساختن ضمیر شاهزادگان خلاصه بی
از علوم بآنان آموخته شود . مثلث است که میگویند :

از آنجا که علم لغت را پایانی نیست ،

از آنجا که عمر کوتاه و موانع بسیار در راه است ،

بگذار حقایق اصلی انتخاب شود و بقوت اصلی استوار گردد ،

همچنانکه قوشیری را که با آب آمیخته اند از آن جدا میکند .

اکنون برهنی و یشنوشرمن ۲ نام درین شهر است و میگویند در بسیاری

از علوم استادست . شاهزادگانرا بدست وی سپار ، او بی تردید آنانرا

تیزهوش و زیرک خواهد ساخت .

چون پادشاه این سخن بشنید با حضار و یشنوشرمن مثال داد و گفت : ای

مزد مقدس! باید از راه لطف فرزندان مرا استادان بی چون و چرای هنر زندگی سازی و من در عوض صد پارچه زمین بتو خواهم بخشید. ویشنوشر من در پاسخ پادشاه گفت: شاه! گوش فرادار، اینست حقیقت خالص. من نه آن کسم که دانش را بصد پارچه زمین بفروشم. اما اگر در مدت ششماه این پسران را با فن زندگی هوشمندانه آماده نسازم نام خود را تغییر خواهم داد. بگذار موضوع را خلاصه کنم. بفریاد من که چون غرش شیرطین افکن است گوش فراده. لاف زدن من بطمع تحصیل تقدینه نیست. ازین گذشته زر و سیم را برای من فایده‌تی متصور نیست. من هشتاد سال دارم و تمام لذات جسمانی فریبندگی خویش را در نظر من از دست داده است. اما برای آنکه مسؤول شاه اجابت شود من مهارت خود را درباره امور هنری بوی خواهم نمود. تاریخ این روز را یادداشت کنید. اگر در ظرف ششماه من این پسران را استادان غیر قابل قیاس فن زندگی هوشمندانه نساختم اعلیحضرت مختار خواهند بود که ماتحت مبارک خود را بروی من حواله فرمایند.

شاه و مشاورینش چون قول برهنه را شنودند بشگفت اندر شدند و شاه فرزندان بدوسپرد و از ومنت پذیر شد. ویشنوشر من پسران را با خود بخانه برد و آنان را واداشت که پنج کتابی را که خود نوشته بود از بر کنند. نام این کتابها چنین بود:

۱- جدایی دوستان قیامت فایده علوم روزی

۲- بدست آوردن دوستان.

۳- جنگ بومان و زاغان.

۴- از دست دادن مزایای مکتسب.

۵- فاعل اعمال نسنجیده ۱.

شاهزادگان این کتابها را بیاموختند و چون ششماه پایان رسید بسؤالات پدر بوجهی شایسته جواب گفتند. از آن زمان این کتاب که در موضوع فن زندگی است و پنچانتترا یا پنج کتاب نام دارد، بقصد بیدار ساختن ضمایر

۱- در ترجمه انگلیسی پنچانتترا نام پنج کتاب با نامهایی که در بالا آمده است

اندک تفاوتی داشت، ولی چون مقصود یکی بود همان نامها را که دائره المعارف بزرگ فرانسه آورده است تکرار کردیم تا دوگونگی رخ ندهد.

جوانان در جهان سیر کرده است - بطور خلاصه :

هر کس این کتاب را از بر فرا گیرد ،

یا از داستانسرایان بیاموزد ،

بدان آشنا خواهد شد .

و اگر سلطان عرش هم دشمن وی باشد ،

زندگیش باشکست غم انگیز آلوده نخواهد گشت .»

این بود مقدمه پنجا تنترا - و بلافاصله بعد از این مقدمه ، کتاب اول و

حکایت اول یعنی حکایت شیرو گاو آغاز میشود . از مطالعه این مقدمه ، دو مطلب را

میتوان استنباط کرد :

۱- مقدماتی که بکليلة عربی توسط بهنود بن سحوان علی بن الشاه

الفارسی و بسا نوار سهیلی توسط ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری الحاق

شده است منبع و مدرک صحیحی ندارد . توضیح آنکه مقدمه بهنود بن سحوان

نیز توسط شخصی ناشناس تحت عنوان باب پیل و چکاو بفارسی ترجمه و

بکليلة و دمنه ابوالمعالی الحاق شده است و در جای خود از آن گفتگو

خواهد شد .

۲- چنانکه میدانیم تمام ابواب کليلة و دمنه بدین ترتیب آغاز میشود

که رای هند - یا بنا بکليلة و دمنه عربی و انوار سهیلی دابشلیم - از برهن

(بید پای) میخواند که برای او «مثل دوتن» را که فرضا «بیکدیگر دوستی دارند و

بتضریب تمام خائن بنای آن خلل پذیرد» بیان کند و برهن پس از بیان مقدمه یی

کوتاه یا بلند از حکایتی نام میبرد و رای از چگونگی آن میپرسد و برهن

بتقریر داستان میپردازد . بطوریکه دیدیم این چهارچوبه که تمام داستانهای

کليلة و دمنه را در بر گرفته است ، از پنجا تنترا اقتباس نشده و با احتمال قریب

بیقین از مها بهاراتا - منبع دیگر قسمتی از داستانهای کليلة و دمنه - گرفته

شده است و دلایل این مطلب هنگام بحث از مها بهاراتا ارائه خواهد شد .

پنجا تنترا یکبار در ۱۸۳۶ توسط آبه دوبوا ۱ و بار دیگر در ۱۸۷۱

توسط لانسرو ۲ بفرانسه ترجمه و در پاریس چاپ شده است و یکبار با یک

مقدمه کامل در باره تاریخ آن توسط تئودور بنفی ۳ بألمانی ترجمه و در

Théodore Benfey (۳) Lancereau (۲) Abbé Du Lois (۱)

لیزیك بطبع رسیده و یکبار در توسط ستانلی رایس^۱ در ۱۹۲۴ و بار دیگر توسط آرتور . و . ریدر^۲ دانشمند و مستشرق بزرگ در ۱۹۳۵ ترجمه شده و این ترجمه اخیر بهترین ترجمه انگلیسی است که از متن سنسکریت شده است .

در باب پنچانترا مطلب دیگری نمیتوان گفت جز آنکه قسمتی از داستانهای این کتاب در کلیله و دمنه حذف شده و بجای آن داستانهای دیگری از مهابهاراتا و منابع دیگر گذاشته شده و بعضی قصص نیز از محل خود انتقال یافته اند. در گفتارهای آینده این مطلب مورد بحث قرار خواهد گرفت .

ب - مهابهاراتا (۳)

یکی دیگر از منابع مشخص کتاب کلیله و دمنه منظومه مهابهاراتا است . حماسه عظیم مهابهاراتا یکی از آثار بسیار بزرگ و قطور هند باستانی بلکه یکی از بزرگترین آثار ادبی و حماسی دنیاست . این منظومه عظیم شامل دو بیت و پانزده هزار بیت است و حال آنکه منظومه ایلیاد اثر هومر بیش از ده هزار واویدسه^۵ و اویش از دوازده هزار وانه اید^۶ بیش از ده هزار بیت نیست .

این کتاب حاوی پانزده جلد معمولی پانصد صفحه ای است . مهابهاراتا از یک هسته اولیه تشکیل شده که مرتباً در طی قرون و اعصار بدان افزوده شده است . این حماسه وسیع را هرگز یک تن بوجود نیاورده بلکه کاریست که طی قرنها و دست کم در هزاران سال انجام یافته و زوائد و حشوهای فراوان گرد ریشه نخستین آن بوجود آمده است .

تاریخ دقیق و صحیح مهابهاراتا بدرستی معلوم نیست . اما دانشمندان حدس میزنند که قسمتهای جدیدتر آن در قرن سوم میلادی بوجود آمده باشد . مهابهاراتا در نظر هندوان اهمیت و احترامی فراوان دارد . میگویند روزی در حضور خدایان هر چهار جزء ودا کتاب مذهبی هند باستانی را در یک کفه تراز گذاشتند و مهابهاراتا را در کفه دیگر آن و خدایان تشخیص دادند که

Arthur . W . Ryder (۲) Stanley Rice (۱)

Odysseé (۵) Iliade (۴) Mahâbhârata (۳)

Enéide (۶)

مهابهارا تا بر تمام اجزاء ودا میچربد . هندوان معتقدند که اگر کسی يك قسمت از مهابهاراتا را بخواند هر گناهی که کرده است بخشوده خواهد شد . خلاصه مهابهاراتا برای هندوان همان اندازه قدر و احترام دارد که انجیل برای عیسویان و قرآن برای مسلمین - و آنان نیز معتقدند که مهابهاراتا کتابیست آسمانی که در آسمانها تدوین شده و از طرف خدایان به بنی نوع انسان اهدا گردیده است .

نام مهابهاراتا یعنی «بهاراتای بزرگ» خلاصه بی است از نام «تاریخ بزرگ نژاد بهاراتا» و عبارتست از تاریخ افسانه بی جنگهایی که بین پاندوان^۱ و کوروان^۲ دو شاخه مخالف و مختلف از سلسله بهاراتی - فرزندان ماه - در شهر باستانی هستی نپورا^۳ نزدیک دهلی کنونی اتفاق افتاده است .

این منظومه با ارجوزهها و مقدمات دراز و برشمردن نژادها و انساب آغاز میشود و بصورت داستانی که با سطرادات و مبالغات و تکرارهای بی انتها آمیخته است ادامه مییابد بطوریکه خواندن آن برای يك خواننده غیر هندی بوضعی وحشتناک سنگین و خسته کننده است . درین کتاب حکایات و سرگذشتها و افسانه های گوناگون بدون کوچکترین نظم و ترتیبی بسا یکدیگر مخلوط شده است بدون آنکه مؤلفان آنها ظاهراً کوچکترین توجهی بارتباط بین قسمتهای مختلف و مجزای این کتاب آشفته و پریشان داشته باشند .

زمینه اصلی کتاب عبارتست از جنگ بین پنج پسر پاندو - پاندوان - و صد پسر دریتراشترا^۴ که بجنگ بین هر کول^۵ و تزه^۶ در اساطیر یونان باستانی و همچنین جنگهای شوالیه های سرگردان قرون وسطایی اروپا بی شباهت نیست^۷ .

منظومه مهابهاراتا منظومه بیست که بین همه مردم هند رونق و رواج فراوان دارد و ازین حیث میتوان آنرا بشاهنامه فردوسی مانند کرد که داستانهای این کتاب نیز دراما کن عمومی و قهوه خانه ها باشاخ و برگ بسیار برای توده

Hastinapoura (۳) Les kourâvas (۲) Les pandavas (۱)

Thesée (۶) Hercule (۵) Dritarâchtra (۴)

Dr. Gustave le-bon, Les civilisations de l'Inde, paris (۷)

1887 P: 448 - 450

مردم نقل می‌شود. درین منظومه خطاها، تقیض گویبها و تکرارهای بیجهت
و خسته کننده بفرزونی و فراوانی می‌توان یافت و با اینهمه کتاب از داستانهای
بسیار جالب و دلکش آکنده است.

مهابهاراتا بدستور اکبرشاه از سلاطین گورکانی هند و بانظارت ابو-
الفضل بن مبارک‌شاه وزیر دانشمندوی و برادرش فیضی بفارسی ترجمه شده و
ابوالفضل مذکور مقدمه‌یی مختصر بر آن نگاشته و در آن تصریح کرده است
که گروهی دانشمندان صاحب صلاحیت برای ترجمه مهابهاراتا در نظر گرفته
شدند و اینکار را بانجام رسانیدند. ابوالفضل در مقدمه خویش باختصار تمام
درباره وقایعی که درین حماسه عظیم جریان دارد سخن می‌گوید. این کتاب
در لکنهو بچاپ رسیده و نسخ آن در تهران نیز نایاب نیست.

مهابهاراتا به ۱۸ فصل یا ۱۸ پر ب تقسیم شده و هر يك از این فصول
را نامی جداگانه است و خاتمه‌یی بنام هر بنش ۱ دارد که در آن از زندگانی
جاویدان سخن گفته شده است. هر بنش نیز بدستور ابوالفضل دکنی بفارسی
ترجمه شده ولی در مهابهاراتای فارسی بچاپ نرسیده است و چند نسخه خطی آن
در کتابخانه آستان قدس رضوی و کتابخانه دانشگاه تهران موجود است.
سه باب از ابواب کلیده و دمنه عربی و فارسی از مهابهاراتا اقتباس شده
که عبارتند از:

۱- باب السنور والجرذ.

۲- باب الطائر وابن الملك.

۳- باب الاسد وابن اوی.

این سه باب از کتاب دوازدهم مهابهاراتا موسوم به «شانت پر ب»
اقتباس شده است. علاوه بر این، حکایت سه ماهی که در باب الاسد والشور آمده
است و نیز حکایت «مردی که از پیش شتر مست بگریخت و بضرورت خویشتن در
چاهی آویخت» که در باب برزویه طبیب نقل شده مقتبس از منظومه
مهابهاراتا است.

شادروان بهار در کتاب سبک شناسی می‌نویسد:

«نویسنده در کتاب مترجم از سنسکریت موسوم بتاریخ هر بنش که نسخه
خطی از آن در کتابخانه آستانه رضوی موجود است قصه شبیه به (قبره و

شاهزاده) را خوانده‌ام» اولی این مطلب صحیح بنظر نمی‌رسد زیرا این باب
بتمامی در تتمه شانت پرب آمده است.

در مهابهاراتا (فن دوازدهم شانت پرب) از دانشمندی سالخورده
بنام بهیکیم پتاما که بیش از پنجاه وشش روز از عمر وی باقی نمانده، سخن
رفته است. فرزند این دانا که مردی بنام راجه جد هشرط است نزد وی می‌رود و
از او درخواست می‌کند تا قواعد سلطنت و آداب جهاننداری را بوی بیاموزد.
بهیکیم پتاما نخست ازین کار امتناع می‌کند و اظهار می‌دارد که نمی‌خواهد درین
چند روزه بقیت عمر اذکر آفریدگار بکاری دیگر پردازد. اما سرانجام
در نتیجه اصرار و ابرام فرزند بدین کار رضامی‌دهد. جد هشرط از وسؤالاتی
در باب مطالب فوق‌الذکر می‌کند و بهیکیم پتاما مشروحاً بسؤالات وی جواب
می‌گوید و این سؤال و جواب مفصل کتاب دوازدهم را که قریب بثلاث تمام
منظومه و بالغ بر ۸۸۷ صحیفه است، می‌گیرد.

بنظر می‌رسد که ترتیب مفاوضه رای و برهن و سؤال رای و پاسخ و
تمثیل برهن که چهارچوبه اصلی داستان سرایی در کلیله و دمنه است ازین کتاب
اقتباس شده باشد. برای آنکه نمونه‌یی از انشاء مهابهاراتای فارسی بدست
داده و برای مقایسه آن با کلیله و دمنه نیز مجالی بوجود آورده باشیم، چند
نمونه از سؤال و جواب راجه جد هشرط و بهیکیم پتاما را ذیلا می‌آوریم:

«چون بهیکیم پتاما قواعد سلطنت و آداب جهاننداری و لوازم آن با
راجه جد هشرط گفت جد هشرط پرسید که آنچه شما فرمودید ضوابط آنست
که پادشاهان و ارباب دولت را در زمان سلطنت بکار آید اما اگر معاذالله
کسی را حادثه دست دهد که از گردش زمانه ناسازگار بقلاکت و ادبار گرفتار
گردد و مال و خزینه در دست او نمانده باشد و هر طرف دشمنان بر او هجوم
آرند بمرتبه‌یی که چاره کار از دست او برود بیان فرمایید که او را چه باید
کرد تا باز بحالت اصلی آید؟ بهیکیم پتاما گفت که چون دشمن بسیار غالب
و خود ناتوان باشد او را کاری باید کرد پیش از آنکه قدم بیگانه در ولایت
اورسد با او صلح کند و نگذارد که ولایت را از آمدن لشکر بیگانه ضرر رسد
و اگر داند که دشمن بهیچ نوع دست از ولایت و مال او باز نمیدارد و قصد کشتن

او دارد خود در گوشه باشد و بحسب ضرورت دست از مال و ملک بشوید و راجه دیگری را در میان انداخته با دشمن صلح کند و جان خود را ازوباز خرد ...»

نمونه دیگر:

«... هر چند گفته اند که چون تقدیر برسد تدبیر کاری نمی کند. اما تا ممکن باشد دست و پا باید زد تا از جانب خود معذور باشد و ملامتگران نگویند که چنین و چنان نکرد ... و کسی که علاج واقعه پیش از وقوع نکند بآن مصیبت گرفتار شود که ماهی دیر گهه سوتری نام.

جده شرط پرسید که چگونه است آن حکایت؟ بهیچیم پتاما گفت که در دجله بی سه ماهی سکونت داشتند که یکی دوردرسی و دوم دیر گهه درشی و سوم دیر گهه سوتری نام داشت و از غم روزگار فارغ بصحبت یکدیگر خرسند بودند. از قضا ماهیگیری بر آن دجله گذشت و در دل اندیشید که امروز بیگانه شده است. فردا بگانه ان شاء الله تعالی شکار ماهی خواهم کرد.

ماهی دوردرسی بآن یاران گفت که امروز روی دشمنی شوم دیده ام. بیش ازین درین دجله بودن از عقل دورست و پیش ازینکه او ما را بگیرد ازینجا رخت باید بست. ماهی دیر گهه درشی با وی متفق شد و هر دو بجای دیگر رفتند. دیر گهه سوتری از ممر کاهلی و بی عقلی سخنان آنها را باور نداشت و در همانجا ماند و صبح در دام ماهیگیر گرفتار شد و آن زمان پشیمان گشت که فایده نداشت.

«جده شرط پرسید که وقتی که دشمنان هر طرف هجوم کنند و آنکس مغلوب باشد چه علاج باید کرد؟ بهیچیم پتاما گفت که در وقت رسیدن حادثه باید که آنطور وضعی پیش گیرد که دشمنان را تواند از خود ساخت چه اوقات مختلف و بر حسب اختلاف اوقات معامله باید کرد و درین وقت شدت احتیاج کسیکه التجا بدشمن آرد هیچ نقصانی ندارد چنانچه لومش نام گربه در وقت گرفتاری خود بموشی پناه برد و موش در هنگام درماندگی بلومش رجوع آورد و از ومدد خواست و عاقبت گشایش کار موش ازو شد. جده شرط پرسید که این حکایت چگونه است؟ بهیچیم پتاما گفت دریا بانی درختی بزرگ بود بسیار سایه دار و پر میوه و بر شاخ آن درخت گربه بی لومش نام سکونت داشت و در زیر آن درخت موشی پلت نام چند سوراخ داشت و هر چند گربه قصد

گرفتن موش می کرد او از سوراخی بسوراخی می گریخت و گزبه بهیچوجه بر او دست نمی یافت و ازینجهت غمناک می بود. ناگاه صیادی پر کبه نام بادامی بزرگ در زیر درخت رسید و دید که جانوران بسیار بالای آن آشیانه گرفته اند و آهوان و وحشیان دیگر نیز شبها در سایه آن آرام می گیرند. فی الحال يك دام بالای آن درخت گسترد و دامی دیگر در زمین انداخت و رفت باین امید که هر جانوریکه در دام خواهد درآمد فردا آمده خواهد گرفت. لومش گزبه نیز از قضا گرفتار آن دام شد و بیند در ماند ...
نمونه دیگر:

«... جدھ شرط گفت شما خود ما را منع کردید از اینکه بر کسی اعتماد نباید کرد بمرتبه بی که از یاران نیز بد گمان باید بود هر گاه چنین باشد کار بر ما مشکل می شود چه پادشاه بمعاونت چندین مرد پادشاهی می تواند کرد و وقتی که اعتماد بر هیچکس ننماید ملك چگونه براند، نیکو روشن سازید تا ما را چه باید کرد و مملکت چطور برقرار ماند؟ بهیکیم پتاهه گفت حکایت راجه بر همدت و گنجشگ را بگویم از آنجا جواب سؤال خود فرا بگیر. جدھ شرط پرسید که چگونه بود آن حکایت...»

درباره کتاب مهابهاراتا بیش ازین بتفصیل نمی پردازیم.

«يك نسخه قدیمی بنچا تترایا با مرخسروانو شیروان از سنسکریت بیهلوی ترجمه شد و متصدی اینکار طیب وی برزویه بود که برای حصول این مقصود بهندوستان فرستاده شد. برزویه این کتاب را بیک ضمیمه مرکب از داستانهایی که از سایر منابع هندی اقتباس شده بود ملحق ساخت. سه فصل نخستین این ملاحقات (فصول ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ نسخه دوساسی) از دوازدهمین کتاب مهابهاراتا و پنج فصل دیگر (فصول ۱۴ و ۱۵ و ۱۷ و ۱۸ نسخه دوساسی) و داستان شاه موشان که درین نسخه نیست) هنوز در ادبیات هندوستان یافت نشده است اما در هندی بودن ریشه آن تردیدی نیست. ۲.»

۱- مهابهاراتای فارسی - تنه شانت پرب - صفحات ۱ تا ۶

۲- دائرة المعارف اسلام: مقاله کليلة و دمنه.

۲ - ترجمه‌های کلیده و دمنه

الف - ترجمه پهلوی

ب - ترجمه‌های قدیم و جدید سریانی

ج - ترجمه‌های دیگر

د - ترجمه عربی

ه - ترجمه‌های فارسی

و - ترجمه‌های ترکی

الف - ترجمه پهلوی کلیده و دمنه

تمام روایاتی که درباره‌ی هندی بودن اصل کتاب کلیده و دمنه در دست است، بدون استثناء تأیید می‌کند که این کتاب در زمان فرمانروایی انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱ میلادی) توسط طبیبی برزویه نام بایران آورده شده است. تاریخ عزیمت برزویه به هند و آوردن کتاب معلوم نیست. اما نمی‌تواند ازین چهل و هشت سال بیرون باشد. از کیفیت سفر و طرز کار و طول مدت آن نیز اطلاع دقیقی نداریم.

روایات مورخان درین باره مختلف و مشوش است. اما بطور کلی دو نوع روایت درین باره بیشتر موجود نیست:

۱- روایتی که تعالبی در غرر اخبار ملوک الفرس آورده است و فردوسی نیز در شاهنامه نظیر آنرا یاد می‌کند. بموجب روایت تعالبی برزویه طبیب از میان یکصد و بیست پزشک رومی و هندی و ایرانی انوشیروان از همه شریفتر بود و بیش از دیگران بمطالعه کتب ابراز علاقه می‌کرد.

روزی در کتابی خواند که در بلاد هند کوهی است که در آن گیاهان غریب می‌روید و یکی از آنان دارای خاصیتی است که مرده بدان زنده می‌شود. برزویه را شوق یافتن این گیاه در سرخانه کرد و بسودای بدست آوردن

آن تصمیم سفر هند گرفت. انوشیروان ازین ماجری خبر یافته ویرا دستوری داد و وسائل سفر را فراهم آورده نامه‌یی بعنوان پادشاه هند بدو سپرد تا او را در انجام دادن این کاریاری کند. برزویه پس از وصول بهند مکتوب انوشیروان را بشاه هندوستان رسانید، شاه هند نیز ویرا گرامی داشت و بدو اجازه داد که در طلب این گیاه بکوشد. اما برزویه هر چه بیشتر در طلب گیاه پوید کمتر یافت و ملول و اندوهگین شد و از خشم گرفتن شاه و خجالت خویش بیندیشید و ناگریز از هندوان پرسیدند اناترین حکمای هند کیست؟ ویرا نزد پیرمردی سالخورده دلالت کردند و برزویه قصه خویش بدو باز گفت که در یکی از کتب حدیثی در باره جبال هندو داروی روان بخش بر خوانده است پیر بدو گفت: «ای برزویه حفظت شیئا و غایت عنک اشیاء» آیا ندانستی که این سخن رمزی از گذشتگانست و مراد ایشان از کوهسار دانایان و از داروسخن شفا بخش آنان و از مردگان جاهلانست که بدم گرم دانشمندان زنده می‌گردند؟ اما این حکمتها در کتابی بنام کلیله و دمنه مندرجست که جز در خزانه ملک جای دیگر یافت نمی‌شود. «برزویه ازین مطلب شاد شد و نزد ملک رفت و از دستوری خواست تا کتاب را بعاریت گیرد. ملک او را گفت من این کتاب را بتومی دهم بدان شرط که فقط آنرا بخوانی و از روی آن نسخه‌یی برای خود نگیری. برزویه بدین امر رضا داد و هر روز در حضرت ملک حضور می‌یافت و کتاب را می‌خواند و معانی آنرا از بر می‌کرد و چون بخانه بازمی‌گشت آنرا می‌نگاشت تا تمام کتاب را بدین حیلت بنوشت و از ملک اجازت خواست تا بدیار خویش باز گردد. پادشاه ویرا اجازت فرمود و بدو انعام و خلعت ارزانی داشت. چون برزویه بمجلس انوشیروان رسید و ملک را بحصول کتاب بشارت داد و کتاب را بروی عرض کرد سلطان بشگفت اندر شد و او را انعام و صلت فرمود و بزرجمهر را مثال داد تا آنرا بلغت پهلوی ترجمه کند. پس برزویه از انوشیروان درخواست کرد تا باب نخست کتاب را بنام وی برگشایند. ملک اجابت فرمود و این کتاب در خزانه ملوک فرس بماند تا ابن مقفع آنرا بلغت عربی بگردانید و رودکی بامیرامیر نصر بن احمد آنرا بشعر فارسی ترجمه کرد. ۱

این بود خلاصه ترجمه روایت تعالیی درغرراخبارملوک الفرس. نظیر این روایات را بسا اندک اختلافی فردوسی در شاهنامه آورده است. بوجوب روایت فردوسی، برزویه طیب هر روز بایی از نامه کلبله و دمنه برمی خواند و شب هنگام نامه بی بشاه مینوشت و بایی از کلبله و دمنه را نهانی در آن درج می کرد:

کلبله بیاورد گنجور رای	همی بود برزوی با رهنمای
هر آن در که از نامه بر خواندی	همه روزه بر دل همی رانندی
ز نامه فزون زانکه بودیش یاد	نه بر خواندی نیز تا بامداد
چو زو نامه رفتی بشاه جهان	دری از کلبله نبستی نهان
بندین چاره تا نامه هندوان	بیامد بنزدیک نوشین روان ^۱

بنا بر این فردوسی معتقدست که برزویه کلبله و دمنه را ضمن نامه های متعددی که بندر پیار انوشیروان می نوشت بایران زمین فرستاده بود. اما درین دو روایت مشابهه ذکر از کتاب یا کتب دیگری که برزویه از هند بایران آورده بود، نرفته است و تمام سخن در اطراف کلبله و دمنه دور می زند.

۲۲. اما روایات دیگری وجود دارد که سفر برزویه طیب را بطرزی دیگر توجیه می کند. قدیمترین این روایات همانست که ابن مقفع در مفتح کتاب کلبله و دمنه آورده و ابوالعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید نیز آنرا بهمانگونه، بی هیچ زیاد و کمی بفارسی ترجمه کرده است. این روایت را از کلبله و دمنه فارسی نقل می کنیم:

«... و بیاید دانست که ایزد تعالی هر کاری را سببی نهاده است و هر سببی را علتی و هر علتی را موضعی و مدتی که حکم بدان متعلق باشد و ایام عمر و روزگار دولت یکی از مقبلان بدان آراسته گردد و سبب و علت این کتاب و نقل آن از هندوستان بیارس آن بود که باری تعالی آن پادشاه عادل بختیار و شهریار عالم کامکار انوشیروان کسری بن قباد را از شعاع عقل و نور عدل حظی و افرازانی داشت و در معرفت کارها و شناخت مناظم آن رأی ثاقب و

۱ - شاهنامه فردوسی - چاپ بروخیم - جلد هشتم - گفتار در آوردن برزوی کلبله و دمنه را از هندوستان.

فکرت صائب روزی: کرد و افعال و اقوال او را به تأیید آسمانی بیاراست تا همت به تحصیل علم و تتبع اصول و فروع آن مصروف گردانید و در انواع علوم بمنزلی رسید که هیچ پادشاه پیش از وی آن مقام را در نتوانست یافت و آن درجت شریف و مرتبت عالی و منیف را - سزاوار و موشح نتوانست گشت ... و در اثنای آن بسمع او رسانیدند که در خزائن ملوک هند کتابیست که از زبان مرغان و بهائم و وحوش و سباع و حشرات جمع کرده اند و پادشاهان را در سیاست رعیت و بسط عدل و رأفت و قمع خصمان و قهر دشمنان بدان حاجت افتد... و آن کتاب را کلئله و دمنه خوانند. آن خسرو عادل همت بر آن مقصود گردانید که آنرا ببیند و فرمود مردی هنرمند باید طلبیدن که زبان پارسی و هندی بداند و اجتهاد او در علم شایع باشد تا او بدین مهم نامزد شود. مدتی دراز بچستند آخر بر زویه نام جوانی یافتند که این معانی در وی جمع بود و در صناعت طب شهرت داشت او را پیش خواند و فرمود که پس از تأمل بسیار و استحضات و تدبر و مشاورت ترا بهمی بزرگ اختیار کردیم... و می گویند که در هندوستان چنین کتابیست می خواهیم که بدین دیار نقل افتد و دیگر کتاب هفتاد و ان بدان مضموم گردد ساخته بیاید شد تا بدین کار بروی و بدقایق حیلت گردا استخراج آن بر آیی و مالی خطیر در صحبت تو حمل فرموده می آید تا هر نفقه و مؤنت که بدان حاجت افتد تکفل کنی... و بر زویه با نشاط تمام روی بدین مهم نهاد و چون بمقصود پیوست گرد در گاه پادشاه بر آمد و مجلسهای علما و اشراف و محفلهای سوقة و اوساط مردمان و موضعیها می گشت و از حال نزدیکان رای و مشاییر شهر و فلاسفه می پرسید و هر جای اختلاطی می ساخت و برفق و مدارا بر همه جوانب زندگانی می کرد و فرا می نمود که برای طلب علم هجرت کرده ام... و دوستان و رفیقان همی گرفت و هر يك را با انواع آزمایش امتحان می کرد تا اختیار او بر یکی افتاد که از ایشان بهتر و خرد مستثنی بود و دوستی و برادری با او بغایت لطف و نهایت یگانگی رسانید تا... بحقیقت بشناخت که اگر این کلید راز بدست او دهد... در آن جانب کرم و مروت و حق صحبت و ممالحت را بر عایت رساند و دوستی با وی بسر برد. چون یکچندی بر این بگذشت و قواعد صداقت میان ایشان مستحکمتر شد... پس بکروز او را گفت ای برادر غرض خویش تما این غایت بر تو

پوشیده داشتم و عاقل را اشارتی بر سر باشد. هندو جواب داد که همچنین است و بو اگر چه مراد خویش مستور می داشتی من آثار آن می دیدم . . . و چون آفتاب روشنست که تو آمده بی تانفاس ذخا از ولایت ما پیری و پادشاه شهر خویش را بگنجهای حکمت ماستظهر گردانی . . . و مقرر شد که دوستی تو با من از برای این اغراض بود لیکن هر که بدین فضایل متحلی باشد اگر در همه ابواب رضای او بسته آید و در آنچه بفراغ دل او پیوندد مبادرت نموده شود از طریق خرد و کرم دور نیفتد، هر چند این التماس هر اس بر من مستولی گردانید که خطری بزرگ و کاری شگرفست . . . اما اگر کسی را بر آن اطلاع افتد بر اداری ما چنان باطل گردد که تلافی آن بمال و متاع در امکان نیاید که ملک ما درشت خوست و خرد انگار و بر گناه اندک عقوبت بسیار فرماید . برزویه گفت قویتر رکنی بنام مودت را کتمان اسرار دوستانست . . . و می توانم دانست که خطری بزرگست اما بیروت و حریت تو آن لایقتر که مرا بدین آرزو برسانی و اگر از جهت آن رنجی تحمل بساید کرد سهل شمی . . . هندو اهتزاز نمود و کتابها بدو داد و برزویه بهر اسی تمام روی بکار آورد و روزگاری دراز به نبشتن مشغول شد و مال بسیار در آن وجه نفقه کرد و ازین کتاب و کتب دیگر نسخه گرفت و معتمدی بنزدیک انوشیروان فرستاد و از صورت حال بیا گاهانید. انوشیروان را شادی هر چه تمامتر حاصل شد و فرمود که هر چه زودتر بحضرت رسد تا حوادث ایام آن شادی را منقص نگرداند و برفور بدو نامه فرمود و مثال داد که در آمدن مسارعت باید نمود و قوی دل و فسیح امل روی باز نهاد و آن کتب را عزیز داشت که خاطر بوصول آن نگرانست و تدبیر بیرون آوردن آن بر قضیت عقل باید کرد . . . چندانکه نامه بنزدیک برزویه رسید بمعجیل بازگشت. چون بحضرت پیوست کسری را خبر کردند در حال برزویه را پیش خواند. برزویه شرط خدمت و زمین بوس بجای آورد و از ملک پرسش و تقرب تمام یافت و کسری را بمشاهدت اثر رنجی که در بشره برزویه هر چه پیدا تر بود رقتی عظیم آمد و گفت قوی دل باش ای بنده نیک و بدان که خدمت تو محلی مرضی یافته است . . . باز باید گشت و یکم هفته آسایش داد و آنگاه بدر گناه حاضر آمد تا آنچه واجب بود مثال دهیم. چون روز هفتم

بود مثال داد علما و اشراف حضرت را حاضر آوردند و برزویه را پیش خواند و اشارت کرد که مضمون این کتاب براسماع حاضران باید گذرانید چون بخواند همگان خیره بمانندند و برزویه را تنها خواندند . . . کسری بفرمود تادریهای خزائن بگشادند و برزویه را مثال داد مؤکد بسوگند که بی احترامی در باید رفت و چندانکه مراد باشد از نقود و جواهر برداشت برزویه . . . گفت حسن رای و صدق رعایت پادشاه مرا از مال مستغنی کرده است . . . اما چون سوگند در میانست از جامه خانه خاص برای تشریف و مباحات يك تخت جسامه از طراز خوزستان که به بابت کسوت ملوک باشد بر گیرم . . . و يك حاجت باقیست که در جنب عواطف ملکانه خطری ندارد . . . انوشیروان گفت . . . حاجت خویش بی محایا بیایدخواست. برزویه گفت اگر رای ملک صواب بیند بزرجمهر را فرمان دهد تا بای میفرد در این کتاب بنام من بنده مشتمل بر صفت حال من بپردازد و در آن کیفیت صفت و نسب و مذهب من مشبع و مقرر گرداند . . . بزرجمهر را بفرمان کسری حاضر آوردند و او را مثال داد که . . . بنام برزویه در این کتاب بای وضع کرده آید . . . و بزرجمهر این باب بر آن ترتیب که مثال یافته بود پرداخت و آنرا بانواع تکلف بیاراست و ملک را خبر کرد و آنروز بارعام بود و بزرجمهر بحضور برزویه و تمامی اهل مملکت این باب بخواند و ملک و جملگی حاضران آنرا پسندیده داشتند . . .

این بود خلاصه روایتی که ابن مقفع در مفتوح کتاب کلیله و دمنه عربی آورده و ابوالمعالی آنرا بفارسی ترجمه کرده است. اما پیش از آنکه دو روایت ابن مقفع و ثعالبی بایکدیگر مقایسه شود و وجوه افتراق و اشتراك آن باز نموده آید، تذکار دو نکته ضروریست:

۱ - ابوالمعالی بضمون روایت ثعالبی نیز نظر داشته و آنرا یا از کتاب ثعالبی و یا از منبع آن بنحوی مختصر استخراج کرده و در دیباچه بی که خود بر کتاب نگاشته، آورده است. وی در دیباچه کلیله و دمنه فارسی چنین می نویسد: «... و یکی را از براهمه هند پرسیدند که می گویند بجان هندوستان

۱ - کلیله و دمنه - بتصحیح آقای عبدالعظیم قریب - چاپ تهران - ۱۳۱۹ -

کوههاست و دروی داروها می‌زوید که مرده بدن زنده می‌شود. طریق بدست آمدن آن چه باشد؟ جواب داد که حفظت شیئاً و غایت عنك اشیاء این سخن از اشارات و رموز متقدمانست و از آن کوهها علما را خواسته‌اند و آن داروها سخن ایشانرا و آن مردگان جاهلان را که بسماع آن زنده شوند و بسمت علم حیات ابد یابند و این سخن را مجموعه‌ایست که آنرا کللیله و دمنه خوانند و در خزائن ملوک هند باشد اگر بدست توانی آوردن این غرض بحصول پیوندد و محاسن این کتاب را نهایت نیست. . . . ۱»

علت اشتراك مأخذ ابوالمعالی و تعالبی اینست که اولاً هر دو مثال عربی فوق را آورده‌اند و ثانیاً با آنکه ابوالمعالی در آغاز جمله از فاعل ذکر می‌کند و می‌گوید: «یکی را از براهمه هند پرسیدند . . .» اما در آخر کار بر همین هندی بطرف مکالمه خویش چنین خطاب می‌کند: «... اگر بدست توانی آوردن این غرض بحصول پیوندد . . .» و سپس درباره پادشاهی انوشیروان و صدور دستور آوردن کللیله و دمنه از دیار هند به مملکت پارس و ترجمه آن بزبان پهلوی سخن می‌گوید و با وضوح تمام پیداست که هنگام نگارش دیباچه روایت تعالبی را زیر نظر داشته است.

۲ - نکته دوم اینست که در نتیجه اختلاف بین این دو روایت، عده‌یی از مستشرقین تصور کرده‌اند که برزویه دوبار به هندوستان سفر کرده است: یکبار برای یافتن جاندار و بار دیگر برای آوردن کللیله و دمنه. و حتی بعضی از آنان چنین پنداشته‌اند که برزویه در سفر اول زبان هندی آموخت و پس از بازگشت بایران نامزد آوردن کللیله و دمنه شد خوشبختانه امروز دیگر موردی برای اینگونه اشتباهات نمانده است و چنانکه بعد خواهیم دید این گونه پندارها ناشی از اختلاف روایات است که درباره برزویه وجود دارد.

اینک روایات تعالبی و فردوسی را باروایت ابن مقفع مقایسه کنیم:

الف. این دو روایت از چندین لحاظ بنا یکدیگر شباهت دارند نخستین وجه اشتراك آن دو بیان زحماتی است که برزویه برای بدست آوردن کللیله و دمنه در هندوستان تحمل کرده است. این مطلب را می‌توان صحیح دانست زیرا ابوریحان بیرونی نیز در کتاب تحقیق ما لاله‌هند درباره ضنت

هندوان و ممانعت آنان از انتشار آثار علمی و ادبی خویش سخنها گفته است و اگر گفته ابوریحان را بر این قسمت از روایات مربوط به کللیله و دمنه بیفزاییم می‌توانیم تا اندازه‌ی بصحت این مدعا یقین کنیم.^۱

ب - مطلب دیگری که در روایت فردوسی و ابن مقفع مشترکست ولی تعالیی خلاف آنرا اظهار کرده داستان ترجمه کتاب بزبان پهلویست . تعالیی معتقدست که بزرجمهر آنرا پهلوی ترجمه کرد . فردوسی گرچه درین باره بتصریح سخنی نگفته است اما طبق گفته او برزویه هر روز بابی از کللیله را می‌خواند و شب همان باب را نهانی برای انوشیروان می‌نوشت و بدین حیلست تمام کللیله را نزد انوشیروان فرستاد و وقتی خود بمجلس شاه ایران بار یافت انوشیروان بدو گفت : « کللیله روان مرا زنده کرد^۲ » و بسیار طبیعی است اگر تصور کنیم که شاه ایران ترجمه پهلوی کللیله و دمنه را مطالعه کرده است نه نسخه سنسکریت آنرا ، برای اینکه طبعاً برزویه ابواب کللیله را که در ذهن داشت بزبان پهلوی در نامه می‌نوشت .

طبق روایت ابن مقفع گرچه برزویه کتب سنسکریت را از دوست هندوی خویش بامانت می‌گیرد و به نبشتن مشغول می‌شود ، اما پس از آنکه برزویه کتاب را با خود بایران می‌آورد ، نوشیروان وی را یکپخته آسایش می‌فرماید و پس از آن برزویه در بارعام ملک حضور می‌یابد و کللیله را برمی‌خواند و شاه و حاضران از شنیدن آن اظهار شگفتی می‌کنند .

ج - اما مهمترین وجه افتراق این دو گزارش یکی آنست که فردوسی و تعالیی معتقدند که برزویه فقط کتاب کللیله و دمنه را از هند آورد در صورتی

۱ - متن عبارت ابوریحان در این مورد چنین است :

و یجبون بانفسهم فیجهلون و فی طباعهم الضن بما یرفونه و الا فراط فی الصیانه له عن غیر اهله منهم فکیف عن غیرهم علی انهم لا یظنون ان فی الارض غیر بلدانهم و فی الناس غیر سکنانها و ان للخلق غیرهم علماً حتی انهم ان حدوا بعلم او عالم فی خراسان و فارس استجهلوا المخبر و لم یصدقوه ... (تحقیق ماللهند - چاپ لیبریک - ۱۹۲۵ - باهتمام زاخانو - ص ۱۱)

۲ - شاهنامه فردوسی - چاپ بروخیم - جلد هشتم - گفتار در آوردن برزوی

کللیله و دمنه را از هندوستان .

که ابن مقفع وجود کتب دیگری را که بدست برزویه از هندوستان بایران آمده است تصریح می کند. اینک اگر توجه کنیم که سه باب کلیله و دمنه از مهابهاراتا ترجمه شده و چند باب دیگر آن نیز بطور قطع دارای ریشه هندی است ناگزیر بصحت گفتار ابن مقفع معتقد خواهیم شد.

ازین گذشته گزارش ابن مقفع در باب مأموریت برزویه و سفر وی به هند بسیار طبیعی تر بنظر می رسد و شاید از همین نظر بوده است که ابوالعالی با وجود در دست داشتن هر دو روایت گفتار ابن مقفع را دقیقاً ترجمه کرده و روایت تعالی را خلاصه و موجز آورده و فقط بجنبه حکمی و اخلاقی آن توجه کرده است.

در هر حال بقول سیلواستر دوساسی: « اینک کتاب کلیله و دمنه وقتی از هندوستان بوسیله برزویه طبیب و بدستور انوشیروان بایران آورده شد، در همان هنگام نیز پهلوی ترجمه شده است، مطلبی است که بنظر من نمی توان در آن تردید کرد. بعضی اینکار را به بزرجمهر نسبت داده اند^۱ اما من هیچ تردیدی ندارم که اشتباه کرده اند. برزویه ظاهراً نمی بایست از هندوستان اصل کتاب کلیله و دمنه و دیگر افسانه های را که در یک جلد جمع آوری کرده بود آورده باشد. شواهد تاریخی بمانشان می دهد که وی آنها را بزبان پهلوی ترجمه کرد و هنگام بازگشت بدربار انوشیروان آنها را در برابرین پادشاه بخواند یا لااقل بوی تقدیم داشت و اگر ما درین باره به مندرجات شاهنامه درباره کلیله و دمنه نیز معتقد باشیم باز هم بزرجمهر هیچ شرکتی در ترجمه این مجموعه نداشته جز آنکه در صدر کتاب بسایب افزوده و در آن از زندگانی برزویه و تولد و تعلیم و تربیت و زندگانی وی تا روز مسافرت به هند سخن رانده است^۲ بموجب گفته شاهنامه برزویه بجای قبول هدایایی که می توانست

۱ - گویا مقصود دوساسی تعالی بوده است.

۲ - این مطلب را مؤلف مجمل التواریخ و القصص نیز در فصل سلطنت انوشیروان چنین آورده است: ازین پس فرستادن برزوی طبیب بود به هندوستان تا آنجا بماند بمدتها و پیرگشت و بحیلت کلیله و دمنه بایران آورد پیش شاه و در برزوی بزرجمهر در آن فرود بفرمان شاه تاریخ اوضاع نگردد و ذکر وی بماندش در عالم (مجمل التواریخ و القصص - چاپ تهران - بتصحیح ملک الشعراء بهار - ص ۷۵)

از انوشیروان دریافت کند درخواست کرد تا بزرگمهر از طرف شاه مأمور نگارش این باب شود و آنرا در آغاز کتاب کليلة قرار دهند. اما بنظر من آنچه در مقدمه کليلة یا در شاهنامه درباره مسافرت و کارهای برزویه نوشته شده است لازم نیست واقعاً شرح جزئیات اعمال وی باشد ۱.

ترجمه پهلوی کليلة و دمنه نخستین نسخه بی است که ازین کتاب با این شکل و ترکیب بوجود آمده است. اما متأسفانه این کتاب نیز بسر نوشت تمام آثار ادبی ایران در دوره ساسانی دچار شد. قسمت اعظم این آثار در حمله عرب از میان رفت و آنها که از خطر انهدام دست بپااق نسیان نهاده شد و چون زبانهای فارسی دری و عربی جایگزین زبان پهلوی گشت رفته رفته از میان رفت و اثری از آن برجای نماند.

بهمین دلیل امروز نمی توان ازین دندان ادعا کرد که در نسخه پهلوی کليلة و دمنه چند باب و بیچه ترتیب وجود داشته و ابوابی که بر آن مزید شده در چه تاریخ و بیچه صورت بوده است. گرچه ترجمه سریانی قدیم کليلة و دمنه که چندی پس از ترجمه کليلة بزبان پهلوی از روی آن صورت گرفته بود در سال ۱۸۲۶ در لیبزیک بهمت بیکل ۲ و با مقدمه عمیق بنفی ۳ بطبع رسید و این نسخه خود می تواند، مارا درباره کیفیت تبویب نسخه پهلوی راهنمایی کند، اما این راهنمایی تمام نیست زیرا فقط می توان گفت ابوابی که در ترجمه سریانی وجود دارد در نسخه پهلوی نیز بوده است. اما ممکنست مترجم سریانی بعضی ابواب را که در نسخه پهلوی وجود داشته حذف کرده باشد و بهرحال درباره آن ابواب که در ترجمه سریانی نیست نمی توان بااطمینان اظهار عقیده کرد. در پایان این فصل يك نکته را که سیلواستر دوساسی بدان توجه کرده است باید تذکار داد. وی در مقدمه خویش می نویسد:

در بلو، معتقدست که «جاویدان خرد» کتاب اخلاقی و سیاسی که تألیف آن پادشاه باستانی ایران - هوشنگ - نسبت داده می شود همان همایون نامه است و همایون نامه نامی است که بر ترجمه ترکی کتاب کليلة و دمنه نهاده اند ۵

۱- کليلة و دمنه عربی - چاپ پاریس (۱۸۱۶) مقدمه بزبان فرانسه.

(۲) Bickell (۳) Benfey (۴) D'Herbelot

۵- همایون نامه کتابیست که از روی انوار سهیلی، نسخه تهذیب شده کليلة و دمنه بوسیله ملاحین واعظ کاشفی سبزواری، ترکی ترجمه شده است و بعداً بتفصیل.

و این مطلب باعث شده است که اخلاف وی تصور کنند نام ترجمه پهلوی کللیله و دمنه «جاویدان خرد» بوده و کتابی است که به هوشنگ نسبت داده می‌شده است. این استنباط بنظر من هیچ اساسی ندارد و من هیچ دلیلی برای اثبات آن نیافته‌ام. جاویدان خرد کتابی است که از کللیله یکملی جداست. قول نویسندگان هم که از او تبعیت کرده‌اند حجت نیست و این خطایی است که دیگر نباید تکرار شود. ۱»



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

«خواهیم دید که برای نخستین بار نام هوشنگ و وصایای او بدست این نویسنده وارد کللیله و دمنه می‌شود.»

۱- کللیله و دمنه عربی چاپ پاریس (۱۸۱۶) - مقدمه بزبان فرانسه.

ب- ترجمه‌های قدیم و جدید سریانی کلیله و دمنه

۱- ترجمه قدیم سریانی

ترجمه پهلوی برزویه امروز در دست نیست. اما در حدود سال ۵۷۰ میلادی کشیشی بنام بودا^۱ از روی ترجمه پهلوی کلیله و دمنه را بزبان سریانی ترجمه کرد. این ترجمه تا مدتی پیش بدست نیامده بود و از آن فقط نسخه‌ی منحصر بفرد وجود داشت که تا مدتی در دیرماردین^۲ باقی مانده بود. بدست آمدن این نسخه منحصر بفرد نیز داستانی دراز و جالب توجه دارد که بتفصیل در شماره ۱۰۷ مجله معروف علمی و ادبی فرانسوی موسوم به *Revue de deux mondes* مورخ ۱۸۷۳ میلادی مندرجست. این نسخه از دیر سابق الذکر بکتابخانه بطریق موصل انتقال یافته و سپس توسط یک نفر فرانسوی بنام گرافن^۳ به پاریس آمد و رو نوشتی از روی این نسخه باهتمام شخصی بنام سوسن^۴ بدست بیگلر افتاد و این مستشرق معروف توانست متن سریانی و ترجمه آلمانی آنرا بامقدمه‌ی که تنویر بنفی بر آن نگاشت در سال ۱۸۷۶ در لپزیک بچاپ برساند.

پس از آن نیز باردیگرف. شولتس^۵ در نتیجه تحقیقاتی که کرد متن سریانی و ترجمه آلمانی آنرا انتقاد و تصحیح کرد و در ۱۹۱۱ در برلین بطبع رسانید.

ترجمه سریانی قدیم کلیله و دمنه در سال ۱۸۷۳ بدست آمد و چنانکه گفتیم نخستین بار در ۱۸۷۶ طبع و انتشار یافت و تا این تاریخ کسی از وجود چنین ترجمه‌ی اطلاع دقیقی نداشت.

منشاء پیدایش این ترجمه آن بود که بطریق عبدیسوع، یکی از بطریقهای

(۱) Bud (۲) Mârdîn (۳) Graffin (۴) Socin

(۵) F. Schultess

عیسوی قرون وسطایی در فهرست کتب سریانی خویش از چنین نسخه‌ی نام برده بود. اما مستشرقین که این نسخه را نیافته بودند غالباً در صحت آن تردید می‌کردند. سیلوستر دوساسی که برای نخستین بار متن کامل عربی کللیله و دمنه را در ۱۸۱۶ با مقدمه انتقادی مفصلی بطبع رسانید، در مقدمه خویش در بساب این ترجمه چنین می‌نویسد: «من اینجا از ترجمه سریانی کللیله و دمنه از آن جهت گفتگومی کنم که تصور نرودمن از نام این کتاب که بطریق عبدیسوع در مجموعه کتب سریانی خویش آورده است بیخبرم. این مجموعه تنها مدرکی است که در باره این ترجمه وجود دارد و باعث شده است که تاکنون عده‌ی به وجود این ترجمه معتقد شوند. بقول عبدیسوع مترجم این مجموعه یعنی «بود» تألیفات مشهور و متعددی داشته و مخصوصاً در رد مانویان^۱ و مرقیون^۲ کتابهایی نوشته است. عبدیسوع اضافه می‌کند: «او است که کتاب هندی کللیلگ و دمنگ را ترجمه کرده است.»

«بعقیده ارسنامی^۳ «بود» در حدود سال ۵۱۰ میلادی یعنی در دوران سلطنت خسرو انوشیروان تحت ریاست بطریق حزقیل^۴ می‌زیست و محققاً درین دوره می‌توان از مأموریت برزویه در هند و ترجمه کتاب کللیله و دمنه به پهلوی باخبر شد. من نمی‌دانم که ارسنامی اطلاعی را که در باره زندگی «بود» می‌دهد و همچنین آشنایی او را بزبان هندی از کدام منبع گرفته است. اما نمی‌توانم تردیدی را که در صحت گفته عبدیسوع دارم از خود دفع کنم و اعتراف می‌کنم که می‌ترسم وی برزویه را با يك کشیش مسیحی اشتباه کرده و ترجمه‌ی را که متعلق باولی بوده بدومی نسبت داده باشد.»

سپس دوساسی بر اساس این تردید فرضیاتی می‌کند که ذکر آن درین مقام - خاصه پس از پیدایش نسخه مورد بحث - بکلی بی‌حاصلست. اساس تردید وی بر روی این نکته قرار گرفته است که عبدیسوع از کللیله و دمنه بنام «کتاب هندی کللیلگ و دمنگ» نام برده و در نتیجه سنسکریت دانستن يك کشیش مسیحی مورد تردید او واقع شده است.

وی در نتیجه این شبهات برزویه را مسیحی فرض کرده و ازین فرض نتایج عجیبی گرفته است که امروز دارای کوچکترین ارزشی نیست.

(۱) Manichéens (۲) Marcionites (۳) Arsenami (۴) Ezechiel

امروز متن ترجمه قدیم سریانی کللیله و دمنه در دست است و این نسخه از آن جهت اهمیت بسیار دارد که قدیمترین ترجمه کللیله و دمنه از روی نسخه پهلویست. درین نسخه ده باب وجود دارد که یکی از آنها بنام باب ملك - الجردان و وزرائه تا کنون بفارسی ترجمه شده است و دوساسی بمناسبت دسترسی نداشتن باین نسخه آنرا بابی دخیل والحقاقی دانسته و از طبع آن در نسخه کللیله عربی خویش خودداری کرده است و تنها خلاصه بی ازان را بزبان فرانسه در مقدمه آورده است.

پس از پیدایش نسخه سریانی، نلدکه مستشرق معروف آلمانی، این باب را از روی نسخ موجود تصحیح کرده با ترجمه آلمانی آن بطبع رسانید.

۴- ترجمه سریانی جدید ۱

دائرة المعارف اسلام در مقاله کللیله و دمنه در باب این ترجمه چنین می نویسد: « يك كشيح سر یانی از روی متن عربی ابن مقفع كتاب را در قرن دهم یا یازدهم میلادی بزبان سریانی که در آن عهد تقریباً زبانی مرده بود و جز در کلیسا رواجی نداشت ترجمه کرد و کوشید تا بکتاب رنگ عیسوی دهد و بدین ترتیب باصل سنسکریت کتاب که در ترجمه زبان پهلوی بواسطه افزودن تعلیمات اخلاقی بسط فراوان یافته بود باز هم مطالبی افزود. بعلاوه مقصداری مطالب مخالف متن کتاب نیز بدان مزید کرد. اما از آن نظر که متن وی از نظر قدمت تاریخی بیش از نسخ فعلی کللیله و دمنه عربی بمتن ابن مقفع نزدیکست با وجود خطایابی که در ترجمه وجود دارد و با وجود جرح و تعدیلهای و اضافات فراوان باز برای انتقاد متن عربی کللیله و دمنه دارای ارزشی قابل ملاحظه است. این ترجمه توسط و. رایت^۲ تحت عنوان « کتاب کللیله و دمنه ترجمه از سریانی »^۳ در لندن بسال ۱۸۸۴ میلادی بطبع رسید و مترجم انگلیسی آن کیث فاکنرا^۱ نیز بواسطه فضل فروشی که در ترجمه کرده بود انشاء طبعی کتاب را دگرگون ساخت و بر اشکال و پیچیدگی آن بیفزود.

(۱) ترجمه سریانی جدید از لحاظ تاریخی از قسمتی از ترجمه های کللیله و دمنه متأخرتر است. اما در این فصل بندی هر جا ضرورت اقتضا کرده تقدم و تأخر تاریخی رعایت نشده و بیشتر توجه معطوف بدان بوده است که مطالب از نظر ارتباط معنوی تنظیم گردد.

The book of kalilah and Dimnah translation (۳) W. Wright (۲)

Keith Falconer (۱) from syriac

ج - ترجمه‌های دیگر

۱ - ترجمهٔ عبری منسوب به ربن جوئل

۲ - ترجمهٔ لاتینی

۳ - ترجمهٔ یونانی

۴ - ترجمه‌های مختلف

اگر بخواهیم از نظر تقدم و تأخر تاریخی ترجمه‌های گوناگون کلیله و دمنه را بررسی کنیم باید درین فصل از ترجمهٔ عربی عبدالله بن مقفع گفتگو شود. اما چون ترجمهٔ عربی و فارسی کلیله و دمنه از نظر ایرانیان حائز اهمیت فراوانست و باید دربارهٔ آن بی‌بحث مستوفی پرداخت، اینست که بحث در آنرا بفصول بعدی موکول می‌کنیم و درین فصل از ترجمه‌های دیگر کلیله و دمنه (باستثنای ترجمه‌های ترکی که خود گفتاری جداگانه است) سخن می‌رانیم و سپس به گفتگو در باب ترجمه‌های عربی و فارسی می‌پردازیم:

۱- ترجمهٔ عربی منسوب به ربن جوئل (۱)

دوساسی دربارهٔ این ترجمه چنین می‌نویسد: «من در باب این ترجمه در جلد نهم کتاب «یادداشتها و خلاصه‌های نسخ خطی»^۲ از ترجمهٔ عبری کتاب کلیله و دمنه یعنی ترجمه‌یی که منسوب بیک روحانی یهودی موسوم به ربن جوئل است و معلوم نیست چرا این ترجمه بدون نسبت داده شده گفتگو کرده‌ام. من یک نسخهٔ خطی ناقص این ترجمه را از طاق نسیمان بدر آورده‌ام. این نسخه اکنون در کتابخانهٔ سلطنتی موجود و تنها نسخه‌یی است که ازین کتاب تا کنون در اروپا شناخته شده است و دربارهٔ ترجمهٔ لاتینی که از روی همین ترجمه صورت گرفته است بتفصیل توضیح داده‌ام.

۱ - Joel - «ربن» لقبی است که یهودیان بروحانیان خود می‌دهند.

Notice et extraits des manuscrits (۲)

«...ترجمه عبری دارای دو فصل است که در کتاب کليلة دیده نمی شود این دو فصل عبارتند از فصول ۱۶ و ۱۷- و دو فصل مذکور با ترجمه لاتین ریموند و بزیه^۱ مطابقت می کند .

فصل شانزدهم عبارتست از افسانه دو قو و ماهی خوار و این فصل تنها در یکی از نسخ خطی عربی کتابخانه سلطنتی دیده می شود . اما نسخ کتاب اعلام می کند که این فصل جزء کتاب کليلة و دمنه نیست . فصل هفدهم که بیش از چند سطر نیست و حاوی داستان کیوترو و باهست در هیچیک از نسخ خطی که در اختیار منست دیده نشد...»

ترجمه عربی ربن جوئل شامل داستانی مجعول در باب مأموریت برزویه است . علاوه بر این ترجمه دیگر از کتاب کليلة و دمنه در قرن سیزدهم میلادی توسط یعقوب بن الیازار صورت گرفته است . ترجمه یعقوب نیز گویا از روی نسخه یی شبیه به نسخه اصلی ربن جوئل شده است چه شباهت بسیار با آن دارد . اما ترجمه یعقوب ترجمه یی است آزاد و دارای نثری عالی و فنی و آهنگدار و مترجم کتاب خود را با استشهاد از آیات تورات مزین ساخته است . نسخه خطی منحصری از ترجمه ربن جوئل که دو ساسی ازان نام می برد با نضمام ترجمه یعقوب بن الیازار در یک مجلد توسط درنبرگ^۲ تحت عنوان دو ترجمه عبری کتاب کليلة و دمنه بطبع رسیده است .^۳

۲- ترجمه لاتینی

یک تن یهودی موسوم به ژان دو کاپو^۴ که بعد مسیحی شده بود کليلة و دمنه را از روی ترجمه ربن جوئل بین سالهای ۱۲۶۳ و ۱۲۷۸ میلادی بدستور کاردینال اورسی نوس^۵ بزبان لاتین ترجمه کرد . این ترجمه نیز در سال ۱۸۸۷ توسط درنبرگ با حواشی و تعلیقات تحت عنوان :

Directonium humane vite ab iis antiuorum sapientum
بطبع رسید . اهمیت نسخه ترجمه ژان دو کاپو اینست که پس از وی کليلة و دمنه از روی نسخه او بزبانهای مختلف مانند ایتالیایی ، آلمانی و اسپانیولی ترجمه شد و مورد تقلید واقع گشت . البته باید ترجمه های جدید

(۱) Raymond de Beziens (۲) Derenbourg

(۳) دائرة المعارف اسلام : مقاله کليلة و دمنه

(۴) Jean de Capouc (۵) Ursinus

کتاب کليلة و دمنه بزبانهای اروپایی و يك ترجمه قديمی اسپانیولی را که از روی متن ربن جوئل و بادقتی فراوان صورت گرفته است ازین ترجمه ها مستثنی کرد .

سیلوستر دوساسی در باب ترجمه ژان دو کاپو در مقدمه کليلة و دمنه

چنین می نویسد :

«من نشان داده ام که درین ترجمه نام دابشليم به دیسلس^۱ و نام بیدنای به سندباد^۲ یا سندبار^۳ تغییر یافته است و اشتباهاتی را که چندین بار مرتکب شده اند گوشزد کرده و گفته ام که آنان ترجمه عبری کليلة و دمنه را با قصص یا داستانهای سندباد و کتب دیگری از انواع مختلف اشتباه کرده اند. من يك فصل ازین ترجمه را نیز بطبع رسانیده ام .»

چنانکه قبلاً مذکور افتاد بار دیگر کليلة و دمنه توسط شخصی بنام ریموند دوبزیه به لاتین ترجمه شده است . ترجمه ریموند دوبزیه از روی يك متن اسپانیولی صورت گرفته است که مترجم آنرا مستقیماً از عربی ترجمه کرده بود. ریموند دوبزیه این کار را بدستور ملکه ژان در ناواری^۴ زن فیلیپ لوبل^۵ و با استمداد از ترجمه ژان دو کاپو انجام داد . یکبار دیگر نیز کليلة و دمنه از ترجمه یونانی سی مئون ست^۶ یا بهتر بگویم سی مئون فرزند ست توسط پ . یوسن^۷ و از روی نسخه خطی که لئون آلاسیوس^۸ برای وی آورده بود به لاتین ترجمه شد و انتشار یافت. يك ترجمه لاتین دیگر نیز بضمیمه متن یونانی ترجمه سی مئون ست در سال ۱۶۹۷ در برلین بچاپ رسید .

۳- ترجمه یونانی

کليلة و دمنه از روی نسخه عربی ابن المقفع توسط سی مئون فرزند ست بزبان یونانی ترجمه شد. سی مئون ست بواسطه تألیفات متعدد دیگری که دارد در اروپا بسیار مشهور و سرشناس است . وی در اواخر قرن یازدهم میلادی در عهد امپراتوران میشل دو کاس^۹ و نیسفور بوتونیات^{۱۰} و الکسیس کمین^{۱۱} می زیسته

(۱) Jeanne de Navarre (۲) Sandbâr (۳) Sandbâd (۴) Disles (۵)

P. Possin (۶) Siméon Seth (۷) Phillipe le Bel (۸)

(۹) Léon Allatius (۱۰) سیلوستر دوساسی : مقدمه کليلة و دمنه .

Nicéphre Botoniate (۱۱) Michel Dueas (۱۲)

Alexis Commène (۱۳)

است. ترجمه‌وی در سال ۱۶۹۷ با انضمام يك ترجمه لاتین در برلین بطبع رسید
 «... اما متأسفانه این ترجمه‌ها بصورتی ناقص چاپ شد. فصل اول نسخ چاپی از باب
 مأموریت برزویه آغاز می‌شود. فصل دوم آن مقدمه مترجم عربی عبدالله بن
 المقفع است. سومین باب شرح زندگانی برزویه است که توسط بزرجمهر تدوین
 شده است. مترجم یونانی در دومین مقدمه هیچ نامی از عبدالله بن المقفع نمی‌برد.
 اما داستانرا در نهایت امانت ترجمه کرده است. مقدمه دوم نیز کامل نیست
 و قسمتی از آغاز این فصل به قسمتی از پایان سومین مقدمه عربی یعنی ترجمه حال
 برزویه اتصال یافته و از آغاز مقدمه سوم نیز دوسه برگ افتاده و از داستان
 دزدی که بخانه توانگری رفت شروع به ترجمه شده است. در سومین مقدمه نیز
 چند جا افتادگی قابل ملاحظه وجود دارد. امیدوارم که این مقدمات از روی
 نسخه کاملتری طبع شود و دیگر بار انتشار یابد.»

سی‌مئون ست در کتاب خود در چند نقطه عباراتی از کتب آسمانی یا
 آثار نویسندگان یونانی اقتباس کرده و کتاب را بدان مزین ساخته است. البته
 این قبیل موارد بسیار نادر است.

مأخذ سی‌مئون ست نیز مأخذی بسیار قدیمی بوده است که دچار تصرفات
 بعدی نشده و باب «شاه موشان و وزیر او» نیز در آن وجود داشته است.
 اما این مترجم در ترجمه کتاب دچار خطاهایی نیز شده است. مثلاً کلیله را
 اشتقاقی از کلمه اکلیل بمعنی تاج گرفته و دمنه را نیز از کلمه عربی دمن بمعنی
 آثار الدار والناس (قاموس) مشتق دانسته و آنها را به همین معنی به یونانی
 ترجمه کرده است. همچنین نام دابشلیم و نام ایراخت (در ترجمه فارسی:
 ایراندخت) را که نام ملکه‌یی است تغییر داده است و غالب اوقات اسامی خاص
 مانند بیدپای فیلسوف و شنزبه و روزبه شغسال و کباریون حکیم را حذف
 کرده است. دوساسی در باب داستان شاه موشان که در ترجمه یونانی وجود
 دارد می‌گوید: «باید بگوییم این افسانه که چهاردهمین فصل ترجمه یونانی
 را تشکیل می‌دهد چیزی جز خلاصه يك افسانه طولی‌تر که در بعضی نسخ خطی
 ترجمه ابن المقفع دیده می‌شود نیست. اما این افسانه در ترجمه عربی و فارسی
 و حتی در ترجمه لاتین چاپ نشده ریموند و بزیه نیز دیده نمی‌شود.»

(۱) سیلوستر دوساسی: مقدمه کلیله و دمنه عربی

ترجمه‌سی مؤنست علاوه بر لاتین به آلمانی و بعضی زبانهای اسلاو
نیز برگشته است.^۱
۴- ترجمه های مختلف

دوساسی در مقدمه خویش تحت عنوان « تقلیدها و ترجمه‌های کلیله و
دمنه بزبانهای مختلف » می نویسد :

« برای اینکه بدانم آیا کلیله ودمنه بزبان ارمنی ترجمه شده است
بیانه تحقیقاتی کردم و اینک معتقدم که این کتاب هرگز بزبان ارمنی ترجمه
نشده است ... این کتاب بزبان مالزی نیز ترجمه شده است و من این مطلب
را از « یادداشتی در باب زبان و ادبیات ملل هندوچینی » که بوسیله ژ. لیدن^۲ در
جلد دهم تحقیقات آسیایی^۳ درج شده است دریافته‌ام. »

یک ترجمه ازین کتاب بزبان مغولی نیز در قزوین بدست ملک افتخارالدین
محمد بن ابی نصر معروف به محمد بگری صورت گرفته است و این مطلب را
حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده چنین توضیح می دهد : « افتخاریان- اصل
ایشان افتخارالدین محمد بگری بوده از نسل امیر المؤمنین ابی بکر صدیق
رضی الله عنه و مردی دانشمند متقی بود پیش امام سعید محمد بن یحیی نیسابوری
تحصیل کرده و بقدر منال داشته از احفاد او ملک سعید افتخارالدین محمد بن
ابی نصر طاب ثراه ملکی عاقل صاحب حزم بود و در تدبیر امور دیوانی عدیم-
المثل بود و در تحصیل خط و زبان مغولی و ترکی سعی بلیغ کرده بود و قول
او مغولانرا نص قاطع باشد. کتاب کلیله ودمنه با زبان مغولی و کتاب سندباد
با زبان ترکی نقل کرد. و الحق در هر دو داد سخنوری داده است و چون
دولت و پادشاهی بمنگوقاآن رسید او مرتبه و جاهی تمام یافته و حاکم تومان
قزوین شد و عمارات عالی ساخت ...^۴ »

حاج خلیفه در این مورد اشتباهی کرده و یک ترجمه ترکی کلیله ودمنه
به محمد بگری نسبت می دهد و همین امر باعث شده است که هر تل ترجمه تاتاری
را با ترجمه ترکی غازانی اشتباه کند.^۵

(۱) دائرة المعارف اسلام

(۲) Asiatic Research J. Leyden

(۳) حمدالله مستوفی: تاریخ گزیده- چاپ اوقاف کیب- در ذکر علمای قزوین

(۴) ص ۸۴۳-۸۴۴ (۵) دائرة المعارف اسلام

ترجمه حبشی: ترجمه حبشی کللیله و دمنه نیز از روی یکی از متون عربی ابن مقفع که در مصر بوده صورت گرفته و از آن در یکی از آثار سال ۱۵۸۲ میلادی ذکر می‌رفته است. اما این ترجمه امروز در دست نیست و از میان رفته است.

ترجمه قدیم مالایایی: ترجمه مالایایی کللیله و دمنه از روی متن عربی ابن مقفع و با مقابله با پنجاه متن تراجم عمل آمد و برای نخستین بار در سال ۱۷۳۶ توسط ورنلدی^۱ از آن گفتگو شد و در سال ۱۸۷۶ در لید توسط کنگریپ^۲ بطبع رسید و در ۱۸۹۲ تجدید چاپ شد. این کتاب سپس بزبان جاوه‌یی (چاپ باتاویا: ۱۸۷۸) و بزبان مادورایی^۳ ترجمه شد.

کللیله و دمنه از روی ترجمه ترکی کتاب انوار سهیلی موسوم به همایون-نامه نیز بار دیگر به زبانهای اروپایی ترجمه شد و در میان ترجمه‌های مختلف آن ترجمه فرانسه که توسط گالان^۴ صورت گرفته و توسط گولت^۵ پس از مرگش در سال ۱۷۲۴ انتشار یافته از همه مشهورتر است.

از روی همین ترجمه بود که کنگریپ سابق الذکر دوباره کللیله و دمنه را بزبان مالایایی ترجمه کرد و بسال ۱۸۶۶ در باتاویا بطبع رسانید و انتشار داد و سپس از روی نسخه مالایایی در سال ۱۸۷۹ ترجمه دیگری بزبان جاوه‌یی شد و شاعری جاوه‌یی آنرا به نظم آورد.

علاوه بر این ترجمه‌ها هیئت و پادشاه یعنی نسخه تهذیب شده پنجاه متن از روی متن سنسکریت تحت عنوان مفرح القلوب ترجمه شد. مترجم شخصی بنام تاج‌الدین بوده و در دوران سلطنت اکبر شاه از سلاطین گورکانی هند می‌زیسته است. ترجمه تاج‌الدین ترجمه آزاد است. این کتاب نیز در لکنه‌و در مطبع منشی نول کشور بطبع رسیده است. یکی از نویسندگان معروف هند موسوم به میر بهادر علی حسینی نیز در سال ۱۲۱۷ (۱۸۰۲ میلادی) مفرح القلوب را بزبان مادری خویش (ظاهراً: اردو) برگردانید و بدان نام اخلاق هندی داد. این کتاب نیز بچاپ رسیده است (رجوع شود به کتاب گراسن دو تاسی موسوم به تاریخ ادبیات هند).

Maduréen (۳)

Congrijp (۲)

Verndly (۱)

Gueulette (۵)

Gallaud (۴)

عیار دانش نیز که تهذیب جدیدی از انوار سهیلی است و بقلم ابوالفضل بن مبارکشاه وزیر دانشمند و ادب دوست اکبرشاه نگاشته آمده است (و در ترجمه های فارسی بتفصیل درباره آن بحث خواهد شد) بدست شخصی بنام حفیظ الدین به هندی ترجمه شده و بنام خردافروز در کلکته بسال ۱۸۱۵ انتشار یافته است^۱. ناشر این کتاب سروان توماس رابوک^۲ در صدر آن مقدمه بی بزبان انگلیسی نگاشته و تاریخ کتاب را شرح باز نموده است.

بجز این ترجمه ها، و بااستثنای ترجمه های عربی و فارسی و ترکی که مفصلاً مورد بحث قرار خواهد گرفت، ترجمه ها و تقلیدها و اقتباسات فراوان دیگری نیز ازین کتاب به زبانهای مختلف اروپایی درازمنه جدید صورت گرفته است که ضمن فصول آتی به قسمتی از آنها اشاره خواهد شد.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

د- ترجمه عربی

۱- ترجمه ابن مقفع

۲- ترجمه های عربی دیگر

۳- نظم کلیده و دهنه بعربی

۴- تقلید از کلیده و دهنه

۱- ترجمه ابن مقفع

سه قرن پس از ترجمه شدن کلیده و دهنه به زبان پهلوی عبدالله بن مقفع مترجم دانشمند و مترسل بلیغ آنرا به عربی ترجمه کرد. درباره زندگی ابن مقفع و سبک و سیاق نویسندگی وی و تحولی که او و عبدالحمید بن یحیی کاتب در نشر عربی ایجاد کردند درین مختصر نمی توان بسط کلام داد. فقط می توان گفت تا آن دوره کتابی بدین سبک و نثری بدین اسلوب در زبان عربی سابقه نداشت. کسانی که بخواهند درین باره اطلاعات کافی کسب کنند می توانند به رساله بی که مرحوم عباس اقبال آشتیانی درباره شرح حال ابن مقفع نگاشته است مراجعه کنند.

پس از ترجمه کتاب بوسیله ابن مقفع، بر اثر سادگی و پاکیزگی و بلاغت نثری، کلیده قبول عام یافت و نسخ آن بسرعت تکثیر شد و دست به دست گشت و ذکر جمیلش در افواه عوام و خواص افتاد و نتیجه این قبول خاطر آن بود که طی شهور و سنین متوالی این کتاب بر اثر تصرفات نساخ و ادبای عصر دستخوش تغییرات و دستکاریهای فراوان شد.

بقول سیلوستر دوساسی «امروز نمی توان اظهار نظر کرد که ابن مقفع تا چه پایه از متن پهلوی پیروی کرده و بدان وفادار مانده است زیرا اختلافات فوق العاده در نسخه های خطی ترجمه عربی دیده می شود و این اختلافات بحدیست که هر یک کمال اختلاف را با ترجمه دیگر دارد، در صورتی که این کتاب یک بار بیشتر از پهلوی به عربی ترجمه نشده و آن هم همان ترجمه عبدالله بن-

مفقع است . اما این ترجمه بدست نساخ و ادیبانی که خواسته اند آنرا بسط دهند و تزئین کنند ، دچار تغییر و تبدیلات فراوان گشته ، حکایات و قصص و حوادث دیگر بر آن افزوده شده ، امثال و آیاتی از قرآن کریم و احادیث بدان مزید گشته و گاه جاهایی که بنظر آنان صحیح یا لا اقل فصیح نبوده است حذف شده و سرانجام بصورتی که ذوق آنان - یا ذوق آن عصر - می پسندیده در آمده است ^۱ .

امروز برای نقد ترجمه عربی کلیله و دمنه و دریافتن میزان و فساداری مترجم به متن پهلوی هیچ وسیله بی دردست نیست . البته ترجمه سریانی قدیم کلیله و دمنه اینک دردست هست . اما این ترجمه ده باب بیش ندارد و ازین ده باب نیز فقط مأخذ هشت باب معلوم است و هیچ دلیلی موجود نیست که بدانیم ابواب دیگر را ایرانیان زمان ساسانی به کتاب افزوده اند یا این مقفع خود این ابواب را انشاء کرده است . اما پی بردن به میزان دخالت نساخ و تصحیح کنندگان کلیله و دمنه این مقفع نیز کاری آسان نیست . « تنها وسیله بی بردن باین دستکاری ها یکی ترجمه یونانی سی مئون ست است که می بایست در حدود سال ۱۰۸۰ میلادی صورت گرفته باشد و دیگر ترجمه فارسی ابوالعالی نصرالله - بن محمد بن عبدالحمید است که هر دو از روی ترجمه عربی صورت گرفته و بدون تردید قدیم ترین ترجمه های بیست که می شناسیم . اگر چه ترجمه یونانی سی مئون ست نیز از جرح و تعدیل برکنار نمانده است ، اما به سادگی اولیه ترجمه عربی ابن مقفع بسیار نزدیکست ، در صورتیکه در ترجمه فارسی که حداقل در سال ۵۱۰ صورت گرفته است ^۲ مترجم آزادی فراوان برای خود قائل شده و آنرا بسط و توسعه داده است . گوا اینکه در سه قرن و نیمی که پیش از صورت گرفتن این ترجمه از عمر ترجمه ابن مقفع می گذشته خود نیز دچار تغییرات و کم و زیادهایی شده است ^۳ .

۱- سیلواستر دوساسی : مقدمه کلیله و دمنه

۲- بنا به تحقیق اهل خیرت تألیف کلیله و دمنه به اقرب احتمالات مابین سنوات ۵۳۸ و ۵۳۹ باید باشد (ملك الشعراء بهار- سبك شناسی- ج-۲- ص ۲۵۰) و مرحوم بهار نیز خود در حاشیه به صفحات (لج) و (لز) مقدمه کلیله و دمنه آقای قریب مراجعه داده است .

۳- دوساسی : مقدمه کلیله و دمنه .

این تغییر و تبدیل‌ها تا حدیست که حتی ترتیب تنظیم ابواب مختلف کتاب نیز در همه نسخ یکسان نیست .

اما توسل بدو ترجمه یونانی و فارسی نیز نمی‌تواند ما را در تصحیح دقیق و منجز متن عربی ترجمه ابن مقفع یاری کند، زیرا مثلاً باب ملك الجردان و وزرائه که در ترجمه سریانی قدیم هست در ترجمه ابوالمعالی وجود ندارد و در ترجمه سی‌مئونست خلاصه شده است.

«ترجمه ابن مقفع خود مستقلاً يك شاهکار بزرگ ادبی بود . اما محتوی جالب توجه آن بزودی آن را به صورت يك اثر عام در آورد و نقل و انتقالات فراوان بدان راه یافت و شکل آن را بکلی دگرگون ساخت . اکنون شواهد بسیاری که از کتاب کليلة و دمنه در عیون الاخبار ابن قتیبه مندرجست غالباً لفظ به لفظ با متن ابن مقفع تطبیق نمی‌کند. نسخ خطی فراوانی هم که از این کتاب باقی مانده بهمین صورتست ۱ .»

«در صدر ترجمه عربی کتاب کليلة و تقریباً در تمام نسخ مقدمه‌یی هست که به شخصی بنام بهنود بن سحوان یا علی بن الشاه الفارسی نسبت داده شده است. اگر این نامها فرضی نباشد، این مقدمه تألیف يك نفر ایرانیست. من تصور نمی‌کنم که این مقدمه خیلی کهنه باشد زیرا در ترجمه فارسی نصرالله و ترجمه یونانی سی‌مئونست و ترجمه عبرانی منسوب به ربن جوئل وجود ندارد. ۲.»

دوساسی در باب نام مؤلف این مقدمه در حاشیه کتاب خویش چنین اظهار نظر می‌کند: «نام الشاه که به پدر علی داده شده بود در بادی امر برای من بسیار غریب بود. اما نظیر آن نیز وجود دارد. در کتاب الفهرست... نام ادیبی را دیدم که دارای تألیفات متعددیست و به ابوالقاسم علی بن محمد بن الشاه الظاهری موسومست و مؤلف کتاب تصریح می‌کند که نسبت این شخص به الشاه فرزند میکائیل می‌رسد. ممکنست بهنود بن سحوان نیز فرزندهمین خانواده باشد.»

۱- دائرة المعارف اسلام: کليلة و دمنه .

۲- دوساسی: مقدمه کليلة و دمنه عربی چاپ پاریس - و ضمناً باید این نکته را به گفته دوساسی افزود که این مقدمه در کليلة عربی چاپ لويس شيخون نیز که از روی قدیمترین نسخ خطی تاریخ دار (۷۳۹ق.هـ) بطبع رسیده است، وجود ندارد.

مقدمهٔ بهنود بن سحوان در باب علت و سبب تألیف کلیله و دمنه است و برای بحث دربارهٔ آن باید نخست خلاصهٔ آن را به دست دهیم و این خلاصه را از روی ترجمهٔ فارسی این مقدمه که بنام بساب پیل و چکا و در پایان کلیله و دمنه آقای قریب آمده است نقل می‌کنیم:

«... علمی بن شاه گوید که سبب آنچه بیدهای فیلسوف از جهت رای‌هند دابشلم کلیله و دمنه وضع کرد آن بود که چون اسکندر رومی از ترتیب ملک و تقریر ملوک آن دیار فارغ شد و خطبه و سکه و منابر بنام او آراسته گشت... چون از کار فارس و آن حدود بپرداخت روی به بلاد چین و ماچین نهاد... بر رهگذر اسکندر ملکی بود از هند نام او فورک بن فور، اسکندر خواست که او نیز به اطاعت آید و سردر بقیه فرمان آورد... مرد کوتاه دیده... گفت ما از کنی به چه کمتریم... این ننگ به خویشتن فرانگیریم... نخست اسکندر رسولی فرستاد و وعده‌های نیکو داد... فورک... جواب داد که نامه و رسول و پیغام چه باشد؟ اسکندر آب به غربال می‌پماید و... ازین جا چنان رود که راه بخانه نداند. آن صید که به پای خویش به دام آمده است و به اختیار خویش به مذبح رسیده... پس لشکر راست کرد و عدت و عدری که داشت عرض داد... چون اسکندر شنود که او را دیو غرور از راه ببرد و... آهنگ مقاومت می‌کند گفت حساب عمر این بیچاره به فذلک رسیده است... پس بحزم را کار فرمود، همان جا که بود مقام ساخت و... فرمود تا گرد لشکر گاه او خندقی کنند تا لشکر بدان متحصن بود و از کمین و شبیخون و مکر ایمن... و بدان شهر که رسیده بود بفرمود تا صنایعان چرب دست بخوانند و مثال داد تا از مس تماثیلها ساختند بر مثال اسبان، بر پشت ایشان صورتها انگیخته بر شکل آدمیان، چنانکه چون ایشان را بجنبانند چون باد در رفتن آیند و چون آب در شتافتن، و میان به نطف و گوگرد بیا کنند و در پیش صف بداشتند، چون صفها بر کشیدند... پیلان از آن جانب در حرکت آمدند و تماثیل از این جانب در جنبش، آتش در میان نطف و گوگرد ریختند چون به یکدیگر رسیدند آتش و نطف عمل کرده بود و آنرا بتفسانیده، پیل خرطوم بیازید تا سوار و اسب را از جای بر اندازد. حرارت لهیب آتش هر خرطومش زد و بسوخت. پیل روی به هزیمت داد و آنهارا که بر پشت او بودند چون برگ از درخت فروریخت و به پای بمالید و زیر دست پست کرد و همچنان

مضطرب و بی‌خویشتن می‌تاخت و هر کرا می‌دید می‌انداخت و بر هم می‌زد و می‌شکست. چون لشکر فورک آنرا بدیدند. . . روی به‌هزیمت دادند و . . . اسکندر . . . تیغهای جان‌آهنج از نیام انتقام بر آوردند و جویهای خون در آن وادی روان شد. . . نصرت‌دوان آمد و عنان اسکندر بگرفت. . . اسکندر آن جماعت را به‌مواعید خوب مستظهر گردانید. . . از جمله مستخدمان خویش شخصی را بر ایشان سرو سالار کرد . . . چون ازان ولایت بیرون آمد . . . آن جماعت . . . گفتند چرا باید که بیگانه بر سر ما فرمان دهد . . . اتفاق کردند که شخصی از فرزندان ملوک خویش را تقلید پادشاهی کنند. . . ملکزاده بی‌نام او دابشلیم بر جای او بنشانند. چون کار قرار گرفت. . . طغیان و عدوان در سرش بادخان ساخت . . . و از جاده عدل عدول کرد و رسوم بد و قوانین بدعت ظاهر کرد . . . تارغیت در دست بلا گرفتار شدند وزیر پای محنت مالیده گشتند و در آن عهد مردی بود از براهمه نام او بید پای موصوف به فضل و حکمت . . . چون دید که آن ظالم راه صواب بجای گذاشت . . . روزی شاگردان خود را بنشانند و گفت . . . باشما مشورت می‌کنم در کار این ظالم . . . پس از آنکه سنت ملک نیکو کار پیش گرفت . . . پیوستین بساز گردانید و دست از آستین ظلم بیرون آورد. . . و ما بدان باشیم که امر معروف کنیم. . . و من باری بروم و آنچه گفتنی است بگویم تا خلقی را ازین بلا برهانم یا خود را نیز بدین بلا مبتلا کنم . . . و بسیار بود که عاقل بحسن تدبیر. . . بسیار کار از جای بر گیرد که آنرا به بسیار عدت و مدت از جای بر نتوان گرفت چنانکه داستان پیل و چکاو. شاگردان گفتند . . . آن قصه چگونه بوده است؟^۱

۱- این داستان در کتاب اول پنجاهتترا وجود دارد و برای مزید فایده و مقایسه آن با ترجمه‌ی بی‌که در باب پیل و چکاو ازان شده است، ترجمه فارسی دقیق آنرا ذیلا می‌آوریم :

جنگ فیل و گنجشک

گنجشکی دریکی از قسمتهای انبوه جنگل بازن خود زندگی می‌کرد. آنان بر روی شاخه درختی لانه خود را ساخته و پس از مدتی خانواده‌ی بی‌وجود آورده بودند. روزی يك فیل جنگلی بر اثر سرمستی بهاری از شدت گرما به سایه درختان پناه آورد و با حالت التهاج و بدون توجه با نوك خرطوم خویش شاخه درختی را که

گفت آورده اند که پیللی بود باشکوه و هیبت و در همسایگی او چکاری
بر زمین آشیان ساخته بود و بارامانتهی که در شکم داشت بنهاده و چند روز بر سر
آن بنشسته و آنرا با آتش دل و سوز جگر می پرورد. پیل هر روز چون به آبخور
شدی گذر بر آنجا کردی و نزدیک بود که آن بچگان زندان بشکنند و خیمه
بر صحرا زنند و مادر و پدر را ببینند. روزی پیل از آنجا گذر کرد دستش بر آن
آشیانه افتاد، نه خانه ماند نه آشیانه، قفس بشکست و بچگان را در زیر دست

کنجشکها روی آن لانه ساخته بودند کشید و بشکست. در نتیجه تخمهای کنجشک
شکست ولی چون در لوح قدر زندگانی طولانی تری برای کنجشک نروماده نوشته
شده بود، آندو جان به سلامت بردند.

کنجشک ماده در نتیجه مردن بچه های خود در اندوه شدیدی فرورفت و گریستن
آغاز نهاد. دارکوب که با کنجشک دوستی فراوان داشت، از غم وی اندوهناک شد
و بدو گفت:

— دوست عزیز! چرا بیهوده می گریی زیرا کتاب مقدس می گوید:

برای امور گذشته و مردن و زبان دیدن

عاقلان هرگز نمی گریند.

و میان دانا و نادان

فقط همین يك فرق وجود دارد

و باز می گوید: *مزرعه تحقیقات کامیونر عدلی*
زندگانی ارزش گریه و اندوه را ندارد.

نادانان رنج و ناراحتی دامی طلبند

تا بر بار اندوه خویش بیفزایند

و آنرا دو برابر سازند.

و نیز می گوید:

چون اشک روان قبیله و پیوند

مانع بخاک سپردن مردگان

بوصفی مناسب است

پس ای صاحب دلان! گریه نکنید!

کنجشک ماده گفت این عقیده صحیح است. اما چه نتیجه دارد. بیماری این
فیل باکشتن جگر گوشگان من بهبود یافت. بنا بر این اگر تو با من دوستی داری در
فکر طرح نقشه بی باش که بتوانیم فیل را بخاک هلاک بیندازیم. اگر این کار انجام
گیرد دل من تسلی خواهد یافت و کمتر درباره فرزندان خویش اندوهناک خواهم

بست کرد و پهای بمالید ... آن چکاوک در پرید و گریان و بریان بر سر آن
پیل نشست و گفت ای ملک طاغی باغی ... جگر گوشگان مرا کشتی؟ .. مگر
از آن بود که در چشم تیختر و تکبر تو خطری نداشتم؟ ... پیل گفت بیهوده
مگوی ... این گردن بدین ستبری از خون بیچکان تو گران بار نخواهد شد. بیچاره
چون جباری و ستمکاری اودید نو میدگشت و پیش مرغان آمد ... و از تعدی پیل
بر بیچکان بنالید ... مرغان گفتند تظلم بجای خویشست ... اما با پیل دست در

بود. حتماً این مثل را شنیده اید :

هنگامی که یکی از فرط راحت در عذابست
دیگری از بسیاری رنج می لرزد
و با دادن حق آندو
آدمی دیگر بدنی می آید

دار کوب گفت : « خانم ! نظر شما کاملاً صحیح است ، زیرا در مثل گفته اند :
دوست واقعی کسی است که در پریشان حالی و درماندگی
به دستگیری دوست خود بیاید .

والا تا نروت و توانگری وجود دارد
همه دنیا - کرچه از طوایف مختلف باشند -
دوست یکدیگر شما هستند .

و نیز گوید :

دوست واقعی دوست روز نیازمندی است .
پدران حقیقی پدرانی هستند که فرزندان خود را نان می دهند .
دوستان و همسران هنگامی حقیقی هستند
که باک نهاد باشند و بتوان به آنان اطمینان کرد .

اکنون ببینیم چه تدبیری می توان برای انجام دادن این مهم اندیشید . اما باید
بدانی که من نیز دوستی دارم که پشه بی است بنام Lute-Buzz . من می روم و او را
می بینم و با وی در این باب گفتگومی کنم که چگونه ازین وحشیگری رذالت آمیز فیل
انتقام بکشیم .

دار کوب و گنجشک ماده با یکدیگر نزد پشه رفته او را دیدند . دار کوب بدو
گفت :

- خانم عزیز ! این گنجشک دوست من و از مرگ جگر گوشگان خویش مراد است
زیرا فیلی نابکار تخمهای او را خرد کرد و تو باید مساعدت کنی تا نقشه بی که برای

کمر که یارد کرد... چون همگنان... آن بیچاره را نومید کردند، عمیق در پیش افتاد و گفت ... داد این بیداد رسیده بیاید دادو ... بدان هیکل تن آباد او غره نباید شد ... ای برادران خیزید تا دست بهم دهیم و داد این ستمدیده بستانیم ... به یکبار حشر انگیزی کردند ... و بدان منقارهای چون الماس قصد چشمهای او کردند... و منقار نقار را کار فرمودندی تا چشمخانه او از سیه سپیدی خالی گردند و آن بیچاره اسیر و متحیر بماند. چکاو بیامد و بر سرش نشست

قتل او کشیده ایم عملی شود .

پشه گفت :

— دوست عزیز! من نیز دوستی یکدل دارم. قورباغه یی است بنام «پیامبر» و بگذارتا با وی در اجرای این مهم رای بزنیم. زیرا مثالی هست که می گوید :

دوست دانایی بدست آر

که با هوش و آموزگار و حقیقکار و رحیم باشد

زیرا نقشه هائی که چنین دوستی طرح کند

هرگز عقیم نخواهد ماند

سپس هر سه نزد «پیامبر» رفته داستان را بشرح بروی باز نمودند. قورباغه

گفت :

— بسیار آسان است که يك فيل نكون بخت در برابر جمعی آشفته و خشم آلود،

در کودالی سرنگون شود؛ منتهی تو باید بروی و در گوش تب آلود وی آواز بخوانی

تا وی از نشاط و سرور نغمه تودیدگان خویش را بر بندد. ازان بس دار کوب به ضرب

منقار چشم او را بیرون آورد ، سپس من بر لب گودال می نشینم و آوازه در می دهم .

چون فيل تشنه است بانگ مرا شنیده بگمان یافتن آب بسوی من خواهد آمد و درمناك

هلاک سرنگون خواهد گشت.

سپس اجرای این طرح را آغاز کردند. فيل از نشاط طنین پشه چشمان خویش

ببست و دار کوب دیدگان او بر کند. فيل تشنه و مجروح هنگام ظهر بسوی بانگ وزغ

پیش رفت و در کودالی عمیق بسرد افتاد .

بنا بر این است که من می گویم :

دار کوب و کنجشك ... (الی آخر)

The Panchatantra, Translated from the Sanskrit by; Arthur W. Ryder, Book 1, p,152-154

و گفت ای بیچاره دیدی که عاقبت ظلم و خیم بود... روشنائی دیده مراد خواب کردی و روشنائی چشم خود را برباد دادی... با اینهمه از پای ننشینم تا ترا دستبردی دیگر ننمایم... روزی همچنان زاری کنان پروازی کرد تا به آبگیری رسید که غوکان بسیار در او مأوی داشتند... به کنار آب درآمد و سلام کرد و... قصه و حال خویش حکایت کرد. ایشان غمخوار گئی نمودند و گفتند مرغان را هم چنگال خصومت بود و هم منقار وحشت و مارانه چنگ چنگ است و نه پنجه شکنجه، گفت شکنجه حاجت نیست خندقی است بزرگ در پهلوئ شبستان شما، آنجا آید و آوازی چند اندازد تا او پندارد که آنجا آید، قصد آن خندق کند و در آنجا افتد و مرا تشفی حاصل آید... همه در آن خندق جمع شدند و دستاها ساختن گرفتند و زیر و بم نواختن... پیل بشنید، با خویشتن گفت آواز ساکنان آب می آید، همانا که درین خندق آید... عطفی کرد و خویشتن آنجا کشید تا آب خورد. پای نهادن همان بود و سرنگون فتادن همان... غوکان راه خانه گرفتند و مرغ را آشپزانه... شاگردان... گفتند ای فاضل فیلسوف جهان دیده... این پادشاه جوانست... و در بوته ممارست نیالوده، ترسیم... از سر جباری و سطوت سخنی گوید که خاطر تو کوفته شود. گفت این سخن بجای خویش است اما من... ممکن نیست که پای باز پس نهم اگر سر برود رواست... پس بیدپای روزی اختیار کرد و بدر سرای ملک آمد و قهرمان را گفت تا دستوری بخواهد و ملک را بگوید که شخصی بردار است و می گوید نصیحتی دارم سودمند. چون باز گفتند دستوری یافت و پیش ملک رفت... و با استاد و مهر سکوت بر زبان نهاد... ملک گفت... ای بیدپای آمدن را به حضرت ما سبب چیست و خاموشی را موجب چه تواند بود؟... بیدپای... زبان برکشاد و ملک را تنای پسندیده... گفت و... گفت ای ملک... تو به یکباره به ظلم و بیدادی سپر بر سر آب افکندی و آتش جور و عدوان بر افروختی و نام نیکوی اسلاف برباد دادی و سیرت پسندیده همگان در خاک کردی... ملک چون این سخنان زهر آلود... بشنود... بفرمود تا او را بردار کنند چون از پیش تختش بکشیدند بفرمود که به زندان برند. بیدپای را به حبس بردند... تاشپی که بیداری بر ملک مستولی شد و... از بیدپای یاد آمد، کس فرستاد تا او را بیاوردند و پیش خود بنشانند و روزنامه حکمت پیش وی نهاد...

و بفرمود تا آن نصیحت زهر آمیغ را بدان عبارت که رانده بود می گفت و به سمع انصاف اصفا می فرمود و آن سیرت نا مرضی و سریرت ناپسندیده بگردانید . . . پس بفرمود تا همچنانکه حکماء گذشته از برای اسلاف او کتابهای حکمت تألیف ساخته اند . . . بیدپای نیز از جهت او کتابی سازد مشتمل بر حکم و امثال چنانکه بر کتابهای گذشته تفضیل و ترجیح دارد . . . بیدپای یک سال مهلت خواست و پس فراغت جست، با شاگردی فیلسوف عاقل هشیار دل، و اندیشه ها کردند . . . تا وضع این کتاب چگونه و چون می بایست که جد و هزل و غث و سمین بهم بود . . . تا این دو حیوان را با دست کردند - کلبله و دمنه - پس به زبان ایشان و دیگر حیوانات این حکم و امثال تعبیه کردند . . . و مدت یک سال بدین کار مشغول شد . . . و تألیف کتاب را به اتمام رسانید . . . ملک . . . روزی را معین نمود که اهل مملکت حاضر آیند و در حضور ایشان کتاب قراءت گردد . . . بیدپا . . . باهر پادشاه بر تخت خویش برای قراءت کتاب بنشست . ملک از فائده و غرض هر باب پرسشها کرد و جوابهای نغز و پسندیده شنود . . . و زبان به تحسین وی بگشود که . . . هر چه در ضمیر داشتم در طی این سخنان بیان نمودی. اکنون آنچه آرزو و حاجت تست بخواه . . . بیدپا پادشاه را تحیتی به تواضع بگفت که سعادت ملک پایدار و اقبال و دولت برقرار باد. اما مال، مرا بدان احتیاجی نیست، و اما لباس، بر این جامه که پوشیده ام چیزی اختیار نکنم. با اینهمه از عرض حاجتی خاطر ملکانه را فارغ و آسوده نگذارم . ملک گفت باز گوی . . . گفت شهریارا حاجت من آنست که اگر رای پادشاهی اقتضا کند بفرماید تا از آنچه من گرد آورده ام تألیفی پردازند و کتابی مدون سازند و در حفظ آن بکوشند چنانکه نیاکان و اسلاف ملک معمول می داشتند . . . چه بیم آنست که این ترتیب و ترکیب که گنج حکمت و کان حصافت است از مملکت هند خارج شود و چون مردم پارس بر آن آگاهی یابند آنرا بدست آرند و در خزائن خود برند و نگاه دارند . . .

باقی مطلب را می دانیم : علمی رغم پیش بینی بیدپای انوشیروان بر زویه را به هندوستان فرستاد و نسخه کلبله و دمنه را به ایران آورد.
این بود خلاصه مقدمه کلبله و دمنه که علی بن الشاه الفارسی نوشته است.

دوساسی در باب این مقدمه می گوید: « این مقدمه در کتابی که من بطبع رسانیده‌ام، سی و یک صحیفه را فرا گرفته است و انشاء آن بکلی با انشاء مرسل کلیله و دمنه تفاوت دارد. »

اما در باب این مقدمه باید چند مطلب را تذکار داد:

۱- با توجه به مقدمه پنچاتنتر او مطالبی که در گفتار نخست این رساله گذشت، بدون تردید اطلاعاتی که درین مقدمه در باب علل پدید آمدن کلیله و دمنه وجود دارد معمول است. فقط اصل داستان پیل و چکاودر کتاب اول پنچاتنتر وجود دارد و یکی از حکایاتی است که در ترجمه پهلوی حذف شده است. نویسنده مقدمه این حکایت را بوسیله بی بدست آورده و با گنج‌نیدن آن در مقدمه کتاب خواسته است که به نوشته خود رنگ اصالت دهد. مطلب دیگری که این حدس را تأیید می کند آخرین قسمت مقدمه است: بیدپسای می گوید: « اگر رای پادشاهی اقتضا کند بفرماید تا از آنچه من گرد آورده‌ام تألیفی بردازند... و در حفظ آن بکوشند... چه بیم آنست که این ترتیب و ترکیب... از مملکت هند خارج شود و چون مردم پارس بر آن آگاهی یابند آنرا بدست آرند و در خزائن خود برند و نگاهدارند. » چنانکه ملاحظه می شود در این مقدمه برای طبیعی نشان دادن آن، نسبت پیش‌گویی و اخبار از مغیبات به بیدپسای حکیم داده شده و این نمونه‌یی از افکاری است که پس از هجوم مغول و تاتار و برهم خوردن اعتدال طبیعی و تعادل فکری در اذهان مردم رواج یافته است. نویسنده مقدمه که درین عصر می زیسته است برای اثبات فضیلت حکیم هندی بدو نسبت پیش‌گویی داده است تا کسانی که تألیف کتابی بدین عظمت را برای اثبات فضل و دهای او دلیلی کافی نمی دانند، با این پیش‌گویی و غیب دانی به فضل وی اعتراف کنند!

نظیر همین نسبتها در مقدمه انوار سهیلی نیز به بیدپسای حکیم داده شده است که هنگام بحث در باب این کتاب، به اشباع از آن سخن خواهد رفت.

گفتیم که نویسنده این مقدمه پس از وقوع حمله مغول می زیسته است. دوساسی در باب این مقدمه گوید: « این مقدمه در قدیمترین نسخ خطی که نزد منست نیز دیده می شود. » و به همین سبب آنرا در چاپ خویش حذف نکرده است. اما خود اعتراف می کند که: « من آنرا خیلی قدیم نمی دانم

زیرا در هیچیک از ترجمه‌های فارسی نصرالله و ترجمه یونانی سی‌مئون است
و ترجمه عبرانی منسوب به ربن جوئل وجود ندارد. »

قدیمترین نسخه خطی کلیله و دمنه عربی که تا کنون بدست آمده
نسخه‌یی است که لوئیس شیخو در بیروت بسال ۱۹۰۵ میلادی آنرا به طبع
رسانیده است. این نسخه که مشخصات آن به تفصیل در مقدمه کلیله لوئیس
شیخو به زبان فرانسه آمده است، در تاریخ ۷۳۹ هجری قمری یعنی ربع دوم
قرن هشتم تحریر شده است و با آنکه چندان قدیم نیست این مقدمه را ندارد
و لوئیس شیخو مقدمه علی بن الشاه را در قسمت ملحقات آن طبع کرده است.
علاوه بر این کلیله و دمنه ابوالمعالی و دیگر ترجمه‌های قدیم کلیله نیز دارای
این مقدمه نیست و ترجمه فارسی آن نیز اگرچه تاریخ ندارد، اما آقای
عبدالمعظیم قریب در مقدمه کلیله و دمنه‌یی که تصحیح کرده و چندین بار بطبع
رسانیده‌اند در باب آن چنین گفته‌اند: « نام مترجم این باب و تاریخ نگارش
آن متأسفانه معلوم نیست و در مقدمه نیز بدان اشاره نشده است. در مقدمه
می‌نویسد: این ترجمه را به امر فاخر بن محمد الواحد که قبله قهستان و عراق
است پرداختم... چون کاتب نسخه خطی فوق‌العاده بیسواد بوده و بسیاری از
کلمات را مغلوط نوشته شاید ممدوح نویسنده ناصرالدین عبدالرحیم پادشاه
ملاحده قهستان باشد که خواجه نصیرالدین طوسی حکیم بزرگوار نیز اخلاق
ناصری را بنام وی نوشته... » و اگر این فرض صحیح باشد باز باید ترجمه
این مقدمه در قرن هفتم صورت گرفته باشد. مترجم این باب نیز در مقدمه
ترجمه گوید: « در آن مجلس بزرگوار که جاوید باد نسختی از کلیله و دمنه
عرض کردند و یک داستان پیل و چکاو به مقدمه در آن نسحت بزیادت نوشته
بود که درین نسخت (کلیله و دمنه ابوالمعالی نصرالله) و دیگر نسخها نبود... »^۲
و با در نظر گرفتن دلایل فوق‌جدید بودن این مقدمه روشن می‌گردد.

با توجه به دلایلی که در فوق مذکور افتاد، فرضی بودن نام نویسنده
این مقدمه - بهنود بن سحوان - نیز به حقیقت نزدیکتر می‌شود زیرا علاوه بر عجیب

۱- کلیله و دمنه - طبع طهران - به اهتمام عبدالعظیم قریب - مقدمه ص:

(مز) و (فح)

۲- کلیله و دمنه - طبع طهران - ص ۳۱۱

بودن نام، در هیچ‌یک از کتب ادبی و تذکره‌ها نیز نامی از چنین شخصی نیست. تصویری هم که سیلستر دوساسی در باب درست بودن نام علی بن شاه وانتساب آن بخانواده علی بن محمد بن شاه الظاهری کرده است چندان مقبول نیست، زیرا ابن‌الندیم در قرن چهارم می‌زیسته در صورتی که بنا به ظواهر، مقدمه بهنود بن سحوان لا اقل در قرن هفتم نگاشته آمده است. ازین مقدمه که بگذریم باب مسافرت برزویه در هندوستان پیش می‌آید. بقول دوساسی این فصل بکلی از نظر انشاء با مقدمه کتاب تفاوت دارد... اما این مسأله مورد تردیدست که آیا فصل مزبور بر حسب خواهش برزویه و به امر انوشیروان به قلم بزرجمهر نوشته شده است یا این باب نیز پرداخته قلم ابن مقفع است. ظاهراً بساید بزرجمهر فقط مأموریت یافته باشد که زندگانی برزویه را پس از عزیمتش به هندوستان و اجرای مأموریتش بنگارد. در باب کیفیت سفر برزویه و اختلافاتی که در باب علل سفر هندوستان وی وجود دارد، در گفتار دوم این رساله بحث کرده‌ایم. چنانکه در آن گفتار بشرح باز نموده آمد، دو روایت مختلف در باب سفر برزویه به هندوستان وجود دارد: «در ترجمه اسپانیولی و نیز در ترجمه لاتین ریموند دوبزیه گفته شده است که برزویه در کتابی خوانده بود که در هند کوه‌هایی هست که در آنها گیاهی است که به مردگان زندگی می‌بخشد...»^۳

اما «مطابق متن عربی و ترجمه‌سی متون سنت و ترجمه فارسی ابوالمعالی نصرالله انوشیروان شنید که از محاسن کللیله و دمنه گفتگومی کنند و برزویه را به هندوستان فرستاد که این کتاب را به ایران بیاورد.»^۲

عبدالله بن مقفع «محتماً در مقدمه مربوط به برزویه مطالب مربوط به تشکیک و اظهار تردید در حقانیت مذاهب گوناگون را گنجانید.»

سومین فصل متن عربی مقدمه مترجم یا «باب عرض الکتاب ترجمه عبدالله بن المقفع» است. مقصود از «ترجمه» معنی نیست که امروز ازان اراده می‌شود. ترجمه درین عنوان به معنی «شرح احوال» است. ابن مقفع درین باب دستورهایی برای خواندن این کتاب به مطالعه کنندگان داده

۱- سیلستر دوساسی: مقدمه کللیله و دمنه عربی

۲- دائرة المعارف اسلام: مقاله کللیله و دمنه

است^۱ این فصل نیز دارای حکایات متعددیست و با دادن فهرست فصول کتاب پایان می‌یابد.

عنوان فصل چهارم کتاب عبارتست از: باب برزویه ترجمه بزرجمهر بن البختکان^۲. درین باب، برزویه از نخستین سالهای زندگانی خویش سخن می‌گوید. باب مزبور با این جمله آغاز می‌شود:

«قال برزویه رأس اطباء فارس و هو الذی تولی انتساح هذا الکتاب و ترجمه من کتب الهند و قد ذکر ذلک من قبل فی ماضی ان ابی کان من المقاتلة و کانت امی من عظماء بیوت الزمازمه ... ۳»

از پایان این فصل در نسخ عربی مقداری سقط شده اما مطلب در ترجمه ابوالعالی و ترجمه یونانی سی‌مئوسست و ترجمه لاتین ژان دوکاپو و ریموند دوبزیه بتمامی آمده است. این فصل نیز دارای چندین حکایت است و مخصوصاً از لحاظ توضیحاتی که در باب وضع اخلاقی و اجتماعی ایرانیان در دوران انوشیروان داده است بسیار قابل توجه می‌باشد.

۲- ترجمه‌های عربی دیگر

دوساسی بعنوان «چند ترجمه عربی دیگر» در مقدمه کلیله و دمنه عربی خویش می‌نگارد: «بیشتر گفته بودم که من هیچ ترجمه عربی از کتاب کلیله و دمنه، بجز ترجمه عبدالله بن مقفع که در زمان منصور خلیفه عباسی صورت گرفته است نمی‌شناسم. اگر مؤلف شاهنامه و دیگر نویسندگان که بی‌تردید این مطلب را از وی گرفته‌اند - از ترجمه عربی دیگری از کلیله و دمنه گفتگو کرده‌اند^۴ و

۱- این دستورها در ترجمه فارسی در باب ابتداء کلیله و دمنه بطور مشروح آمده است و مفتوح کتاب - یعنی فصل دوم از ترجمه عربی - با فهرست فصول پایان می‌یابد
۲- مخفی نماند که الف و نون پایان بختکان خود علامت پدر و فرزندی در زبان پهلوی بوده است و بدین مناسبت آوردن کلمه «ابن» بین بزرجمهر و بختکان زائده است، اما چون در تمام متون کلیله‌های عربی بهمین صورت آمده است در آن تغییری داده نشد.

۳- این باب در ترجمه فارسی نصرالله بن عبدالحمید بنام باب برزویه طیب آمده است.

۴- چو مأمون روشن جهان تازه کرد
خورد و روز بردیگر اندازه کرد ...
کلیله بتساز شد از پهلوی
برین سان که اکنون همی بشنوی
شاهنامه فردوسی چاپ بروخیم - ص ۲۵۰۶

این ترجمه را که بقول ایشان در زمان مأمون صورت گرفته است بعنوان نخستین ترجمه کتاب - یا تنها ترجمه موجود - معرفی کرده اند ، محققاً بخطا رفته اند. این مطلب از آنجا سرچشمه گرفته است که یکی از نویسندگان ایرانی نژاد موسوم به سهل بن هارون دشت میثانی - که بعضی محققین ویرا باحسن بن سهل اشتباه کرده اند - برای مأمون به تقلید از کلیله و دمنه کتابی بنام ثعله و عفرا تألیف کرد و این کتاب را از هر لحاظ ، چه از لحاظ شکل و چه از لحاظ تقسیم و تبویب بصورت کلیله نوشت . جای تأسف است که این کتاب بدست ما نرسیده است و بنظر می رسد که ممکن بود ازین کتاب اطلاعاتی در باب کلیله و دمنه و تاریخ آن ، وعللی که سهل بن هارون را وادار به تألیف کتاب جدیدی در همان زمینه کرده است بدست آورد. من نمی دانم که تألیف این کتاب پیش از خلافت مأمون یا بعد از آن صورت گرفته است. اما مأمون در سال ۱۷۰ هجری دیده به جهان گشود و در سال ۲۱۸ هجری قمری پس از بیست و سه سال خلافت در گذشت .

دو ساسی در جای دیگر از همین فصل می نویسد : « تصور می کنم بتوان از یک جمله تاریخ و بیچیده حاج خلیفه چنین نتیجه گرفت که ترجمه عربی عبدالله بن مقفع در زمان مهدی خلیفه عباسی در سال ۱۶۵ و بدستور وی برای یحیی بن خالد برمکی تهذیب و تنقیح شده است و مباشر این کار شخصی بنام علی و ملقب به اهوونی یا اهوانی یا اهوآزی بوده است . اما باید اعتراف کنم که این امر فرضی بیش نیست .»

در نتیجه این فرض نادرست اشتباه دیگری برای دو ساسی رخ می دهد : « در همین زمان کتاب کلیله و دمنه برای یحیی فرزند جمفر برمکی به شعر در آمد . حاج خلیفه اینکار را به سهل بن توبخت نسبت می دهد و دیگران آنرا به شخصی موسوم به عبدالحمید بن عبدالرحمن یا ابان بن عبدالحمید اللاحقی ^۱ منسوب می کنند...»

۱ - ابی منصور عبد الملك بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری متوفی بسال ۴۲۹ هجری قمری در کتاب نثر النظم و حل العقد رساله بی در حل ایات باین شاعر نسبت می دهد ولی او را ابان بن عبدالحمید اللاذقی می نامد و لاذقی منسوب است به لاذقیه و آن شهر است در سوریه که آنرا سلوکوس اول (۳۱۲ - ۲۸۰ قبل از میلاد مسیح) بنا کرد . رجوع کنید به : نثر النظم و حل العقد - طبع مصر - سال ۱۳۱۷ هجری قمری - ص ۱۲

دوساسی روی این فرض که يك ترجمه از کتاب کلیله و دمنه بیشتر نشده است، گرفتار این اشتباه شده در صورتیکه بعد از این مقفّع ایرانی دیگری بنام عبدالله بن هلال اهوازی یکبار دیگر این کتاب را بنام یحیی بن خالد برمکی در سال ۱۶۵ هجری قمری ترجمه کرد و البته چون ترجمه او از حیث فصاحت اسلوب بیایه ترجمه ابن مقفّع نمی‌رسید، بر جای نماند.

عبارت حاج خلیفه در کشف الظنون صریحاً بر این معنی دلالت دارد. وی نوشته است: «... بعد آنرا عبدالله بن هلال اهوازی از فارسی برای یحیی بن خالد برمکی در دوران خلافت مهدی به سال ۱۶۵ به عربی نقل کرد و سهل بن نوبخت حکیم نیز آنرا برای یحیی بن خالد مذکور وزیر مهدی ورشید بنظم آورد... و هزار دینار بگرفت.»^۱

ظاهراً علت انتساب نظم کلیله و دمنه به شعرای مختلف و اختلاف کلمه بی که درین باب بین محققین وجود دارد اینست که می‌باید سهل بن نوبخت کلیله و دمنه عبدالله بن هلال را بنظم آورده و ابان بن عبدالحمید بن لاحق بن عفیر قاشی آنرا از روی کلیله ابن مقفّع منظوم ساخته باشند و در هر حال درین گفتار مجال بحث و تحقیق بیشتر درین باب نیست.

۳- نظم کلیله و دمنه به عربی

کلیله و دمنه عربی چندین بار و توسط چند شاعر لباس نظم پوشید. دائرة المعارف اسلام نخستین ناظم این کتاب را شخصی بنام ابان اللاحقی و معاصر ابن مقفّع می‌داند در صورتیکه برخی عقیده دارند ابان از شاعران آل برمک بوده است و بدستور یحیی بن خالد آنرا به نظم کشیده و صلوات فر او ان یافته است. ازین کتاب «بیش از هفتاد و شش بیت که بعضی مربوط به آغاز کتاب و بعضی متعلق به باب الاسد و الثور می‌باشد باقی نمانده و مانند کلیله منظوم رودکی از میان رفته است»^۲. این کتاب بر رویهم چهارده هزار بیت داشته و

۱- متن عبارت حاج خلیفه اینست: ثم نقله من الفارسیه الی العربیه عبدالله بن هلال الیهوازی لیحیی بن خالد البرمکی فی خلافة المهدی وذلك فی سنة ۱۶۵ و نظمه سهل بن نوبخت الحکیم لیحیی بن خالد المذكور وزیر المهدی و الرشید... (کشف الظنون چاپ لیبزیک - ج ۵ - ص ۲۳۸)

۲- ملک الشعراء، بهار، سبک‌شناسی - ج ۲ - ص ۲۵۱

به صورت مثنوی سروده شده و با این ابیات آغاز می شده است :

هَذَا كِتَابٌ اَدَبٌ وَ مِهْنَةٌ وَ هُوَ الَّذِي يَدْعِي كَلِيلَهُ دَمْنَةً
فِيهِ دَلَالَاتٌ وَ فِيهِ رَشْدٌ وَ هُوَ كِتَابٌ وَضَعْتَهُ الْهِنْدُ
فَوَصَفُوا اَدَابَ كُلِّ عَالَمٍ حِكَايَةً عَنِ السَّنَنِ الْبِهَائِمِ

بنا به روایت حاج خلیفه باردیگر در سال ۱۶۵ هجری قمری سهل بن نوبخت
الحکیم از روی ترجمه عبدالله بن هلال الاهوازی آنرا به شعر عربی در آورد و
هزار دینار صلہ دریافت داشت . ازین منظومه اطلاع دقیق در دست نیست و
چنانکه مذکور افتاد بعضی آنرا همان منظومه ابان اللاحقی پنداشته اند .

نیز علی بن داود کاتب زبیده بنت جعفر باردیگر آنرا به شعر عربی نقل
کرد و سپس نظام الدین محمد بن محمد بن الهیاریه متوفی به سال ۵۰۹ هجری
قمری باردیگر آنرا بنام نتائج الفطنه فی نظم کليلة و دمنه به شعر عربی در آورد
و باردیگر جلال الدین حسن بن احمد النقاش آنرا به عربی منظوم ساخت .

یکبار دیگر نیز کليلة و دمنه به شعر عربی در آمد . این نسخه بنام درر الحکم
فی امثال الهند و العجم موسوم شد و بر روی هم نزدیک به نه هزار بیت داشت .
شاعر آن شخصی بنام عبد المؤمن بن الحسن بن حسین الصغانی بود که کتاب را
هشتاد روزه به نظم عربی کشید و روز بیستم جمادی الاولی سال ۶۶۰ هجری
قمری کارش پایان یافت . ازین کتاب يك نسخه خطی دروین موجودست که چند
ورق از آن نیز سقط شده است^۱

در موزه بریتانیا يك نسخه خطی منظوم کليلة و دمنه موجودست بنام
درة الحکم فی امثال الهند و النجم و گوینده آن جلال الدین حسن بن علی النقاش
معرفی شده است . این منظومه از لحاظ نام با منظومه عبد المؤمن مشابهتی
تام دارد و بعید نیست که این هر دو يك نسخه بوده و در تعیین نام شاعر اشتباهی
رخ داده باشد . و این موضوعی است که بعدها با تطبیق این دو نسخه بایکدیگر
باید روشن گردد .

این ندیم از شاعری بنام بشر بن المعتمد نام می برد و او را نیز یکی از
نظم کنندگان کليلة و دمنه می شمارد^۲ .

۱ - سیلوستر دوساسی: مقدمة کليلة و دمنه - و نیز: دائرة المعارف اسلام .

۲ - الفهرست - چاپ لیبز يك ۱۸۷۱ میلادی - ص ۳۰۵

از کتاب کلیله و دمنه نسخ خطی فراوان ولی جدید در دست بود. اما برای نخستین بار در سال ۱۷۸۶ میلادی قسمتی از آن با اهتمام شولتنس^۱ در لیدن به طبع رسید و انتشار یافت.

نخستین طبع کامل کلیله و دمنه عربی به سعی و اهتمام مستشرق بزرگ بارون سیلوستر دوساسی در سال ۱۸۱۶ در پاریس انجام یافت. دوساسی بر کلیله و دمنه خود مقدمه‌یی مفصل بزبان فرانسه نگاشته و آنرا مذیل به ترجمه^۲ حالی از لیدن ربیع^۳ عامری شاعر عرب جاهلی به همین زبان و متن معلقه او و شرح زوزنی بر آن، به طبع رسانیده و در مقدمه^۴ خویش علاوه بر روشن کردن بسیاری نکات تاریخی و ادبی کلیله و دمنه و یادداشت‌های انتقادی فراوان، در باب نسخ خطی که اساس طبع وی قرار گرفته بود نیز اطلاعاتی داده است. دائرة المعارف اسلام در باب نسخه مطبوعه^۵ دوساسی می نویسد:

«دوساسی برای طبع این کتاب نسخه‌های نسبتاً بدی را اساس قرار داد و سپس آنرا آزادانه و بیاری نسخ دیگر تصحیح کرد.»

تحقیق و انتقاد بر متن کلیله عربی طبع دوساسی برای نخستین بار توسط گوئیدی^۶ مستشرق معروف ایتالیایی صورت گرفت و وی با در دست داشتن نسخ خطی که در ایتالیا وجود داشت انتقادی بسیار گرانبها از کلیله و دمنه دوساسی کرد. مرکز تحقیقات کبوتر علوم اسلامی با اینهمه، کلیله و دمنه دوساسی بزودی جای خود را گشود و نسام و آوازه‌یی فراوان یافت و پس از انتشار چندین بار در نقاط مختلف به طبع رسید و بغیر از دو طبع از کتاب کلیله و دمنه که ذیلا به شرح آن خواهیم پرداخت - تمام چاپ‌های کلیله و دمنه عربی از روی نسخه دوساسی بوده است.

ویکتور شوون^۷ در جلد دوم فهرست کتب عربی خویش که مربوط به کلیله و دمنه است از طبع‌های گوناگون کلیله و دمنه فهرستی بدست داده است. اما البته کتاب وی در سال ۱۸۷۰ میلادی انتشار یافته و پس از آن نیز کلیله مکرر به طبع رسیده است. در دومین تجدید طبعی که به سال ۱۲۵۸ هجری قمری از نسخه دوساسی در بولاق مصر شد، افسانه کبوتر و روباه و ماهیخوار (باب الحمامة والثعلب ومالك الحزين) نیز افزوده شد و از آنجا به طبع‌های

۴- ترجمه روسی توسط کراچکوفسکو و منطبعة آکادمی مسکو و لنینگراد
(۱۹۳۴ میلادی)

۵- داستانهای شرقی ترجمه ولف بنام: کلیله و دمنه یا داستانهای
بیدپای از عربی در دو مجلد (شتوتگارت ۱۸۳۹-۱۸۳۷ میلادی).

۶- يك ترجمه تطبیقی از باب چهارم کلیله و دمنه توسط ون. براون
به انگلیسی منطبعة در مجله آسیایی پادشاهی لندن.

۴- تقلید از کلیله و دمنه

چنانکه پیشتر نگاشته آمد، سهل بن هارون دشت میثانی کتابی بنام ثمله
و عفرا (در نام این کتاب نیز اختلافات فراوان وجود دارد) به تقلید کلیله و دمنه
تألیف کرد. این کتاب اکنون در دست نیست و فقط قطعاتی از آثار سهل بن
هرون را حصری قیروانی در زهر الآداب نقل کرده است.

ابن ندیم در باب علی بن داود کاتب زییده بنت جعفر نیز می نویسد که
وی افسانه‌ها و خرافه‌هایی از زبان طیور و بهائم نگاشته است.

غیر ازین، نظام الدین محمد بن محمد بن الهباریه شاعر عرب نیز که
کلیله و دمنه را به نظم آورده، کتابی کوچک و منظوم بنام الصادح و الباغم به
تقلید کلیله و دمنه انشاد کرده است. این کتاب فقط سه باب دارد و مکرر
به طبع رسیده است.

در میان رسائل اخوان الصفا نیز رساله بی وجود دارد بنام «الانسان
والحیوان امام محکمة الجن» که نویسنده آن از اعضاء جمعیت اخوان الصفاست.
درین رساله رئیس سباع به کلیله اخو دمنه موسوم است و رساله کاملاً تحت
تأثیر کلیله و دمنه نگاشته شده است.

در زبان فارسی نیز ازین کتاب بسیار تقلید شده است که از آنها هنگام
بحث در باب ترجمه فارسی کلیله و دمنه گفتگو خواهد شد.

علاوه بر آنکه کلیله و دمنه از نظر داستان پردازی در زبان عربی کتابی
نوآیین بود، از لحاظ روش نگارش نیز تازگی داشت و تا آنروز کسی کتابی
بدین سبک در لغت عرب نگاشته بود. ازینجهت سبک نگارش کلیله و دمنه،
یعنی اسلوب کتابت آمیخته با اطناب به صورت مرسل مورد توجه فراوان قرار

گرفت و بالنتیجه سبک نگارش و انشاء در لغت عرب دگرگون شد و بر اثر فصاحت و بلاغت فوق العاده ابن مقفع «کتابت فارسی» رونق و رواج یافت و کار به جایی رسید که فصحا و بلغای عرب و نویسندگان چیره دست را «فارسی الکتابه» می گفتند .

کليلة و دمنه ابن مقفع از نظر بلاغت دارای مقامی والا است و از نخستین روز تالیف تا کنون این مقام بزرگ را برای خویش حفظ کرده است، چنانکه هم اکنون نیز در مدارس بلاد عرب نشین کليلة و دمنه را به عنوان مثل اعلمی و نمونه فصاحت و شیوایی تدریس می کنند و علاوه بر طبع های فراوانی که قسمتی از آنرا نام بردیم، نسخ متعدد دیگری نیز بنام «نسخه مدرسی» از کليلة و دمنه ابن المقفع انتخاب شده و به طبع رسیده است .

اگر موضوع را ازین نظر مورد توجه قرار دهیم، تمام نویسندگان پس از ابن مقفع تحت تأثیر وی قرار گرفتند و در نتیجه مکتبی به وجود آمد که با عبدالحمید بن یحیی کاتب مروان حمار آغار شد و بوسیله ابن مقفع به اوج ترقی و عظمت خویش رسید و به «ابن العمید» پایان یافت .



در باب کليلة و دمنه عربی بیش ازین سخن نمی گوئیم . آنچه را که برین مختصر باید افزود آنست که به عقیده محققین بساب التفحص عن امر دمنه نیز ریخته قلم ابن مقفع است . جنبه اخلاقی باب الاسد و الثور ضعیف است و این باب به نتیجه نیکویی ختم نمی شود ... ابن مقفع برای جبران این نقص باب مزبور را بر کليلة و دمنه افزوده است و چنانکه می دانیم درین باب بدستور شیر کار دمنه مورد تفحص قرار می گیرد و چون گناهش مسلم می شود به هلاکت می رسد . همچنین وی باب الناسک و الضیف (باب ۱۶ نسخه دوساسی) را بر آن افزود .

اساساً باب الناسک و الضیف چه از نظر داستان پردازی و چه از لحاظ مطالبی که در آن مطرح شده است، یک باب هندی به نظر نمی آید. این باب داستان زاهدی است که «در لغت عبرانی دمنه بی گرم و مجاورتی لطیف» دارد و چون در قدیم ترین نسخ عربی نیز موجود است و در نسخه سریانی وجود ندارد ،

این حدس تقویت می شود .
علاوه بر اینها قسمتی از باب ایلاذ و بلاذ و ایراخت نیز از کتاب معروف
جاویدان خرد هوشنگ اقتباس شده است . در فصل مربوط به ترجمه فارسی
کلیده و دمنه درین باب بشرح ترسخن گفته خواهد شد .



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۵ - ترجمه‌های فارسی کلیده ودمنه

- ۱- ترجمه رودکی
 - ۲- ترجمه ابوالمعالی
 - ۳- ترجمه قانع طوسی
 - ۴- تهذیب ملاح - بن کاتفی موسوم به انوار سهیلی
 - ۵- جاویدان خرد
 - ۶- عیار دانش
 - ۷- ننگار دانش
 - ۸- اخلاق اساسی
 - ۹- گلشن آرا
 - ۱۰- شکرستان یا منظومه انوار سهیلی
 - ۱۱- رای و برهمن یا کلیده ودمنه منظوم
- ۱- ترجمه رودکی

قدیمترین ترجمه فارسی کلیده ودمنه که نویسندگان مختلف از آن خبر داده‌اند، ترجمه بی است که در زمان امیرسامانی نصر بن احمد و بدستور وزیر دانشورا و ابوالفضل بلعمی صورت گرفته است. فردوسی از این ترجمه چنین یاد می‌کند:

برین سان که اکنون همی بشنوی	... کلیده به تازی شد از پهلوی
بدانگه که شد بر جهان شاه عصر	به تازی همی بود تا گاه نصر
که اندر سخن بود گنجور او	گرانمایه بوالفضل دستور او
بگفتند و کوتاه شد داوری	بفرمود تا فارسی و دری
بروبر خرد رهنمای آمدش	ازان پس چو بشنیدرای آمدش
همه نامه بر رودکی خواندند	گزارنده بی پیش بنشانند
بسفت این چنین در آکنده را	پیوست گویا پراکنده را
چونادان بود جای بخشایشست ۱	بر آنکو سخن داند آرایشست

دوساسی در مقدمه کلیله و دمنه خویش می نویسد: «طبق مقدمه شاهنامه‌یی که من آنرا جز در ترجمه والنبورگ^۱ ندیده‌ام - و این ترجمه در سال ۱۸۱۰ پس از مرگ وی دروین انتشار یافت - ابوالفضل بلعمی خود بدستور امیر نصر مباشر این ترجمه شده است. و از همین مقدمه برمی آید که ابوالفضل دقیقی شاعر معروف را مأمور سرودن تاریخ پادشاهان باستانی ایران (شاهنامه) کرده است.» اما دوساسی در باب صورت گرفتن این امر یا لا اقل اتمام آن تردید می کند: «... بنظر می رسد که این کار هرگز صورت نگرفته یا اینکه بامر گ و زبردانش دوست - ابوالفضل - ناتمام مانده باشد» و این تردید در دایره المعارف اسلام نیز منعکس شده است^۲ چنانکه ملاحظه می شود فردوسی تصریح می کند که رودکی سخنان پراکنده را بهم پیوست و در آکنده را بسفت، و بدین ترتیب بخوبی روشن است که ترجمه فارسی کلیله و دمنه به رودکی برای نظم کردن عرضه شده است.

ملا حسین واعظ کاشفی مؤلف انوار سہیلی نیز در این باره چنین اظهار عقیده می کند: «... و دیگر باره ابوالحسن نصر بن احمد سامانی یکی از فضیلائی زمان را امر کرد تا آن نسخه را از زبان عربی به لغت فارسی نقل نموده و رودکی شاعر نیز به فرموده سلطان آنرا در رشته نظم انتظام داد» (انوار سہیلی - طبع هر تفورد - ۱۸۵۱ میلادی - مقدمه) حاج خلیفه نیز در کشف الظنون، نه تنها ترجمه شدن کلیله و دمنه را مصرحاً یاد می کند، بلکه این کار را به یکی از علمای عصر ابوالحسن نصر بن احمد سامانی نسبت میدهد^۳. اما ثعالبی در غرر اخبار ملوک الفرس مطالب را بوضعی مبہم عنوان می کند و می گوید: «... تا این مقفح آنرا به عربی نقل کرد و رودکی

۱ - Wallenbourg

۲ - کتاب ابن مقفع بدستور بلعمی... در دوران سلطنت امیر نصر بن احمد سامانی (۳۰۲-۳۳۱) بفارسی ترجمه شد. اما آنچه بنظر می آید اینست که این ترجمه هرگز پایان نیافت... (دائرة المعارف اسلام: کلیله و دمنه)

۳ - ترجمه عبارت حاج خلیفه اینست: «پس ابوالحسن نصر بن احمد الی سامانی آنرا بیکدی از علماء عصر داد و او کتاب را به فارسی در آورد و شاعر وی رودکی آنرا به بهترین نظم فارسی منظوم ساخت (کشف الظنون - چاپ لیپزیک - ص ۲۳۸)

آنرا بامر امیر نصر بن احمد بشعر فارسی در آورد. ۱

علتی که سیل و ستر دوساسی برای تردید در وجود ترجمه فارسی کلیله در زمان نصر بن احمد سامانی با وجود تصریح فردوسی و حاج خلیفه می کند اینست: «اگر تصور کنیم که این ترجمه یا هرگز بوجود نیامده و یا ناقص مانده است بیشتر بحقیقت نزدیکست زیرا نصرالله بن عبدالحمید ازان کوچکترین نامی در مقدمه خویش - که در آن تاریخ کلیله را تا روزگار خود بازمی گوید - نبرده است. حاج خلیفه گمان برده است که کتاب کلیله توسط یکی از دانشمندان دربار امیر نصر از عربی به فارسی ترجمه شده است؛ اما بدون تردیدی از فردوسی پیروی کرده است.»

اما این علت کافی و مقنع بنظر نمی رسد. چنانکه در گفتار دوم این رساله متذکر شدیم، ابوالمعالی روایت ثعالبی در غرر اخبار ملوک الفرس، و سیرهم را در دیباجه کتاب خویش آورده است. دلایل دیگری نیز موجودست که ابوالمعالی در تنظیم دیباجه کلیله و دمنه باین کتاب و مخصوصاً روایت ثعالبی نظر داشته است و اگر سخنی از ترجمه فارسی کلیله و دمنه در زمان نصر بن احمد سامانی نگفته به تقلید از وی بوده است. برای روشن شدن موضوع باید مختصری در باب دیباجه ابوالمعالی بر کلیله و دمنه گفتگو کنیم:

دیباجه کتاب باستایش خداوند و پیغمبر اکرم و نعت خلفای راشدین آغاز می شود و سپس در باب لزوم وجود پادشاهان اسرم که «سایه آفریدگارند» دلایلی می آورد. پس از آن «شمعی از محاسن عدل که پادشاهان را تمیزترین حلیتی و نفیس ترین موهبتی است» یاد می کند و بعد از آن به ذکر القاب ملك و فتوحات وی می پردازد و از خاندان غزنوی و افتخارات این خاندان سخنهای گوید. بالاخره رشته سخن را به طرز زندگانی خویش متوجه ساخته دوستان دانشمند خود را نام می برد و پس از اظهار تأسف از پسریشان شدن جمع یاران و گسسته شدن نظام کار آنان از پناه بردن خود بمطالعه کتب گفتگو می کند و... «در اثناء این حال فقید عالم علی بن ابراهیم ... نسختی از کلیله

۱ - متن عبارتست ثعالبی چنین است: «... حتی نقله ابن المقفع الی العربیة والروءکی بامر الامیر نصر بن احمد الی الشعر بالفارسیه. (غرر اخبار ملوک الفرس - چاپ زوتنبرک ص ۶۳۳)

و دمنه» تحفه می آورد و ابوالمعالی به مطالعه آن مشغول شده تصمیم به ترجمه کتاب می گیرد.

اینجاست که گفتگو از منابع این کتاب به میان می آید و ابوالمعالی با این جمله ها آنرا می ستاید :

«... در جمله بدان نسخه الفی افتاد و بتأمل و تفکر محاسن این کتاب بهتر مجال داد و رغبت در مطالعه آن زیادت گشت که پس از کتب شرعی در مدت عمر عالم از آن پرفایده تر کتابی نکرده اند. بناء ابواب آن بر حکمت و مواعظ نهاده و آنگاه آنرا در صورت هزل فرانموده تا چنانکه خواص مردمان برای شناختن تجارب بدان مایل باشند عوام به سبب هزل هم بخوانند و بتدریج آن حکمتها در مزاج ایشان متمکن گردد و بحقیقت کان خرد و فصاحت و گنج تجربت و ممارست است ..»

پس ازین ابوالمعالی روایت ثعالبی را که قبلاً آورده ایم عیناً ترجمه می کند و از کوشش انوشیروان برای آوردن این کتاب به ایران یاد می کند و می گوید این کتاب تا آخر ایام یزدجرد بن شهریار که آخر ملوک عجم بود بدین قرار بماند... «تادرنوبت ابو جعفر منصور... ابن المقفع آنرا از زبان پهلوی به لغت تازی ترجمه کرد و آن پادشاه بدان اقبالی تمام نمود و دیگر اکابر بدو اقتدا کردند...» پس از آن شمه بی از سخنان منصور ایراد می کند و می نویسد :

«... و مناقب این پادشاه بی نهایت است و تواریخ متقدمان به ذکر آن ناطق علی الخصوص غرر سیر الملوک^۱ که ابو منصور ثعالبی جمع کرده است بر تفصیل آن مشتمل است»^۲ و چند سطر پایین تر گوید: «این قدر از فضایل این پادشاه (مقصود ابو جعفر منصور خلیفه عباسی است) تقریر افتاد. اکنون روی به غرض این کتاب آورده شود. در جمله مراد از مساق این سخن آن بود که چنین پادشاهی بدین کتاب رغبت نمود و چون ملک خراسان به امیر سدید ابو الحسن نصر بن احمد السامانی رسید، رود کی شاعر را مثال داد تا آنرا در نظم آورد که طبع را بسخن منظوم میل بیش باشد ...»

۱- تصویر می رود که مقصود از «غرر سیر الملوک» ثعالبی همان «غرر اخبار ملوک

الفرس و سیرهم» باشد که روایت آوردن کلیله و دمنه از آن ترجمه شده است.

۲- دیباچه کلیله و دمنه : ص ۲۱

چنانکه ملاحظه می شود برخلاف استنباط دوساسی، مقصود ابوالمعالی درین دیباچه باز نمودن تاریخ کلیله و دمنه نبوده است و از سرگذشت کتاب، آنچه را که وافق بقصود وی بوده با نهایت اجمال تذکار داده است. ثانیاً وقتی سرجم صریحاً از کتاب تعالبی نام می برد و خوانندگان دیباچه را بدان مراجعه می دهد و مطالبی از آن کتاب را ترجمه می کند، تردیدی نیست که تحت تأثیر آن قرار گرفته و به مندرجات آن توجه کامل دارد. مخصوصاً وقتی می بینیم که ابوالمعالی با همان سرعت که تعالبی از روی ترجمه فارسی کتاب گذشته است، می گذرد و به مطلب دیگری می پردازد، فرض ما تأیید می شود. بنا بر این در مورد ترجمه شدن کلیله و دمنه به فارسی در دوره سامانیان نیز دو روایت عمده مختلف - روایات فردوسی و تعالبی - موجود است و باید بین این دو یکی را اختیار کرد.

از طرف دیگر هم تعالبی وهم فردوسی تأیید می کنند که رودکی کلیله و دمنه را به نظم فارسی در آورد. این مطلب امروز مورد تردید نیست و نمونه هایی نیز از آن در دست است که مادر جای خود از آن سخن خواهیم گفت. اما رودکی از وی چه متنی کلیله و دمنه را به شعر فارسی در آورده است؟ در اینجا سه فرض پیش نیست: نخست اینکه شاعر از روی نسخه پهلوی آنرا منظوم ساخته باشد. دوم این که از ترجمه عربی استفاده کرده باشد. سوم این که طبق گفته شاهنامه و حاج خلیفه ترجمه فارسی کلیله و دمنه را در اختیار وی گذاشته باشند.

بنا بر روایاتی که در دست است، و از فحوای کلام مورخین، چنین بر می آید که پس از ترجمه شدن کلیله و دمنه به عربی نسخه پهلوی آن بزودی از میان رفت. این مطلب را از شعر فردوسی نیز می توان استنباط کرد:

کلیله به تازی شد از پهلوی بر اینسان که اکنون همی بشنوی

و پیداست که مردم آن روز فقط کلیله و دمنه عربی را می شناخته اند. بعلاوه اگر بخواهیم فرض کنیم که رودکی از نسخه پهلوی استفاده کرده است اولاً باید تمام روایات قدیم و جدیدی را که در دست داریم انکار کنیم و ثانیاً به اثبات رسانیم که نسخه پهلوی کلیله و دمنه تا آن دوران وجود داشته و رودکی نیز پهلوی می دانسته است! بنا بر این کمتر می توان تصور کرد که رودکی مستقیماً و بالمباشره

از ترجمه پهلوی استفاده کرده باشد. فردوسی مخصوصاً تصریح می کند که مترجمی را آوردند و او نامه را بررود کی خواند و رود کی آن سخنان را کند را به نظم آورد

و این مترجم می بایست کلیله را یا از پهلوی و یا از عربی برای رود کی ترجمه کند. و چون چنانکه دیده ایم روایات مختلف بر ترجمه شدن کلیله در روزگار سامانیان از زبان عربی به فارسی صراحت دارد و نیز نام کلیله پهلوی از زبانها افتاده بوده است، به احتمال قوی کلیله در دربار نصر بن احمد سامانی از عربی به فارسی ترجمه شده است. حال این مطلب که آیا نسخه منشور این ترجمه تکثیر شده و بعد از میان رفته است یا همان نسخه منحصر به اختیار رود کی گذاشته شده و به نظم آمده است، مطلبی است که می توان درباره آن گفتگو و تردید کرد. از بحث فوق نتیجه می گیریم که :

اولاً - رود کی بطور قطع از روی يك متن فارسی کلیله و دمنه را به نظم آورده است.

ثانیاً - در دوران نصر بن احمد کلیله پهلوی شهرتی نداشته است.
ثالثاً - متن فارسی مورد استفاده رود کی در دربار نصر بن احمد تهیه شده بوده است و دلائلی که برای ناتمام ماندن یا صورت نگرفتن این ترجمه اقامه می شود اساس صحیح و مقنع ندارد.
اما اینکه آیا ابوالفضل بلعمی خود این ترجمه را کرده یا بدستور وی دیگری انجام این کار را بر عهده گرفته است، روشن نیست و این ترجمه نیز مانند تمام شاهنامه های منشور و بسیاری آثار ادبی دیگر ایران بتاراج حادانات رفته است.

پس از این بحث، طبعاً باید از کلیله و دمنه منظوم رود کی گفتگو کرد. امامتأسفانه در این باره نیز اطلاعات زیادی در دست نداریم. دائرة المعارف اسلام مینوسد : « بحسب فرمان همین پادشاه (نصر بن احمد) رود کی

۱- گزارنده بی پیش نشانند

همه نامه بر رود کی خواندند

بیوست گویا بر آکنده را

بغت اینچنین در آکنده را

(شاهنامه فردوسی - چاپ بروخیم - ص ۲۵۰۶)

(متوفی بسال ۳۰۴ = ۹۱۶ میلادی) این کتاب را به شعر فارسی در آورد. اما از آن نیز چیزی جز شش بیت که توسط اسدی طوسی بعنوان شاهد آورده شده، باقی نمانده است.» دوساسی نیز در مقدمه کلیله خویش گوید:

«همین امیر سامانی رود کی شاعر را مأمور کرد که کلیله را به شعر فارسی در آورد ... فردوسی در شاهنامه و ابوالعالی نصرالله در مقدمه ترجمه فارسی کلیله و دمنه و دولت شاه سمرقندی در تذکره خویش و حجاج خلیفه و بسیاری از نویسندگان دیگر این ترجمه منظوم رود کی را یاد کرده اند ... من نمی دانم که آیا این منظومه رود کی تا کنون محفوظ مانده است یا نه، اما هیچیک از نویسندگان که از آن گفتگو کرده اند نگفته اند که این کتاب را دیده اند ...»

جای تأسف بسیار است که امروز کلیله و دمنه منظوم رود کی در دست ما نیست و این اثر طبع یکی از بزرگترین سخنسرایان ایران از میان رفته است.

رود کی به امر امیر نصر و وزیر دانشمندش ابوالفضل بلعمی به نظم کلیله و دمنه پرداخته و صله گر انمایه حاصل کرد. کتاب مزبور در بحر رمل مسدس مقصور و یامحذوف بوده، چنانکه بعضی نوشته اند بیت اول آن بیت ذیل است:

هر که نامخت از گذشت روزگار علوم هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار
تنها اثری که از کلیله و دمنه منظوم رود کی در دست است، ابیاتی را کنده است که فرهنگ نویسان، هنگام آوردن معنی واژه بی، به عنوان شاهد در فرهنگهای خویش ضبط کرده اند و طبعاً نمی توان از روی این ابیات پریشان ارزش ادبی کلیله و دمنه را تعیین کرد. زیرا غالب این ابیات - بلکه تمام آن - دارای لغات مهجور و غریب است و به همین سبب در فرهنگها آمده است.

بعلاوه بعضی از این ابیات را - گرچه در بحر رمل مسدس مقصور و یامحذوف است - نمی توان محققاً از کلیله و دمنه دانست، زیرا اولاً بامتن کلیله و دمنه

۱- سال وفات رود کی به تصریح انساب سمعانی ۳۲۹ هجری است و تاریخ وفاتی که در بالا آمده درست نیست. علامه فقید محمد قزوینی در تعلیقات لباب الالباب عین عبارت سمعانی را در این مورد نقل کرده است.

۲- مقدمه استاد قریب بر کلیله و دمنه - ص: که

ابوالمعالی تطبیق نمی‌کند و تا زبناً «در میان هشتاد و هشت بیتی» که بدین وزنست دو بیت را مؤلف فرهنگ جهانگیری ضبط کرده و در صدر آن می‌نویسد: از مثنوی دوران آفتاب رود کی است. پس از این قرار رود کی دو منظومه بدین وزن داشته، یکی منظومه کلیده و دمنه و دیگر منظومه بی باسم دوران آفتاب، ولی رود کی در نظم کلیده و دمنه پیروی از اصل کتاب نکرده و مطالبی از خود بر آن افزوده است.^۲

«همچنین»، مستشرق آلمانی بلهرن^۳ در مقدمه بی که بیچاپ فرهنگ اسدی خود نوشته تحقیق کرده است که مضامین بعضی از اشعار رود کی مربوط به داستان سندباد یاسند بادنامه است و حتی یکی از ابیات آن مربوط می‌شود یکی از حکایات الف لیله و لیله.

«داستان سندباد یاسندباد نامه نیز مانند کلیده و دمنه ظاهراً از کتابهایست که در زمان ساسانیان از هندوستان به ایران آمده و به زبان پهلوی ترجمه شده ... مطابق تحقیق بلهرن ... این دو بیت مربوط به داستان سندباد است:

گفت هنگامی یکی شهزاده بود کوهری و پر هنر آزاده بود
شد بگرما به درون یکر و ز گوشت بود فریبی و کلان و خوب گوشت

«و این داستان از سندباد نامه به کتاب الف لیله و لیله نیز راه یافته و در قصه دوم از شب چهارم الف لیله مندرج است ...»

«از این قرار رود کی داستان سندباد یا بعضی از حکایات و قصص آنرا نیز نظم کرده است و ترجمه منظوم رود کی بهمان وزن منظومه کلیده و دمنه بوده و شاید آن منظومه «دوران آفتاب» که مؤلف فرهنگ جهانگیری به رود کی نسبت داده همان ترجمه منظوم سندبادنامه بوده باشد و یا اینکه رود کی بعضی حکایات سندباد را در منظومه کلیده و دمنه خویش گنجانیده است. در هر حال آنچه مسلمست اینست که بعضی از مضامین و مطالب کتاب سندباد در میان اشعار مثنوی

۱- آقای سعید نفیسی در جلد سوم احوال و اشعار رود کی یکصد و دو بیت مثنوی در همین بحر و وزن می‌آوردند و بنا بر این عدد هشتاد و هشت باید به یکصد و دو اصلاح شود و ما برای رعایت امانت عین نوشته ایشانرا نقل کردیم.

۲- احوال و اشعار رود کی تألیف استاد سعید نفیسی - مجلد دوم - ص ۵۸۸

۳- Paul Horn

بحر رمل رود کی دیده می شود و ظاهراً اوسه منظومه به بحر رمل داشته است^۱ «
 غیر از این یکصد و دو بیت مثنوی بحر رمل رود کی که آقای نفیسی در جلد
 سوم کتاب خویش آورده اند و بین سه منظومه کلیده و دمنه و دوران آفتاب و سمنه باد -
 نامه مشترک است، چند بیتی نیز در همین بحر در کتاب ترجمان البلاغه تألیف
 محمد بن عمر الرادوی آمده است^۲ اما با این تردیدی که در انتساب این ابیات
 پراکنده به یکی از سه مثنوی رود کی هست بجز ابیاتی که صریحاً با کلیده و دمنه
 ابوالمعالی مطابقت می کند نمی توان بقیه را به ضرس قاطع به کلیده و دمنه
 رود کی نسبت داد.

این تمام اطلاعاتی است که در باب کلیده و دمنه منظوم رود کی داریم
 و برای احتراز از تطویل کلام در باره شرح حال و دیگر آثار این استاد
 بزرگ خراسانی چیزی نمی گوئیم. کسانی که طالب اطلاعات بیشتری درین باره
 هستند می توانند به کتاب احوال و اشعار رود کی تألیف آقای نفیسی و مقدمه کلیده
 و دمنه فارسی نوشته آقای قریب مراجعه کنند.

اما غیر از ترجمه های منشور و منظومی که نام بردیم، ظاهراً ترجمه های
 دیگری نیز از این کتاب شده است. این ترجمه ها نیز باقی نمانده است. فقط
 ابوالمعالی نصرالله از آنان با این سخنان یاد می کند:

«... و این کتاب را پس از ترجمه پسر مقفع و نظم رود کی ترجمه ها
 کرده اند و هر کس در میدان بیان بر اندازه مجال خویش قدمی گذارده لیکن
 می نماید که مراد ایشان تقریر سمر و تحریر حکایت بوده است نه تفهیم حکمت
 و ایضاح موعظت، چه سخن نیکو و متین رانده اند و بر ایراد قصه اقتصار
 نموده ...»^۳

بجز این عبارت مبهم و مختصر، از این ترجمه ها اطلاع دیگری در دست
 نیست و ظاهراً این ترجمه ها چندان دارای اهمیت نیز نبوده است. زیرا ابوالمعالی
 کتاب کلیده و دمنه را، چند سطر بعد از عبارت منقول در فوق «مردۀ چند هزار
 سال» می خواند و ازین جمله پیدا است که ترجمه های مختلف کلیده و دمنه چندان
 رونقی نداشته است.

۱- همان کتاب صفحات ۵۹۳ تا ۵۹۵

۲- این مطلب را نیز استاد نفیسی با آوری فرمودند.

۳- دیباجه کلیده و دمنه - ص ۲۳-۲۲

۲- ترجمه ابوالمعالی نصرالله معروف به کلبله و دمنه بهرامشاهی

تاریخ ترجمه و نگارش کلبله و دمنه به تحقیق معلوم نیست و ابوالمعالی خود نیز در مقدمه کتاب صراحة چیزی در این باب ننوشته است، ولی آنچه از عبارات مقدمه استنباط می توان کرد، باید اندکی بعد از وفات الراشد بالله خلیفه عباسی باشد برای آنکه ابوالمعالی در صفحه ۱۸ کتاب حاضر می نویسد: «در این عهد نزد يك ابو منصور ابو الفضل الملقب بالمرشد در حدود عراق تهیه شد و الراشد بالله به دراصفهان»

« چون قتل راشد بسال پانصدوسی يك اتفاق افتاده تاریخ ترجمه کلبله باید بعد از این سنه باشد و همچنین . . . مدت سلطنت غزنویان را تا زمان نگارش کتاب یکصد و هفتاد سال می نویسد و اگر ابتدای سلطنت غزنویان را بنا بر قول ابن اثیر و ابن خلدون به سال سیصد و شصت و شش محسوب داریم یعنی سالیکه سبکتکین بر غزنه مستولی گردید و در آنجا مقام گزید، صد و هفتاد سال بعد از آن مقارن با ۵۳۶ می شود، و آنجا که مناقب و فضائل منصور خلیفه عباسی را ذکر می کند زمان ویرا تا زمان نگارش کتاب چهارصد و اندسالی می نویسد. چون سقاح در سیزدهم ذیحجه یکصدوسی و شش وفات کرد و در سال یکصدوسی و هفت مردم بامنصور بیعت کردند، چهار صد و اندسالی بعد از آن پانصدوسی و نه میشود.

« از این مقدمات چنین نتیجه گرفته می شود که تاریخ نگارش کلبله بهرامشاهی باید مابین سنوات پانصدوسی و شش و پانصدوسی و نه و به اقرب احتمالات بسال ۵۳۸ و یا ۵۳۹ باشد. »

ابوالمعالی در باب علت ترجمه این کتاب چنین گوید: «همی گوید بنده و بنده زاده نصرالله بن محمد بن عبدالحمید ابوالمعالی . . . چون بفر اصطناع و بمن اقبال شاهنشاهی . . . خانه خواجه من بنده . . . قبله احرار و افاضل و کعبه علما و امانت این حضرت بزرگ . . . بود و جملگی اکابر و فضلاء دولت همگی ارباب هنر و بلاغت پناه و ملاز جانب او شناختندی و او در ابواب تفقد و تعهد ایشان انواع تکلف و تنوق واجب داشتی و التماسات هر يك را برابر آنجمله به اهتر از واستبشار تلقی کردی که مانند آن بر خاطر اهل روزگار نتواند گذشت . . . لاجرم همه را بجانب او سکون افتاده . . . و طایفه بی از مشاهیر

۱- مقدمه استاد قریب بر کلبله و دمنه با صفحات (لد) و (له)

ایشان که هر يك علمي وافر و ذكري سايرداشتند بمنزات ساكنان خانه و بطانۀ مجلس بودند چون قاضي محمد بن عبدالحميد اسحق و برهان الدين عبدالرشيد نصر و امامان علي الخياط و صاعدميمني و عبدالرحمن بستي و محمد سيفي و محمد نيشابوري و عبدالرحيم اسكافي و عبدالحميد زاهدي و اسمعيل رباطي و فاخر ناصر و محمود سگزي و سعيد خوزي و در بعضي اوقات محمد خبازي و محمود نيشابوري و محمد بن عثمان بستي و مبشر رضوي اديب . . . و من بنده را بر مجالست و ديدار و مذاكرات و گفتار ايشان چنان الفی تازه گشته بود و به مطالعت كتب و مواظبت بر كسب هنر ميل افتاده كه از مباشرت اشغال و ملاست اعمال اعراض كلي می نمودم و غایت نهمت بر آن مقصود داشته می كه يكي از ايشان ذريافتی و ساعتی بمفاوضت او مؤانست جست می و آنرا سرمايه اقبال و دولت شناختی . . . و چون روزگار بر قضيت عادت خویش در بازخواستن مواهب جمع را پراکنده كرد و نظام اين كار گسسته شد . . . خود را جز بمطالعه كتب مهربی نداستم و بدان تنزهی و تفریحی می جستم . . . و بحكم آنكه در افواه مردم است جدهمه ساله جان مردم بخورد و هزل همه ساله آب مردم ببرد گاهگاه احماضي رفتی و بتواریخ و اسماء التفاتی بودی و در اثناء اين حال فقیه عالم علی بن ابراهيم . . . كه از احداث فقهاء حضرت وافر ادعلاء دولت به مزیت هنر و مزید خردمستثنی است . . . نسخهتي از كلیله و دمنه تحفه آورد . اگر چه از آن چند نسخه دیگر در میان كتب بود اما بدین تبرك نموده آمد و حقوق هواخواهی و اخلاص دوستی بر عایت رسانیده شد و ذكر حریت و حقگزاری او بدان مخلد گردانیده آمد . . . در جمله بدان نسخه الفی افتاد و به تأمل و تفكر محاسن اين كتاب بهتر جمال داد و رغبت در مطالعه آن زیادت گشت كه پس از كتب شرعی در مدت عمر عالم از آن پرفائده تر كتابی نكرده اند . . . و در جمله چون رغبت مردمان از مطالعه كتب تازی قاصر گشته است و آن حكم و مواعظ مهجور مانده و مثلاً خود تمام مدروس شده بر خاطر گذشت كه آنرا ترجمه کرده آید و در بسط سخن و كشف اشارات آن اشباعی رود و آنرا به آیات و اخبار و ابیات و امثال مؤكد گردانیده شود تا اين كتاب را كه مرده چند هزار سال است احیایی باشد . . . و چون بعضی از آن پرداخته گشت ذكر آن به سمع شاهنشاهی رسید . . . آنرا پسندیده داشت و شرف احماذ و ارتضا ارزانی فرمود و مثال داد مبنی بر

ابواب تهنیت و کرامت که هم بر این سیافت بیاید پرداخت^۱ »
ابوالمعالی خود می دانسته است که این کتاب در کمال بلاغت پرداخته شده
و بر صفحه روزگار جاوید و مغلد خواهد ماند و به همین سبب در باره کار خویش
چنین می نویسد :

« . . . چون صورت انصاف نقاب حسد از جمال خویش بگشاید و در
آیات براعت و معجزات صناعت که این کتاب بر اظهار بعضی از آن مشتمل است
تأملی بسزا رود شناخته گردد که تا در تحصیل فضل و ادب همتی بلند و رغبتی
صادق نباشد و رنج تعلم هر چه فراوانتر تحمل نیفتد در سخن که شرف آدمی
بر دیگر جانوران بدانست این منزلات نتوان یافت. »^۲ در واقع نیز ابوالمعالی
نصرالله « در عربیت دید بیضاداشته است و در نظم و نثر قدمی راسخ و در بیان سخن
طبعی توانگر و در جمع میان الفاظ و معانی خاطر ی وقاد و از سیافت سخن
و صنعت کلام می توان دانست که مرد عریق الاصل فی الفضل بوده است و مالک
عنان سخن و شاهسوار میدان بلاغت و چندانکه خواسته است سخن را بقوت
غزارت فضل در تصرف خویش آورده است و بینگوتر معرضی جلوه داده و
بزبیا تر کسوتی آراسته و داده هر کلمه بی در حقیقت و مجاز و عبارت و استعارت
بداده و حق هر حرف گزارده و بجای خویش نهاده عروسان حکم و امثال را از
فکر بکر خویش زیور بسته و از حجله خاطر عاطر بیرون آورده و بر مخاطبان متمیز
مبرز عرض داده . . . و در آنچه گفته طریق ایجاز و اختصار سپرده . . . گنجی
در کنجی نهفته و معانی بسیار در یک کلمه تعبیه کرده و در هر کلمتی حکمتی و زیر
هر نقطه بی نکته بی و در هر حرفی طرفی از فائده بی . . .

« . . . و آنجا که عنان عبارت فرو گذاشته است و راه اسباب و اطناب
رفته چپ و راست میدان فصاحت اسب تاخته است و چارسوی میدان بلاغت کمند
فصاحت انداخته و ترکش فضل پرداخته و در همه مصیب و راست انداز بوده و
بر نشانه مراد زده و سخن به غایت رسانیده چه دانسته است که از سحر حلال
ملال نخیزد . . . »^۳

۱ - دیباچه کلیده، صحایف ۱۳ تا ۲۳

۲ - دیباچه ص ۱۵

۳ - کلیده و دمنه : مقدمه باب پیل و چکاو - ص ۳۰۸

بلاغت کلام و شیوایی گفتار نصرالله بن عبدالحمید بحدیث که ملاحظه
 واعظ کاشفی که خود بعلمت «مبالغه در استعارات و تشبیهات متفرقه و اطناب و
 اطالت در الفاظ و عبارات مغلطه»^۱ بتهذیب و تفسیر انشاء کتاب پرداخته است
 آنرا چنین توصیف می کند .

«... باردیگر ابوالمظفر بهرامشاه بن سلطان مسعود از اولادسلطان
 محمود غازی غزنوی که مدوح حکیم سنائی است مثال داد تا افصح البلغا و
 ابلغ الفصحا ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید روح الله روحه و زاد فی
 غرف الفردوس فتوحه آراهم از نسخه ابن مقفع ترجمه فرموده و این کتاب که
 حالا به کلیله و دمنه مشهور شده ترجمه مولانا یه اشعار الهیه است و الحق عبارتست
 در لطافت چون جان شیرین ، و در طراوت چون مرجان رنگین ، الفاظ
 دلفریش چون کرشمه شکرلبان شور انگیز و معانی جان فزایش چون طره
 سبز خطان دلاویز .

نظم

حروفش چو زلف بتان چگل همه جای جانست و مأوای دل
 معانیش در زیر حرف سیاه درخشنده چون مهر و روشن چوماه
 سوادش را که کحل الجواهر معانی عبارت از آنست بر بیاض صفحه
 دیده جای توان داد و بیاضش را که غره صباغ شادمانی اشارت بدانست ر
 سواد چشم جهان بین توان نهاد»^۲

ابوالمعالی کلیله و دمنه را بر دو قسمت و هر قسمت را به نحوی ترجمه
 کرده است و خود درین باره چنین توضیح می دهد : «... وهم برایین نمط
 افتتاح کرده و شدو شرایط سخن آرایبی در تضمین امثال و تلفیق آیات و شرح
 رموز و اشارات تقدیم نموده آمد و ترجمه و تشبیب آن یکباب که بر ذکر حال
 برزویه طبیب مقصورست و به بزرجمهر منسوب ، هر چه موجز تر پرداخته شد
 چه بنای آن بر حکایتست و هر معنی که از پیرایه سیاست کلاسی و حلیه حکمت
 اصلی عاطل باشد اگر کسی خواهد که به لباس عاریت آنرا بیاراید ، به هیچ
 تکلف جمال نگیرد و هر گاه که بر ناقدان حکیم و استادان مبرز گذرد ، به زیور

۱- انوار سهیلی . طبع هر تفورد - ۱۸۵۱ میلادی - س ۸

۲- انوار سهیلی - چاپ هر تفورد - س ۷

مزور و التقات نمایند و هر آینه در معرض نضیحت افتد و این اطناب و مبالغت مقرون به اطایف و ارادات از داستان شیرو گاو اتفاق افتاد که اصل آنست و در بستان علم و حکمت بر خوانندگان این کتاب از آنجا گشاده شود^۱ علاوه بر این ابوالعالی مفتح کتاب و باب ابتداء کلیله و دمنه را نیز مانند باب برزویه طیب و باهمان ایجاز و اختصار ترجمه کرده و جز در یکی دو مورد آنرا با ابیات و امثال و احادیث زینت بخشیده است .

در باب مختصات سبکی و شیوة نگارش و نکات دستوری و انشاء کلیله و دمنه در کتب دیگر به اشباع سخن رفته است^۲ و نیازی به تکرار و تجدید آن نیست .

ابوالعالی علاوه بر آیات قرآنی و احادیث نبوی برای تزیین کتاب به اشعار متقدمان و معاصران خود نیز توسل جسته و از میان شاعران عرب بیش از همه به ابوالطیب منبجی و ابوعباده بحریری و از شعرای فارسی زبان به سعد و ساعد سلمان و ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی نظر داشته است .

« ترجمه نصرالله يك ترجمه ساده متن عربی ابن مقفع نیست و مترجم که به قدرت و استعداد خویش واقف بوده است آشنایی عمیق خود را به زبان و ادبیات عرب نشان داده است. به علاوه می خواسته بر زیبایی داستان بیفزاید و مطابق اخلاقی یا سیاسی آنرا تصحیح دهد و توصیفات آنرا غنی سازد و کتاب را بر طبق تمام اصول فصاحت و بلاغت بیاراید و خلاصه آنرا به صورتی در آورد که موافق ذوق مردم آن عصر باشد و می توان گفت که درین کار توفیقی تمام یافته است . . . با اینهمه تکلف و تصنعی که در انشاء کلیله و دمنه بکار رفته از محبوبیت آن کم کرده یادست کم از تعداد خوانندگان آن کاسته است . . . »^۳

۱- کلیله و دمنه طبع طهران - دیباچه - ص ۲۳.

۲- سبک شناسی - ج ۲ - ص ۲۵۰ پیوسته

۳- ظاهراً این اشتباه برای نویسنده سطور فوق - سیلوستر دوساسی - از آنجهت رخ داده است که انوار سهیلی پیش از کلیله و دمنه ابوالعالی در قرن نوزدهم در اروپا شهرت بسیار داشت و چندین بار به طبع رسیده و بسیار مورد توجه قرار گرفته بود. و مستشرق مذکور بمناسبت همین شهرت تلویحاً کتاب مذکور را بهتر از کلیله و دمنه ابوالعالی دانسته است.

البته این مطلب صحیح نیست، و بدون تردید کلیده و دمنه ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید بهترین ترجمه بی است که تا کنون از این کتاب بزبان فارسی صورت گرفته است. برای تأیید این مدعا قول محمد عوفی را که مرحوم ملك الشعراء بهار در سبک شناسی آورده است نقل می کنیم :

«... نظم و نثر تصرف قلم او را گردن نهاده و دقیق پیش خاطر او ایستاده و توسن بیان رام طبیعت او گشته، و تا دور آخر الزمان و انقراض عالم هر کس رسالتی نویسد یا در کتاب تنوقی کند مقتبس فواید او تواند بود چه ترجمه کلیده و دمنه که ساخته است دستمایه جمله کتاب و اصحاب صنعتست، و هیچکس انگشت بر آن نهاده است و آنرا قدح نکرده و از منشآت پارسیان هیچ تألیف آن اقبال ندیده است و آن قبول نیافته...»^۱

«... در نسخ خطی ترجمه نصرالله بن عبدالحمید بابی که موسوم به باب بعثة برزویه الی بلاد الهند است بنام مفتتح کتاب نامیده و به ابن مقفع منسوب شده است. گمان می کنم این تصور صحیح نیست و بنظر من این فرض بیشتر با حقیقت وفق می دهد که این مقدمه در صدر ترجمه پهلوی کتاب بوده باشد.

«... بعد از آن مقدمه ابن مقفع به صورت فصل اول در باره طرز خواندن و مطالعه این کتاب بمنظور تمتع و بهره برداری کامل از آن، می آید و سپس باب زندگی برزویه منسوب به بزرگمهر آغاز می شود. مقدمه ابن مقفع در ترجمه ابوالمعالی بسیار مختصر تر از اصل عربی است و کتاب کلیده و دمنه به معنی خاص، از فصل سوم آغاز می شود که نخستین باب کلیده و دمنه است.»^۲
کلیده و دمنه برای نخستین بار در طهران به سال ۱۲۸۲ مطابق سال ۱۸۶۴ میلادی به طبع رسیده است.

۳- کلیده و دمنه منظوم قانعی طوسی

تقریباً یک قرن پس از ترجمه فارسی کلیده توسط ابوالمعالی، شاعری بنام قانعی طوسی کلیده و دمنه را به نظم آورد. چون درین مدت ترجمه دیگری از کلیده و دمنه نشده است می توان گفت که منبع قانعی برای اینکار همان ترجمه ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید بوده است، اما قانعی در هیچ جای کتاب

۱- سبک شناسی - ج ۲ - ص ۲۴۹-۲۵۰.

۲- سیلوستردو ساسی : مقدمه کلیده و دمنه

۱- دائرة المعارف اسلام - کلیده و دمنه.

خود ازین ترجمه نام نمی برد .
 این شاعر که موسوم به احمد بن محمود الطوسی و متخلص به قانعی بود
 «از شهر بومی خود طوس در خراسان از حمله هولناک مغول فرار کرده به
 هندوستان رفت و از آنجا به جانب مغرب شتافته به عدن و مکه و مدینه و بغداد
 و عاقبت الامر در سنه ۶۱۸ هجری قمری به آسیای صغیر رفته ندیم و ملک الشعراء
 پادشاه سلجوقی روم علاءالدین کیقباد شده از محنت روزگار خلاص می شود
 چنانکه گوید:

در آن بانوایی دلم گشت شاد به دیدار شاه جهان کیقباد
 خلاصه قانعی در دربار پادشاه مزبور با نهایت سعادت و سکونت مشغول
 و به انشاد شعر پرداخته است . بعد از وفات علاءالدین کیقباد نزد پسرش
 غیاث الدین کیخسرو بیشتر تقرب یافته است و چنین تصور می رود که در آن زمان
 مشغول نظم تاریخ سلاجقه روم می شود چنانکه خود گوید :

که چون تیغ بران گشادم زبان چهل سال در مدح این دودمان
 چنان مدح سه شاه گفتم به مهر که تحسین کند برفلک ماه و مهر
 همانا بود سی مجلد سخن به مدح سلاطین به گفتار من
 و نیز :

همانجا چهل سال باشد تمام که مدح سلجوقیانم مدام
 به من زنده شد نام شاهان زاد جهانمدار کیخسرو و کیقباد
 بود سی مجلد سخن بیشتر که آنرا بشاید نوشتن به زر
 که ماند ز گفتار من یادگار بود بیت آن قرب سیصد هزار

شمس الدین احمد افلاکی از شاگردان شیخ جلال الدین عازف افندی
 که فرزند و پوست نشین مقبره مولانا جلال الدین بوده در کتاب مناقب العارفین
 خود که بعد از ۷۱۸ هجری قمری تألیف کرده است قانعی را از مریدان ملای روم
 شمرده و این امر بهیچوجه استبعاد ندارد . در خصوص سنه وفات قانعی سند
 صریح در دست نیست . گویا کلیله را در سنه ۶۵۸ هجری قمری نظم کرده و در هر
 حال سلاطین سلجوقی ذیل را در این کتاب نام می برد: علاءالدین کیقباد متوفی در
 ۶۲۶ - غیاث الدین کیخسرو متوفی در سال ۶۴۴ - عزالدین کیکاوس متوفی به
 سال ۶۶۴ - قلیج ارسلان متوفی در ۶۷۸ - در تواریخ سلاجقه اختلاف کلی از حیث

جلوس و وفات سلاطین سلاجقه روم مشاهده می شود. مستشرق معروف ریو گوید :
قانعی بعد از سال ۶۷۲ هجری وفات یافته است. يك نسخه خطی از کلیله و دمنه قانعی
طوسی در موزه بریتانیا شماره Add7786 موجود است و ریو آنرا وصف
کرده است.

نسخه موزه بریطانی که در ذی قعدة ۸۶۳ هجری قمری استنساخ شده بسیار
نسخه خوبی است. طبق این نسخه بیت اول کتاب اینست :
خدایا تویی زنده جاودان فرازنده این سپهر روان
قانعی بیشتر مثنوی می سروده و به اخلاق می پرداخته و سلجوقنامه بی هم
داشته است که در همین کتاب از واسم می برد :

همانا بود بود سی شتروار بار که من نظم کردم به کم روزگار
زهر کس که اصلش ز آبست و گل به سلجوقنامه نباشم خجل
که در نظم آن کرده ام درفشان نگفتم سخن مثل آن بیپشان
که نام از سخن برفلك برده اند به گفتار خود را علم کرده اند
و نمی دانسته که رود کی قبل کلیله را نظم کرده است و می گوید :

اگر در جهان نیست گفتار من بر کس جز آن يك مجلد سخن
ز تألیف آن روزگاری گذشت کسی گرد نظم کلیله نگشت

در هر صورت ، شاعر بر حرقی بوده و طبع روانی داشته ، لیکن پس از
خواندن اشعار فردوسی و دیدن شاهنامه بدان سبک و روی شعر سرودن سزاوار
نیست و هر کس اقدام کرده جز ندامت نتیجه بی نبرده و بهتر از همه بازمرنامه
هاتفی است ...

شاعر در مقدمه کلیله و دمنه از مسائل گوناگون مانند : پرهیزکاری -
سبک روحی - بخشندگی - خوب رویی - داشتن خط خوش و امثال آن به
اشباع تمام سخن گفته و سپس به بیان حکایت پرداخته است. به عنوان نمونه ذیلا
بیتی چند از آغاز باب الاسد والثور را از روی نسخه خطی متعلق به کتابخانه
ملی ملک نقل می کنیم :

۱- قسمت اعظم این اطلاعات از مقدمه کوتاهی که بر نسخه خطی متعلق با
کتابخانه ملی ملک ، بقلم صاحب آن آقای حاج حسین آقا ملک نوشته شده اقتباس شد
است .

شنیدم که با برهمن گفت رای کلید در رازها رای تو بیان کن مرا آنک باهم دودوست زبان و دل هر دو با هم چو تیر دل آکنده دارند از مهر و داد به گفتار تمام نا خوب کار بودشان پس از دوستی دشمنی بدان سان که از هم بریزند خون بدو برهمن گفت کای شهریار میانشان جدایی فتد بی گمان همه مهرشان بی گمان کیز بود کنون داستانی بگویم چنان شنیدم که در کشور نیمروز یکی مرد بازارگان بود راد ورا دستگاهی فراوان ز مال سه فرزند بودش به بالای سرو به دیدار خوب و به همت بلند تلف بودی از بدن هر سه جوان در آن مرد بازارگان خیره ماند بر آشت با هر سه فرزند گفت چو کوشید ازین به توانید زیست چو نتوانی آورد چیزی بهم

که ای رای و هوش تو مشکل کشای ندارد خرد پایه بالای تو یکی مغز باشند زیر دوبروست ز همشان زمانی نباشد گزیر نباشند بی هم یکی روز شاد جدایی نهد در میان روزگار همان کوشش و کین اهریمنی خرد گردد از کینه دل زبون چو نمایی افتد میان دو یار به بایست ایشان نگردد زمان کجا آفرین بود نفرین بود که دارد تناسب بدین داستان به نسبت بزرگان گیتی فروز بسان فریدون کسری نژاد ز بازارگانان نبودش همال اگر سرو دارد میانی چو غرو دل افروز و شایسته خره مند همه هستی و مال بازارگان سه فرزند خود را بر خویش خواند که مغز شمارا خرد نیست جفت کزاف و تلف کاری از بهر چیست نشاید پرا کند ازین سان درم ...

این مثنوی به بحر متقارب مشمن مقصور به نظم آمده و نظم آن « می رساند که در قرن هفتم کلیمه و دمنه منظوم رود کی دیگر وجود نداشته و یا در دسترس فضلای نبوده است، چه در صورت معروف بودن آن کتاب دیگری (بویژه که از مردم خراسان نیز بوده باشد) به نظم آن میبادرت نمی ورزیده است.»^۱

۴- تهذیب مولانا حسین واعظ کاشفی موسوم به انوار سهیلی

کلیمه و دمنه عربی ابن المقفع، پس از ترجمه ابوالعالی نصرالله دیگر

هرگز به فارسی ترجمه نشد. اما ترجمه نصرالله بن عبدالحمید در قرن نهم هجری و در دوران حکمرانی سلطان حسین باقر ا توسط حسین بن علی واعظ کاشفی سبزواری نویسنده و خطیب مشهور این قرن و مؤلف کتب «مواهب علیه» در تفسیر و «اخلاق محسنی» و «روضه الشهداء» و «مخزن الانشاء» و تألیفات عدیده دیگر به اشاره نظام الدوله والدین امیر شیخ احمد المشتهر بالسهیلی تهذیب شد و صورتی تازه یافت و نام انوار سهیلی بخود گرفت .

در کتاب کلیده و دمنه از طرف مولانا حسین واعظ کاشفی تغییرات فراوان داده شده است که درین مبحث از آن به تفصیل گفتگو خواهد شد لیکن میان این دستکارها دو تغییر بسیار مهم وجود دارد که برای نخستین بار سیلوستر دوساسی متذکر شده است و مدارعایت فضل تقدم را ، عیناً قول اورا نقل می کنیم :

« تغییراتی که اینک ذکر می کنم تنها تغییراتی نیست که حسین واعظ به کلیده و دمنه داده است. بلکه این دو تغییر مهمترین تحولاتی است که از طرف این مؤلف به کلیده و دمنه وارد آمده است .

« نخستین تغییر عظیم ، تغییر نام کتاب است . هیچیک از مترجمان فارسی و عربی پیش ازین نام کتاب را تغییر نداده بودند و این کتاب تا آن روز گار همواره به کلیده و دمنه موسوم بوده است . در صورتیکه حسین واعظ تهذیب تازه خود را انوار سهیلی نام نهاد و این تسمیه به افتخار شیخ نظام الدوله والدین شیخ احمد سهیلی وزیر سلطان ابوالغازی حسین بهادر خان نواده تیمور لنگ بوده است ... سهیلی بر اثر ذوق و فرهنگ دوستی و حمایتی که از شعرا و ادبا می کرد، در تذکره دولت شاه سمرقندی و تذکره سام میرزا موسوم به سامی مقامی احراز کرده است ...

« تغییر دیگری که آن نیز بسیار مهم است عبارت از حذف مقدمه های گوناگونی است که در ترجمه عربی ابن مقفع و نسخه فارسی ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید دیده می شود . حسین واعظ تمام این مقدمات را حذف کرده و بجای آن يك مقدمه تازه گذاشته است که کاملاً متعلق به شخص اوست . این مقدمه مطول که با اسلوبی شبیه به اسلوب متن نگاشته آمده و با حکایات اخلاقی و تمثیلات فراوان آراسته گشته ، توسط مترجمان و تهذیب کنندگان

بعدی نیز استنساخ و ترجمه شده است...»^۱

در باب دومین تغییری که دوساسی متعرض آن شده است، و منشأ اصلی مقدمه مولانا حسین واعظ و اشتباهاتی که بر اثر آن دامنگیر محققان شده است به تفصیل بیشتری نیاز داریم. اما پیش از پرداختن بدین بحث باید از دلایلی که مولانا حسن را به تهذیب کلیله و دمنه واداشت و در دیباچه انوار سهیلی منذ کورست، گفتگو کنیم. این تحریر جدید کلیله و دمنه در مقدمه کتاب چنین توجیه شده است:

«... و از جمله رسائل که مبانی تصنیفش و از مجموع کتب که قواعد تألیفش مبنی باشد بر مسائل حکمت و مشتمل بود بر میامن نصیحت، کتاب کلیله و دمنه است که حکمای هند آنرا بر طرزی خاص ساخته اند و بر اهمه حکمت شعار اوضاع جامعیت آنرا بر نمطی مخصوص پرداخته بند و حکمت و لپو و هزل بهم امتزاج داده اند و صورت سخن را جهت میل اکثر طباع بدان بر افسانه نهاده و از زبان وحوش و بهایم و طیور، اصناف حکایات و روایات تقریر کرده و در ضمن آن انواع فواید حکمت و میامن موعظت اندراج نموده تا دانا برای استفاده مطالعه نماید و نادان برای تنزه و افسانه بخواند... و افاضه آن منبع حقایق و معانی بمرتبه بی است که از ابتداء ظهور تا این زمان مستفیدان مجلس ارادت... را فایده رسانیده... و آن کتاب را حکیم روشن رای بیدپای برهمن بر نام جهان آرای دابشلیم هندی که مالک بعضی از ممالک هندوستان بوده به زبان هندی تصنیف فرموده و ممکن که در مبادی شروع شمه بی از آن رقم زده کلك بیان گردد... و دابشلیم این کتاب را قبله مقاصد و عمده مطالب ساخته به مفتاح آن مطالعه پیوسته افتتاح ابواب و حل مشکلات و کشف معضلات می نمود و این جواهر قیمتی در زمان او از دیده هر کس چون گوهر شاهوار... نهان بودی و بعد از وهریک از اولاد و احفاد که بجای وی بر سریر سلطنت نشستندی همان طریق سلوک داشته و در اخفای آن کوشیدندی و با اینهمه مبالغه نسیم فضایل آن کتاب اطراف جهسان را چون حواشی گلستان معطر ساخته بود... تا در زمان کسری انوشیروان این خیرانتشار تمام یافته که در خزاین ملوک هندوستان کتابی است... و هر چه سلاطین را در باب سیاست و

۱- سیلوستر دوساسی: مقدمه کلیله عربی چاپ پاریس - ۱۸۱۶ میلادی.

حزم شاید ... درمطاوی اوراق آن ایراد نموده ... و برزویه طیب ... به التماس نوشیروان به هندوستان توجه نموده ... آن کتاب را بدست آورد و الفاظ هندی را به لغت پهلوی ... ترجمه کرده به خدمت نوشیروان رسانید ... تا زمانی که خلیفه ثانی از عباسیان ابو جعفر منصور ... خبر آن کتاب شنیده ... به لطایف الحیل نسخه پهلوی بدست آورد و امام ابو الحسن عبدالله بن مفضل را ... فرمود تا تمام آنرا از پهلوی به تازی ترجمه کرد ... و دیگر باره ابو الحسن نصر بن احمد سامانی یکی از فضیلائی زمان را امر کرد تا آن نسخه را از زبان عربی به لغت فارسی نقل نموده ورود کی شاعر به فرموده سلطان آنرا در رشته نظم انتظام داد و بار دیگر ابوالمظفر بهرامشاه بن سلطان مسعود از اولاد سلطان محمود غازی ... مثال داد تا ... ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید ... آنرا هم از نسخه ابن مفضل ترجمه فرموده و این کتاب که حالا به کلیله و دمنه مشهور شده ترجمه مولانای مشارالیه است و الحق عبارتی است در لطافت چون جان شیرین ... و با آنکه مسند نشینان بارگاه انشاء در تعریف جزالت کلمات و تحسین بلاغت ترا گیب آن متفق الکلمه اند ... فاما بواسطه ایراد غرایب ... و مبالغه در استعارات و تشبیهات متفرقه و اطناب و اطالت در الفاظ و عبارات مغلظه خاطر مستمع از التذاذ به فرض کتاب و ادراک خلاصه مافی الباب بازمی ماند و طبع قاری نیز از عهده ربط مبادی قصه به مقاطع و ضبط اوایل سخن به خواتم آن بیرون نمی آید و این معنی هر آینه سبب ... ملالت خواننده و شنونده خواهد بود ، خصوصاً درین زمان لطافت نشان که طباع ابنای آن به مرتبه بی لطیف شده که داعیه ادراک معانی بی آنکه بر منصفه الفاظ جلوه گر باشد می دارند ، فکیف که در بعضی از الفاظ به تصفح کتاب لغت و تفحص کشف معانی آن محتاج باشند و ازین جهت نزدیک شده که کتابی بدان نفاست متروک و مهجور گردد و اهل عالم از فواید آن بی بهره و محروم مانند ... بنا بر این در این وقت جناب امارت مآب که ذات سافی صفاتش جوامع کمالات را جامع است و صفات سامی سماتش از مطلع فضایل و معالی طالع ، صاحب همتی که با وجود تقرب حضرت سلطان زمان ... آفتاب اوج

۱ - این ذم شبیه بمدحی که مولانا حسین از طبع و ذوق مردم در دوره تیموری

دوره انحطاط ادبی ایران می کند، بسیار جالب توجه است.

خلافت و تاجداری، برج سلطنت و شهر یاری

بیت

قره العین سلاطین شهر یار خافقین

شاه ابوالغازی معز الملک و دین سلطان حسین

... دامن علوهمت از غبار زخازف و ما الحیوة الدنیا الامتاع الفرور می افشانند
وصحیفه دل بی غل را

به نیرنگ این پنجره خیال که نادان نهد نام او ملک و مال
مرقوم نمی سازد... و هو الامیر الاعظم... امیر شیخ احمد المشهر بالسهیلی
رزقه الله الاختصاص بالسلم السلیمان والکمال الکیلی که بی تکلف سهیلی است
از یمین یمین تابان و خورشیدی از مطلع مهر و وفادرخشان.

بیت

توسهیلی تا کجا تابی کجا طالع شوی نام تو بر هر که می تابد نشان دولتست
نظر بر تعمیم فواید نام... اشارت عالی ارزانی فرمود که این کمیته
بی استطاعت و حقیر اندک بضاعت حسین بن علی الواعظ المعروف بالکاشفی
ایده الله تعالی باللطف الخفی جرأت نموده کتاب مذکور را لباس نو پوشاند
و زیبا روایات معانی او را که به تنق الفاظ مغلقة و حجب کلمات مشکله محجوب
و مستورند بر مناظر عبارات روشن و غرفات استعارات لطیف جلوه دهد به
حیثیتی که دیده هر بینایی بی نظر تعمق و تعمق نظر تواند از جمال آن نازنینان
حجله بیان بهره گرفتن و دل هر دانا را بی کلفت تخیل و تخیل کلفت میسر شود
از وصال آن ناز پروردگان حجره ضمیر برخوردارند... و چون از امثال مثال
آن عذیم المثل چاره نبود نکته الحکمة یمانیه از مطلع نور سهیلی روی می
نمود... بعد الاستخاره والاستجازه بدین معنی اشتغال رفت، و آنچه از
از عالم غیب بر زبان قام و قلم زبان جاری شد رقم ثلث یافت و بیاید دانست
که اساس کتاب کلیمه و دمنه بر حکمت عملیست و حکمت عملی عبارتست از
دانستن مصالح حرکات ارادی و افعال طبیعی نوع انسانی بر وجهی که مؤدی

* قرآن کریم، ۱۸۲۳-۲۰۵۷

باشد به نظام احوال معاد و معاش ایشان و مقتضی رسیدن به کمالاتی که متوجه
 آیند و این قسم از حکمت در تقسیم اولی بدو قسم منقسم شده یکی آنکه راجع
 باشد بآنها نفسی علی الانفراد. دوم آنکه راجع بود با گروهی بر سبیل مشارکت.
 اول را که رجوع او بآنها نفسی به انفراد بوده و شرکت دیگری با وی در آن
 باب متصور نباشد تهذیب اخلاق گویند و ثانی که راجع است با جماعتی به مشارکت،
 باز بدو قسم انقسام می پذیرد یکی آنکه مشارکت در منزل و خانه باشد و آنرا
 تسدیر منازل خوانند دیگر آنکه مشارکت در شهر و ولایت بلکه در اقلیم و
 مملکت بوده و آنرا سیاست مدن گویند و کتاب مذکور مشتمل است از اقسام
 ثلثه مذکوره بر بعضی فوائد از نوعین آخرین و آنچه تعلق به تهذیب اخلاق
 دارد در وی مذکور نیست مگر بر سبیل استطراد. پس هر چند ایراد برخی از
 مکارم اخلاق را مجال بود، نخواستیم که تغییر کلی به اوضاع کتاب راه یابد
 لاجرم متعرض زیادتی ابواب نشده بر همان منوال که حکیم هند ایراد کرده
 التزام نمودیم و دو باب از اول کتاب که در آن زیاده فایده متصور نبود و در
 اصل کتاب مدخل نداشت اسقاط کرده چهارده باب باقی را به عبارات روشن
 و آسان ثبت ساختیم و حکایات را به طریق سؤال و جواب از رای و برهن
 که در اصل مذکور بوده به قید کتابت در آوریم و قبل از ایراد ابواب افتتاح
 به حکایتی که منشاء سخنان همان تواند بود از لوازم دانستیم و بعد ما که تصرف
 در عبارات کتاب مذکوره بجهت اغلاق الفاظ است اگر در تألیف این رساله
 عنان بیان از شارع انشاء مترسلان و منهاج ابداع منشیان به صوب تنزل معطوف
 باشد عذر واضح خواهد بود.

بیت

من که این در معانی سفته ام آنچه گفتندم بگو آن گفته ام
 دیگر آنکه در آثای حکایات از اجناس کلمات عربیه به ایراد بعضی آیات
 واحادیث ضروری الذکر و آثار و امثال مشهوره اقتصار نموده متعرض اثبات
 ایات عربی نمی گردد و جریده سخن را به جواهر اشعار فارسی که چون ترکیب
 زرو گوهر صفت ترصیع دارد زیور می بندد .

مثنوی

سخنهای را به دستور خردمند ز نظم و نثر باید داد پیوند

که گاهی طبع از آن آرام یابد زمانی زان دگر هم کام یابد
و در محل اثبات ابواب هر جا که ایراد حکایتی و انشاء مثلی مناسب خواهد نمود
بنا بر آن ملاحظه که

مصراع

بر دسته گل نیز بیندند کیا را

به اقدام جسارت بر سبیل تصرف اقدام خواهد رفت و این فقیرا گرچه
در ارتکاب این تألیف خود را هدف سهام ملامت می بیند اما زبان نیاز نکته
المأمور معذور در دیوان اعتذار به موقوف عرض بلغای فصاحت شعار و فصیحای
بلاغت دثار می رساند و در مقابله لازم التهدید من صنف فقد استهدف مقوله
واضع التمهید من انصف فقد استطرف فرو می خواند ...

نظم

دیده انصاف چو بینا بود در شمرد گر چه که مینا بود
من خجلم از عمل خام خویش تو به ملامت مکنم سینه ریش
در روش زمره آزادگان نیست روا طعنه بر افتادگان
چشم هنر بین بود از عیب پاک بی هنر از عیب کند زو چه پاک

مصراع

و عین الرضا عن کل عیب کلیله^۱

این بود مختصری از دیباچه انوار سهیلی - و ما این قسمت را با تفصیل بیشتر
نقل کردیم تا هم نمونه‌ی از انشاء مولانا حسین واعظ را به دست داده باشیم و
هم آنکه در موارد لزوم بدان استناد کنیم .

چنانکه از مطالعه این دیباچه پیداست مؤلف خود پیش بینی می کند که در
«ارتکاب این تألیف هدف سهام ملامت» است و برای منتقد نیز دلیلی مقنع نیاورده
و زبان به اعتذار گشوده و نکته «المأمور معذور» فرو خوانده است. و اگر این
پوزش مولانا حسین را با عبارات ابوالعالی در کتاب خویش که گفته است :
«و ممکن است که این سخن در لباس تصلف بر خواطر گذرد و در معرض تشوف
پیش ضمایر آید. اما چون صورت انصاف نقاب حسد از جمال خویش بگشاید
و در آیات براعت و معجزات صناعت که این کتاب بر اظهار بعضی از آن مشتمل

۱ - انوار سهیلی چاپ هر تفورد - ۱۸۵۱ میلادی صحایف ۱۱-۵.

است تأملی بسزا رود، شناخته گردد که تادرتحصیل نضل و ادب همتی بانندو رغبتی صادق نباشد ورنج تعلم هرچه فراوانتر تحمل نیفتد درسخن که شرف آدمی بردیگران جانوران بدانست این منزلت نتوان یسوت «مقایسه کنیم به میزان اختلاف ارزش معنوی این دو کتاب و تفاوت شخصیت این دو نویسنده بی خواهیم برد .

درهرحال، حسین واعظ کاشفی خود می دانسته است که «عنان بیان» وی «ازشارع انشاء مترسلان ومنهاج ابداع منشیان به صوب تنزل معطوف» گشته است وعلت تصرف درعبارات کتاب کلیمه ودمنه را «اغلاق الفاظ» ذکر می کند، اما چنانکه مشاهده رفت، انوارسپیلی نیز دراغلاق الفاظ واستعمال لغات مشکل وتکلفات فراوان چیزی از کلیمه ودمنه کمتر نیست. فقط آیات عربی کلیمه ودمنه از آن حذف شده وانشاء کتاب نیز از سلاست وانسجام ویکنواختی وزیبایی ورزانت بیرون آمده ومشتی اسجاع خنک وتکلفات بی مزه وجناس های زشت جای آنرا گرفته است وچنانکه بعدخواهیم دید به علت همین تکلفات وسخن پردازیها این تهذیب نیز دوباره مورد تهذیب قرار گرفت ومهذب ثانی نیز عین همین علل واسباب را برای کارخود ذکر کرد!

در باب مقایسه بین انشاء انوارسپیلی واسلوب نگارش آن، وتغییراتی که مولانا حسین در کلیمه ودمنه وارد آورده است ازین پس به اشباع کفتگو خواهد شد.

اینک باید به توضیح در باب دو تغییر بزرگی که سیلوستر دوساسی در مقدمه کلیمه عربی متذکر آن شده است، توضیحات خویش را دنبال کنیم: تغییر اول - یعنی تعویض نام کتاب - نیازمند بسط مقال نیست. اما در باب تغییر دوم یعنی حذف ابواب مقدماتی سابق و نگاشتن یک مقدمه جدید باید بیشتر سخن گفته شود.

کاشفی تمام مطالب مقدم بر باب الاسدوالثور را که نخستین باب اصلی کتاب است در تهذیب خود حذف کرده و بدین دستاویز که در دو باب نخستین کتاب «زیاده فائده متصور نبود» حذف ابواب اولیه را عندرخواه آمده و مقدمه واحدی را که هنوز ریشه آن بدرستی معلوم نیست و بیشتر ساخته و پرداخته قلم مؤلف بنظر می رسد، جایگزین آن ساخته است.

نگارنده انوار سهیلی این مقدمه را نیز مانند دیباچه کتاب باتکاف و اطناب و اسهاب فراوان پرداخته و حکایاتی چند نیز در آن گنجانیده است. وی مدعی است حکایتی که در مقدمه بیان می کند منشأ اصلی و شأن نزول و علت اساسی بوجود آمدن کلیمه و دمنه است. بهتر آنست که این مطلب را با خلاصه کردن قسمتی از مقدمه انوار سهیلی و چشم پوشی از نکات زاید آن، از زبان نویسنده اصلی نقل کنیم و سپس به بحث در ماهیت ادعای وی بپردازیم:

«در زمان قدیم پادشاهی بود بنام همایون فال که درباره رعایا عدلی شامل و بجای درویشان لطفی کامل داشت و این پادشاه را وزیر خجسته رای نام بود که همایون فال بی مشورت او به هیچ کار اقدام نمی کرد. روزی همایون فال به عزم شکار بیرون آمد و خجسته رای نیز در ملازمت رکاب وی بود. چون چندی شکار کردند و شاه از نشاط شکار بپرداخت لشکریان اجازت انصراف یافتند و شاه و وزیر روی به شهر آوردند. اما آفتاب چنان گرم شده بود که کسی را طاقت حرکت نمی ماند و همایون فال نیز که از گرمی هوا بستوه آمده بود، خجسته رای را گفت که درین هوای گرم حرکت کردن از حکمت نیست و نیز به سایه خرگاه پناه بردن دافع حرمتوز نباشد. تدبیری اندیش تا زمانی در سایه آسیابیم و شب هنگام به شهر رویم. خجسته رای گفت درین نزدیکی کوهی سبز و خرم است و مصاحبت آن می بینم که مرکب بدان سوی تا زیم و ساعتی چون سبزه به سایه بید خوش بر آسیم. همایون فال به قول خجسته رای روی بدان صوب نهاده به بالای کوه برآمد و فضایی وسیع و چمنی خرم یافت که در میان آن آبگیری زیبا بود. وزیر بفرمود تا کنار غبیر جایی برای شاه ترتیب دادند و همایون در آن نقطه بیاسود. در این اثنا نظر همایون فال بر درختی کهن افتاد که میان آن خالی شده بود و زنبوران عسل جهت ذخیره معاش خود بدان پناه آورده بودند. پادشاه درباره طرز زندگی زنبور عسل از وزیر خویش توضیحاتی خواست و خجسته رای در آن باره گفتگو کرد و دامنه مفاوضت به آیین مملکت داری کشید و پس از مباحثات فراوان وزیر گفت: «هر پادشاه آگاه که مدار کار خود بر حکمت نهاده مواظب حکما را دستور العمل سازد هم ملکش آبادان باشد و هم رعیتش خوشدل و شادمان، چنانچه رای اعظم دابشلم هندی که اساس سلطنت خود بر قواعد سخنان حکیم بید پای برهن نهاده بود.

همایون فال چون ذکر دابشلم و بید پای شنید فرمود ای خجسته رای مدتی مدید است که سودای این قضیه در سویدای دل من متمکن است و امیدوارم که هرچه زودتر مرا از سخنان رای و برهن بهر مند گردانی. وزیر اطاعت کرد و گفت:

در یکی از بلاد هند پادشاهی بود که او را رای دابشلیم گفتندی و به لغت ایشان معنی این کلمه پادشاه بزرگ باشد. دابشلیم چون اطراف مملکت خود را به سیاست مضبوط ساخته بود و ساحت ولایت از مدعیان ملک پرداخته و بیوسته به فراغت خاطر بزم عیش آراستی و در مجلس او همواره ندمای حکمت شمار و حکمای فضیلت دثار بودند. روزی باندا و حکما سخن در پیوسته بود و درشته مغاوضت دراز گشته تا سرانجام همه حکما بر آن متفق شدند که جود اشرف و اکمل اخلاق است. رای بعد از توقف بر این مسأله بفرمود تادرنج کرانمایه برگشاند و غریب و شهری به نصیب تمام خرسند گردانیدند و خرد و بزرگ به عطایای عیم از ابنای جنس مستغنی ساختند.

چون شب شد پادشاه سر به بالین آسایش نهاد و در خواب دید که پیری هویدا گشت و بردای سلام کرد و گفت چون امروز گنجی در راه خدا نفقه کردی علی- الصبح به جانب شرقی دار سلطنت توجه نمای که گنجی شایگان از خزانه دایگان حواله تست و به یافتن گنجینه پی پای مباحات برفرق فرقدان خواهی نهاد و سرمفاخرت اذروه سپهر برین خواهی گذرانید.

چون صبح فرارسید رای فرمود تا زین بر مرکب نهادند و به عرصه صحرا بیرون آمده از مقصود خبری می جست. ناگاه نظرش بر کوهی بلند افتاد و در دامن آن کوه غاری تاریک نمودار شد که مردی روشندل بر در آن نشسته بود دعوت وی بپذیرفت و نزد او رفت و زمانی بماند و چون عزیمت رفتن کرد، درویش گفت در گوشه این غار گنجی کرانست و اگر خسرو را بدان التفات بود بفرماید تا ملازمان به جستجوی آن پردازند. رای امر کرد تا جمعی به کاویدن درآمدند و در اندک فرصتی راه گنج باز یافته و تمامی نفائس و جواهر از گنج خانه بیرون آمد. شاه در میان نقود و ذخائر آن گنج بزرگ صندوقی مرصع دید که بر اطراف و جوانب او بندهای محکم بسته و قفلی رومی کردار بر در آن زده اند و استحکام آن به مرتبه ای بود که دندان هیچ کلید گره آن نکشودی و ذهن هیچ حلال مشکلی به حل عقده او راه نبردی. رای را رغبتی عظیم به کشورن آن پیدا شد و بفرمود تا قفل را بشکستند و چون سر صندوق گشاده شد از آن درجی جواهر نشان بیرون آمد که در درون آن حقهایی در غایت صفا تعبیه شده بود. شاه به دست خود سر حقه باز کرد و پاره پی حریر سپید دید خطی چند به قلم سریانی بروی نبشته، متعجب شد که این چه چیز تواند بود؟ بعضی گفتند نام صاحب گنجست و جمعی بر آن حمل کردند که طلسمی تواند بود که جهت حفظ گنج نوشته باشند. چون گفتگوی ارکان دولت دراز شد دابشلیم گفت تا این خط خوانده نشود شبهه رفع نخواهد شد و هیچیک از حاضران بر قاعده آن خط و قوفی نداشتند به ضرورت در طلب کسی بشتافتند تا از حکیمی که در خواندن و نوشتن خطوط غریبه مهارتی تمام داشت خبر یافتند و او را حاضر آوردند. حکیم آن نوشته را بستد و بخواند و گفت:

« این مکتوبی است مشتمل بر انواع فوائد و گنجنامه بحقیقت همین تواند بود. ملخص سخن اینست که این گنج را من که هوشنگ پادشاهم ودیعت نهاده ام برای رای اعظم و پادشاه بزرگ که او را دابشلیم خوانند و بواسطه الهام الهی دانستم که این خزانه نصیب وی خواهد بود . . . اما این وصیتنامه دستورالعملی است که پادشاهان را از اذآن گزیر نیست و هرسلطانی که این چهارده قاعده را که بیان می کنم، تامنظور نظر اعتبار نازد بنای دولت او متزلزل خواهد بود و اساس سلطنت او استحکام نخواهد یافت.»

آنکه حکیم چهارده بند را که در واقع عصاره و خلاصه ابواب چهارده گانه کلیده و دمنه (باستثنای باب ابتداء کلیده و دمنه و باب برزویه طیب) است به عنوان وصایای چهارده گانه هوشنگ پادشاه بیان می کند و آوردن نمونه را به نقل چند فقره از آن می پردازیم :

وصیت اول آنست که هر کس را از ملازمان که به تقرب خود سر فرازی دهد سخن دیگری در باب شکست او به عزقبول نباید رسانید که هر که نزد پادشاهی مقرب شد هر آینه جمعی بر او حسد برند و چون اساس عنایت سلطان در باره او مستحکم بینند به لطایف الحیل در نقض و هدم آن کوشند و از روی دولتخواهی و نصیحت در آمده سخنان رنگین و فریبنده می گویند تا وقتی که مزاج پادشاه بر او متغیر گردد و در ضمن آن صورت مقصود ایشان به حصول پیوندند.

وصیت سوم آنکه به امر اوارکان دولت خود طریق موافقت و نیکو خواهی مرعی دارد که به اتفاق دوستان یکدل و معاونت مصاحبان یکجهت کارهای کلی متشی می شود.

وصیت هفتم آنکه بهیچوجه عنان تدبیر از دست نگذارد که اگر جمعی از دشمنان به قصد وی متفق گردند و صلاح در آن بیند که بایکی از ایشان ملاطفت باید ورزید که به سبب آن خلاصی از آن متصورست فی الحال بر آن اقدام نماید و بحکم الحرب خدعه بنای فریب ایشان را به تیر مکر زیر و زبر گرداند.

وصیت یازدهم آنکه میل کاری که موافق طور و لائق حال نباشد نفرماید که بسیار کس کار خود گذاشته به مهم نامناسب اقدام نماید و آنرا به اتمام نارسانیده از کار خود باز ماند «

حکیمی که مأمور خواندن وصایای هوشنگ بود، پس از بیان وصایای چهارده گانه سخن را چنین پایان می دهد :

و هر یک را از این چهارده وصیت که یاد کردیم داستانی است مقرر و حکایتی معتبر و اگر رای خواهد که بر تفصیل آن حکایات و روایات اطلاع یابد بجانب کوه سرانندیب که قدمگاه ابوالبشراست توجه باید فرمود که این عقده آنجا

خواهد گشود و مطلوب کلی در آن روضه امانی روی خواهد نمود
دابشلیم پس از وقوف بر این معانی آن دینه را بروجه صدقه به ارباب
استحقاق عطا کرد و متوجه دارالملک شد و شب را در این اندیشه بود که بجانب سرانندیب
عزیمت کند تا مقصود به اتمام بیوندد .

صبحگاهان دابشلیم دو تن از مقربان درگاه را به قصد مشورت احضار کرده
عزیمت مسافرت به سرانندیب را با آنان در میان نهاد . وزیران شب را مهلت خواستند
تا در این باب اندیشه کرده نتیجه مطالعه را فردا بعرض رسانند . دابشلیم بر این معنی
رضا داد و چون روز برآمد وزیران به درگاه ملک حاضر آمدند و وزیر مهتر مخالفت
خود را با تصیم شاهانه تقریر کرده درین باب تمثیلی بیاورد .

اما دابشلیم را رای سفر همچنان محکم بود و وی نیز در فواید سفر حکایتی
باز گفت . سپس وزیر دیگر پیش آمد و فصلی در باب مشقات سفر فرو خواند لکن
دابشلیم را که همت بر انجام این عزیمت مقصود گشته بود گفتار وزیر دوم نیز مؤثر
نیفتاد و مثال دیگر در تأیید عزم خویش باز گفت و چون وزیران بدانستند که زواج
نصیحت مانع عزیمت نخواهد بود دم در کشیده بارای شاه همدانستان شدند و به تهیه
اسباب ارتحال اشتغال نمودند .

رای دابشلیم زمام امور جمهور به کف کفایت یکی از ارکان دولت که
محل اعتماد بود سپرد و باجمعی خواص خدم روی به سرانندیب نهاد و چون به سرانندیب
رسید و دوسه روزی از رنج راه بر آسود روی به کوه نهاد . در آن کوه نظرش بر
غاری افتاد و از مجاوران آن منازل باستفسار تمام معلوم فرمود که آن مسکن حکیمی
است که او را بید پای خوانند (و از بعضی اکابر استماع افتاده که نام او پیلپای است) که
به هندی «هستی بات» خوانند . دابشلیم به نزد برهن رفت . برهن به نشستن اشارت
فرمود و از رنج راه به رسید و سبب قبول کلفت سفر استفسار کرد . دابشلیم قصه خواب و
کنج و وصیتنامه و حواله تمام آن به سرانندیب باز گفت . برهن چند روز از مهمات خود
بر طرف شده به تربیت او پرداخت و در اثنا مقالات و وصیتنامه هوشنگ در میان آمد
پادشاه يك يك از وصایا بر حکیم عرض می کرد و برهن در آن باب بارای اعظم سخنان
می فرمود و دابشلیم آنرا به قلم خیال بر لوح حافظه ثبت می نمود و کتاب کلیله و
دمنه مشتمل بر سؤال و جواب رای و برهن است و ما آنرا در چهارده باب بروجهی
که فهرست کتاب بر آن ناطق است ایراد کردیم . . .

این خلاصه مقدمه تازه بی است که مولانا حسین واعظ کاشفی بر کلیله و دمنه نوشته و وقایع داستان را در چهارچوبه آن ایراد کرده است. این نوشته بی شک هم از لحاظ انشاء و هم از نظر طرز فکر و استدلال و پررور آیدن معانی - متعلق به دوره تیموری و اعصار بعد از حمله مغول است.

صرف نظر از آنکه امروزینچا تنترا یعنی زیشه و منبع اصلی کلیله و دمنه درست است و این سند گرانبها باب هر گونه اجتهادی را می بندد و بجعل بودن این داستانهای ناهربوط را روشن می سازد، پیش از حمله مغول و هجوم تانار ملعون اعتقاد به خرافات و غیب گوئی و پیش بینی و طلسمات و عزایم و سر به صحرانهادن و غیر آن در ادبیات فارسی بسیار کم انعکاس یافته است و اگر نمونه هایی معدود از این وقایع بتوان یافت صورتی منطقی و مستحکم و مرتبط دارد. اما پس از حمله مغول در اثر شدت این داهیة عظیم مردم تعادل فکری خویش را از دست دادند و نیروی تفکر و تعقل در آنان به ضعف گزاید و اعتقاد به مطالب سخیف و قوای مافوق طبیعی و جن گیری و جادوگری و ستاره شناسی و کف بینی رونق و رواج فراوان یافت و متأسفانه تا امروز نیز بقایای نفوذ این افکار بوج و ناسبند در اجتماع ما دیده می شود. اثر این ضعف فکری می توان در افسانه ها و منشآت قرون هشتم و نهم ببعد بینه وضوح تمام مشاهده کرد.

علت این موضوع دو چیز است: نخست آنکه قسوم مهاجم مغول چون طایفه بی بدوی و وحشی بودند، به خرافات و منگیات و اعمال خارق العاده اعتقاد تام داشتند و چون بر مردم ایران غلبه کرده بودند خواه ناخواه عقاید سخیف آنان در ایران نیز رواج یافت. دوم آنکه ساکنین ایران زمین، بر اثر عدم ارتباط و بیخبری از جریانات سیاسی آنروز، حمله مغول را جز بیک بلیه آسمانی نمی دانستند و همین مطلب آنانرا به اعمال خارق العاده و وقایعی که ایجاد آن از حد قدرت بشر بیرونست معتقد می ساخت و به این دو سبب رفته رفته افکار بوج و غیر منطقی و تخیلات عجیب و غریب و داستان پردازیهای نامربوط و مضحک میان آنان رواج یافت. البته منظور بحث در این موضوع نیست مقصود اینست که وقایعی که طی این مقدمه می گذرد تمام از نوع همان وقایع است که در دوران بعد از حمله مغول از آن بحث می شد: خواب دبدن دابشلم،

یافتن گنج ، وصایای هوشنگ پادشاه و پیشگویی وی درباره تعلق یافتن این گنج به دابشلیم و وجود پیری در جزیره سراندیب که توضیح دهنده این وصایاست ، وجود غار و پیرغار نشین که بارها در این مقدمه تکرار می شود ، همه اینها مسائلی است که بخوبی می رساند این افسانه متعلق به چه دورانی است . علاوه بر این کوچکترین دقتی نیز در توجیه تاریخی مطلب نشده است : نام پادشاه چین همایون فال و نام وزیر وی خجسته رای است و هوشنگ پادشاه ایرانی و صایای خود را به خط ولغت سریانی نوشته و در هندوستان به امانت نهاده است !

اما از این مطالب که بگذریم ، آمدن نام هوشنگ پادشاه درین مقدمه باعث القاء اشتباهاتی در مستشرقین و محققین شده است زیرا - چنانکه گفتیم - انوار سنهیلی به ترکی ترجمه شد و نام همایون نامه بخود گرفت و همایون نامه به زبان فرانسه ترجمه شد و مورد مطالعه ادبای فرانسه قرار گرفت و نتیجه بعضی از آنان کلیله و دمنه را از آثار هوشنگ پادشاه پیشدادی دانستند و تصور کردند همایون نامه با «جاویدان خرد» ، کتابی که تألیف آن به هوشنگ منسوبست ، یکیست .

سیلوستر دوساسی در باب این اشتباه چنین نوشته است :

در بلوا گفته است که «جاویدان خرد» کتاب اخلاقی و سیاسی که تألیف آن به پادشاه باستانی ایران هوشنگ نسبت داده می شود همان همایون نامه است و همایون نامه نامی است که بر ترجمه کتاب کلیله و دمنه نهاده اند و این مطلب برای کسانی که آثار این شرق شناس مشهور را مطالعه کرده اند ، این اشتباه را ایجاد کرده است که تصور کنند ترجمه پهلوی کلیله و دمنه جاویدان خرد نامیده می شود و همان کتابیست که به هوشنگ نسبت داده می شده است - به نظر من این استنباط ابدأ اساس ندارد و هیچ دلیلی برای اثبات آن نیافته ام .

«جاویدان خرد»ی که به هوشنگ نسبت داده شده کتابی است بکلی جدا از کلیله و دمنه .

اما در عین حال مطالعه در کتاب جاویدان خرد ، بعضی مطالب این مقدمه را تا حدی روشن می کند . بملاوه چون این کتاب در کلیله و دمنه این

مقفع و پس از آن در کلیله و دمنه ابوالعالی تأثیر داشته است - و ما بعداً این مطلب را روشن خواهیم کرد - گفتگوی مختصری در باب کتاب مزبور خالی از فائده نیست .

جاویدان خرد، کتابی است مشتمل بر حکم و مواعظ و کلمات قصار منسوب به هوشنگ پادشاه پیشدادی . این کتاب در زبان پهلوی وجود داشته و سپس به عربی ترجمه شده و ابوعلی مسکویه صاحب کتاب‌های معروف تجارب الامم و تطهیر الاعراق، آنرا به همین نام - یعنی جاویدان خرد - جمع آوری کرده و مواعظ حکمای فارس و روم و عرب را بدان افزوده است. از این کتاب چند نسخه خطی در بیروت و سایر نقاط وجود داشت و یکی دو سال پیش نیز تحت عنوان الحکمة الخالده به طبع رسید .

جاویدان خرد این مسکویه در سال ۱۰۶۵ هجری قمری توسط شخصی بنام محمد حسین بن حاج شمس‌الدین به فارسی تحریر شده است. ظاهراً این تحریر از روی نسخه‌یی از ترجمه جاویدان خرد بوده است و محرر کتاب در باب آن چنین توضیح می‌دهد: «راقم این کتاب ... ابن‌حاج شمس‌الدین محمد حسین می‌گوید که در سال ۱۰۶۵ هجری نبوی ... روزی از روزها که مذکور است از کلمات موعظت آیات حکما در میان بود ازین دولتخواه صمیمی استفسار فرمودند که کتاب جاویدان خرد بنظر درآمده، به عرض رسانید که نام این کتاب بیش از آنست که به حیطة تعریف درآید و بیشترین اوقات ما به مطالعه آن می‌گذرد شما هم عبوری نمائید، چون فقره چندی از آن بنظر آورد الحق سخنان خوب سودمند بسیار در آن یافت ... نهایت چون اصل کتاب عربی بود ... و بواسطه ایجاز کلام عربی مترجم عبارات طویل الذیلی به جهت وضوح آن ایراد نموده که لطافت لفظ و معنی پوشیده مانده به خاطر آورد که مضمون آن سخنان را به سوق عبارت فارسی که محض ترجمه نباشد تحریر نماید که هم عبارت مختصر و هم توضیح معنی ظاهر تر گردد ... تا اینکه به وساطت یکی از دوستان موافق، اصل کتاب که عربی بود بدست آمد و معلوم گردید که این کتاب از مؤلفات استاد فاضل ابوعلی مسکویه است ... و این مسکین را با این قلت بضاعت کجا استطاعت آن بود که از عهده ترجمه آن برآید. آخر الامر به خاطر رسید که در واقع این نسخه انتخاب ترجمه‌یی است

که دیگران کرده اند نه ترجمه و این معنی هم علاوه آن گردید که اندک تصرفی نیز در آن نموده آید و در ترتیب نیز تقدیم و تأخیری نسبت به مناسبت جایز دارد. چنانکه در اصل کتاب پیدا شدن جاویدان خرد را که بعد از سخنان هوشنگ ایراد نموده ، فقیر در اول انتخاب ثبت کرد^۱ .

علاوه بر این کتاب غلطهای چاپی فراوان نیز دارد و ترجمه آن با همه این دستکاریها دقیق و صحیح نیست و اغلاط و تحریفاتی نیز در آن دیده می شود ولی با اینهمه می توان آنرا مورد استفاده قرار داد . درین کتاب ، چنانکه تهذیب کننده آن نیز تصریح کرده است ، فصلی در باب پیدایش کتاب جاویدان خرد و کشف آن در دوران بعد از اسلام وجود دارد که طرطوشی نیز در کتاب سراج الملوك نظیر آنرا از قول فضل بن سهل روایت کرده است . ترجمه گفتار ابن مسکویه در باب تألیف این کتاب و پیدایش نسخه اصلی آن، که در جاویدان خرد فارسی آمده چنین است :

استاد فاضل و حکیم کامل ابوعلی احمد بن محمد مسکویه می گوید که در عنفوان شباب که مطالعه کتاب ابی عثمان جاحظ که به استطالة القهم موسومست می کردم در آن تعریف بسیاری از کتاب جاویدان خرد وصیت حضرت شاهنشاه پیشدادی هوشنگ کرده بود ، من خواهان و جوینان آن شدم بعد از سعی وجه بسیار آنرا در ملک پارس بدست آورده خواندم .

اگرچه این کتاب مشتمل و مشحون بود به کلمات دلاویز و نصایح سودمند ، لیکن امثال و نظایر آن از حکماء فارس و روم و عرب و هند فراوان یافتیم . مناسب چنان دیدم که نسخه جاویدان خرد را باوصایا و مواعظ حکماء اربعه در حیطه جمع و تألیف آورم که علما و فضلارا تجدید ذکری بود و جوانان را ارشادی و مرا اجری از مشوبات اخروی . و در پیدایش جاویدان خرد استاد فاضل چنین می گوید که ابو عثمان جاحظ در کتاب خود نقل از فضل بن سهل که وزیر مأمون بود کرده که وقتی مأمون الرشید به حکومت خراسان از قبل پدر خود آمد ، ملوک اطراف ایلچیان با تحف و هدایا به درگاه مأمون می فرستادند از جمله حاکم کابل از دانا یان آن دیار رسولی فرستاد ذوبان نام و به مأمون نوشت که تحفه بی بجهت شما فرستاده ام که نفیس تر و بزرگتر و بهتر از آن

در روی زمین نیست . مأمون تعجب بسیار کرد . گفت پیرسید ازین منرد که چه آورده گفت بهتر از علمی که دارم چیزی نیاورده ام . گفتند علم تو چیست ؟ گفت تدبیر و رای صائب و دلالت به خیر . مأمون اکرام و تعظیم او نموده گفت او را در منزل خوبی فرود آوردند و کیفیت احوال او را پوشیده دارند تاخبر او فاش نگردد و بعد از فوت هرون الرشید که میان محمد امین و مأمون کار به قتال و جدال انجامید و محمد امین لشکر به خراسان فرستاد ، روزی که خبر آمدن فوج محمد امین به عراق رسید مأمون گفت ذوبان را بطلبید تا با او مشورت نمائیم .

بعد از آمدن ، مأمون با او گفت چه می گویی و چه می بینی در فرستادن لشکر به مقاتله افواج محمد امین ؟ ذوبان که برای آنست که منصب و ملکیت قریب . پس از روانه شدن لشکر و آمدن خبر فتح ذوبان را طلب داشته صد هزار دینار به او انعام فرمود . ذوبان قبول نکرد و گفت مرا ملک کابل بی چیزی نفرستاده که بالفعل محتاج باشم و در نمودن من این مبلغ را ، از روی نداشتن قدر آن نیست ، بلکه مترصد آنم که نعمتی از ملک بیابم که بهتر و بزرگتر ازین باشد و آن کتابیست که در ایوان کسری مدفون است و چون مأمون به بغداد آمد به ذوبان گفت که آن کتاب در جایی که هست نشان بساید داد تا کننده بر آرند .

بعد از آنکه ذوبان نشان داد ، مأمون فرمود که همان موضع را بکنند و از آنجا در نگذردند . چون آن موضع را کننده بموجب که ذوبان نشان داده بود به سنگی رسیدند که در زیر آن فضایی بود و صندوقچه یسی از آبگینه سیاه ظاهر شد مقل ، آنرا برداشته نزد مأمون بردند . مأمون ذوبان را طلبیده گفت که این آن نعمتی است که آرزوی آن کرده بودی ؟ گفت : بلی . مأمون گفت صندوقچه سر بمهرست ، گمان نشود که خیانت در آن کرده باشم . ذوبان گفت رعایا و وزیردستان ملک را ازین قسم امور عار و نقرتست ، چگونه گمان شود که ملک از رعیت خود کمتر و ناقصتر باشد پس ذوبان قفل صندوقچه را گشاده از صندوق کیسه یی از دیبا بر آورده در پیش مأمون سر ازیر کرد و ورقی چند مکتوب از آن بر آمد که مجموع صد ورق بود در صندوق غیر ازین چیزی نبود . پس ذوبان آن ورقها را در کیسه نموده به مأمون گفت که این صندوق به جهت

نگاهداشتن تحفه‌ها خوبست. بفرما نگاهدارند - و کیسهٔ اوراق را گرفته روان شد. حسن بن سهل گوید به مأمون گفتم که بایست از ذوبان پرسید که درین اوراق چیست ؟

مأمون گفت من هم ارادهٔ آن داشتم ، اما ترسیدم که مردم مرا ملامت کنند . حسن گوید بعد از رفتن ذوبان به خانهٔ اورفته و از آن ورقها استفسار نمودم. گفت کتاب جاویدان خرد است که گنجور پادشاه ایران از حکماء قدما استخراج کرده، گفتم ورقی از آن بمن ده تا مطالعه کنم . چون ورقی از آن گرفتم به نظر در آوردم چیزی نتوانستم فهمید. آخر خضر بن علی را که در علم و خط فارسیان مهارتی داشت طلبیده آن ورقها بدو دادم تا خواند و تفسیر نمود و من در قید کتابت می آوردم تناسی ورق نوشته شد و چون روز به آخر رسید به خانه رفته روز دیگر نزد ذوبان آمده گفتم که در دنیا بهتر ازین علم باشد ؟ ذوبان گفت حکما این علم را بسیار صیانت و محافظت می نمودند که رشد دنیا و آخرت در اینست و من می خواستم که تمامی این اوراق را بتو دهم تا کتابت کنی لیکن در خود ندیدم که زیاده از آنچه داده توانم داد ...»

بدین ترتیب پیداست که اساس مقدمهٔ حسین واعظ بر این داستان قرار دارد . اما پنهان بودن صندوقچه در غار و پیداشدن گنج و دیگر پیرایه‌هایی که مؤلف انوار سهیلی بر آن بسته است از سنخ همان افکاری است که در دوران مغول و تیمور بین مردم رواج یافته بود و سریانی بودن خطوط و صیتنامهٔ هوشنگ که در مقدمهٔ انوار سهیلی آمده است نیز نشان ضعف حس ملیت مردم ایران در عصر تألیف کتاب و بی توجهی ایرانیان به آثار ملی و داستان های حماسی و تاریخی گذشتهٔ ایرانست.

با اینهمه تردیدی نیست که اشتباه جاویدان خرد با کلیله و دمنه غلطی فاحش است . اما در عین حال قسمتی از گفتگوهای بلا روزی در باب البهار والبراهمه با موعظ و حکمی که از دانایان هند در جاویدان خرد نقل شده است تطبیق می کند و درین باره در او اخر همین گفتار به تفصیل سخن خواهیم گفت . این مطالب تفصیل دو تغییر بسیار مهمی بود که حسین واعظ در کلیله و دمنهٔ ابوالعالی وارد آورده و بارون سیلوستر دوساسی در مقدمهٔ کلیلهٔ عربی چاپ پاریس بدان اشاره کرده بود .

چنانکه دوساسی نیز خاطر نشان کرده است، این دو تغییر تنها تغییراتی نیست که کمال الدین حسین واعظ در کلیله و دمنه وارد آورده است. تغییر دیگری که به نظر ما بی اهمیت تر از دو مطلب فوق نیست، افزودن سه تعداد حکایات کلیله و دمنه است. واعظ کاشفی خود درباره این کار چنین توضیح می دهد: «و در محل اثبات ابواب هر جا که ایراد حکایتی و انشاء مثلی مناسب خواهد نمود بنا بر آن ملاحظه که: بردسته گل نیز ببندند گیارا، به اقدام جسارت بز سبیل تصرف اقدام خواهد رفت.»

درین باره کمی بیشتر گفتگو کنیم:


چنانکه می دانیم ملاحسین، فقط چهارده باب اصلی کلیله و دمنه را تهذیب کرده است. در کتاب ابوالمعالی این چهارده باب حاوی چهل و شش حکایت است. حسین واعظ شصت حکایت دیگر بر این کتاب افزوده و تعداد حکایات را به بیش از دو برابر (صد و شش حکایت) ترقی داده است. بحث درین مطلب که ملاحسین این حکایتها را از کدام منبع یا منابع گرفته است، و تعیین دقیق مأخذ این قصص، در این مختصر نمی گنجد. فقط اجمالاً تذکار می دهیم که غالب این حکایات از گلستان سعدی و مرزبان نامه و مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی گرفته شده است و حتی در بعضی موارد (مانند حکایت قاضی که هنگام انتصاب بدین شغل می گریست) عین حکایت منظوم دولانا را ضمن کتاب آورده است.

تا کنون در باب اضافه و نقصان حکایات کلیله و دمنه از منابع اصلی آن سخنی نگفته ایم. این امر از باب مسامحه نبوده است. می دانیم که ابوالمعالی در ترجمه حکایات کلیله و دمنه عربی جانب امانت را رعایت کرده و از تعداد حکایات نکاسته است. بنا بر این مقایسه کلیله و دمنه عربی و فارسی لازم نیست و هر گاه یکی از آنها را با منابع اصلی (پنجگانه و مهلبهارتا) بسنجیم نتیجه مقایسه درباره دیگری نیز صادق خواهد بود. بنا بر این، از لحاظ آنکه منابع اصلی کلیله و دمنه بسا این کتاب و کتاب انوار سهیلی یکجا مقایسه شود، این مطلب را برای فصلی که در آن از انوار سهیلی بحث می شود گذاشتیم. اینک در جدول کلیله و دمنه ابوالمعالی و انوار سهیلی را از یکطرف و از طرف دیگر آن ابواب ازین کتب را که منابع هندی آن معلوم است، با این منابع بسنجیم:

جدول مقایسه کتاب اول پنچانتیرا و نخستین باوهای کلیله و دمنه و انوار سهیلی

شماره	پنچانتیرا - کتاب اول جدایی دوستان	حکایت بازارگان و درودگر	حکایت بازارگان بسیارمال	کلیله و دمنه باب الاسد والثور	انوار سهیلی باب اول
۱	حکایت بازارگان و درودگر	حکایت بازارگان بسیارمال	حکایت بازارگان بسیارمال	حکایت بازارگان بسیارمال	حکایت بازارگان بسیارمال
۲	طبل و روباه	بوزینه و درودگر	بوزینه و درودگر	کلیله و دمنه	بادشاه حلب
۳	دندان قوی تاجر	دندان قوی تاجر	روباه و طبل	باب الاسد والثور	بازو کلاغ بی بال و بر
۴	زاهد و دزد	زاهد و دزد	زاهد		موش تلف کار
۵	بقال در دعوی گوسفندان	بقال در دعوی گوسفندان	زاغی که بازارا بعجبت تباه کرد		بوزینه و درودگر
۶	زن بافنده	زن بافنده	ماهیخوار و خرچنگ		دو مسافر (سالم و غانم)
۷	مرد ناسپاس	مرد ناسپاس	حیلت خرگوش با شیر		طبل و روباه
۸	چوپین و سینه رفتن	چوپین و سینه رفتن	سه ماهی		زاهد
۹	روباه آبی	روباه آبی	بیط و روشنائی ماه		گنجشک و پاشه
۱۰	خشم و جغد	خشم و جغد	گرگ و زاغ و شکال و شتر		بادشاه ظالمی که به عدل گر ایید
۱۱	سوءاستفاده از صداقت شتر	سوءاستفاده از صداقت شتر	طیطوی		زاغی که مار را بعجبت هلاک کرد
۱۲	شیر و نجار	شیر و نجار	سنگبشت و درو بیط		ماهیخوار و خرچنگ
۱۳	مرغی که با دریا جنگید	مرغی که با دریا جنگید	بوزینگان و گرم شب تاب		بازو کلاغ بی بال و بر
۱۴	سنگ بشت و در مرغابی	سنگ بشت و در مرغابی	دو شریک عادل و مغفل		شیر و خرگوش
۱۵	سه ماهی	سه ماهی	غوک و مار و راسو و پنچاپایک		سه ماهی
۱۶	جنگ بین فیل و گنجشک *	جنگ بین فیل و گنجشک *	بازرگان و صد من آهن		عقرب و کشف

* این حکایت در مقدمه پنچانتیرا و نخستین باوهای کلیله و دمنه عربی آمده است.

انوار سہیلی بہاب اول	کلیلہ و دمنہ باب الاسد والنور	پنچانتترا۔ کتاب اول جدایی دوستان	شماره
حکایت بط و روشنائی ماہ « بازشکاری و مرغ خانگی « دھقان و بیل « صیاد طامع و روباه و پلنگ « گُرک و زاغ و شکال و شتر « طیطوی « دوہط و سنگ پست « بوڑھنگان و کرم شب تاب « دوشریک (عاقل و مغفل) « غوک و مار و راسو و خرچنگ « دھقان و خرس « بازگان و آہن	 <p>مرکز تحقیقات کتابت و اطلاع رسانی</p>	حکایت مرغابی پیر باہوش « شیر و گوسفند « روباه موسوم بہ زرنگ « زاہدی کہ بدن را رها کرد « دختریکہ با مار زناشویی کرد « شکوفہ بدبخت « میمون تعلیم ناپذیر « دوبازگان زادہ (عاقل و غافل) « درمان بدتر از درد « موشی کہ آہن خورد « نتیجہ تحصیل « دشمن حساس « دوست نادان	۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹

جدول مقایسه باب دوم از انوار سهیلی و باب التفحص عن امر دمنه (۱)

شماره	انوار سهیلی باب دوم	کلیله و دمنه باب التفحص عن امر دمنه
۱	حکایت روباه طامع و از کف	حکایت بازرگان کشمیری و نقاش
۲	« دادن گوشت دراز گوش	« طبیب نادان
۳	« پادشاه و رکابدار	« مرزبان و غلام بازدار
۴	« زاهدیکه خدمت مخلوق بر خدمت خالق اختیار کرد	
۵	« نایبناهی که تازیانه ازمار	
	« فرق نکرد	
	« پیر روشن ضمیر و خدمت سلطان	
۷	« بازرگان کشمیری	
۸	« سه حسودیت کامپویر علوم اسلامی	
۹	« طبیب نادان	
۱۰	« مرزبان و غلام بازدار	

۱- چنانکه قبلاً گفته ایم این باب در بنچا تنترا وجود ندارد و ظاهراً از مؤلفات شخص ابن مقفع است.

جدول مقایسه کتاب دوم پنجاهترا و باب الحمامة و باب سوم الوار سهیلی

شماره	پنجاهترا - کتاب دوم بدست آوردن دوستان	کتابیه و دمنه باب الحمامة المطوقة	انوار سهیلی باب سوم
۱	حکایت پرندگان بهار و نندا	حکایت موش	حکایت کبک و باز شکاری
۲	اندوه و طلا	« زنی که کنجد بی پوست را با کنجد با پوست برابر میفر وخت.	« شتر سواری و بازی که به آتش افتاده بود
۳	برهمن و زرش	« کرک طعمکار	« موش
۴	حفظ جان		« زنی که کنجد بی پوست را با کنجد با پوست برابر میفر وخت
۵	بازرگان زاده		« کرک طعمکار
۶	جولامه		« گربه حریص
۷	گا و ورو باه		« دوستی که بیگانه به در خانه دوست خود آمد
۸	موشی که پیلی را نجات داد		
۹	دستگیری موش		

مقایسه کتاب سوم پنجاهتر ۱ و باب البوم والفرقان و باب چهارم انوار سهیلی

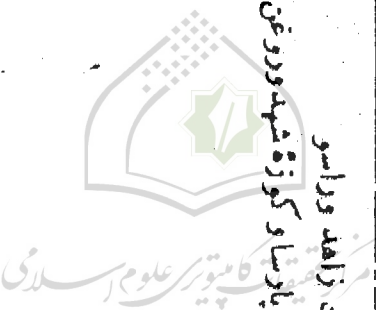
شماره	پنجاهتتر ۱- کتاب سوم زافغان و بومان	حکایت بومان وزافغان	کلیله و دمنه باب البوم والفرقان	حکایت بومان وزافغان	انوار سهیلی باب چهارم
۱	حکایت بومان وزافغان	حکایت بومان وزافغان	حکایت بومان وزافغان	حکایت بومان وزافغان	حکایت بومان وزافغان
۲	انتخاب امیر برندگان	انتخاب بوم بامارت برندگان	انتخاب بوم بامارت برندگان	انتخاب بوم بامارت برندگان	بادشاه کشمیر
۳	خرگوش که فیل را انفال کرد	خرگوش که فیل را انفال کرد	خرگوشی که رسول ماه شد	خرگوشی که رسول ماه شد	امارت بوم بربرندگان
۴	قتاوت گربه	قتاوت گربه	کبک پیچیر و خرگوش و گربه	کبک پیچیر و خرگوش و گربه	کبک و تپه و کر به زاهد
۵	بز برهمین	بز برهمین	زاهد و طراران	زاهد و طراران	فاضله که می گریست (از مننوی مولوی)
۶	مار و مورچه	مار و مورچه	زاهد بازگان و دزد	زاهد بازگان و دزد	زاهد و طراران
۷	ماری که بول طلا میداد	ماری که بول طلا میداد	زاهد و دزد و دیو	زاهد و دزد و دیو	بازرگان توانگر وزن زیبایش
۸	مرغایان غیر اجتماعی	مرغایان غیر اجتماعی	دردد گری که به گفتار زن نریفته شد	دردد گری که به گفتار زن نریفته شد	زاهد و دزد و دیو
۹	کیوتر فداکار	کیوتر فداکار	زاهد مستجاب الهی و موش	زاهد مستجاب الهی و موش	دردد گری و زان او و جوان خوش بروی
۱۰	مرد پیر و زن جوان	مرد پیر و زن جوان	زاهد مستجاب الهی و موش	زاهد مستجاب الهی و موش	زاهد مستجاب الدعوه و موش
۱۱	برهمین و دزد و دیو	برهمین و دزد و دیو	مار پیر	مار پیر	مار پیر
۱۲	ماری که در لباس شاهزاده پیوند	ماری که در لباس شاهزاده پیوند	زاهد مستجاب الهی و موش	زاهد مستجاب الهی و موش	زاهد مستجاب الدعوه و موش
۱۳	دردد گری و مکار	دردد گری و مکار	مار پیر	مار پیر	مار پیر
۱۴	خدمتگزار موش که موش میساخت	خدمتگزار موش که موش میساخت	زاهد مستجاب الهی و موش	زاهد مستجاب الهی و موش	زاهد مستجاب الدعوه و موش
۱۵	پرنده و سر کین طلایی	پرنده و سر کین طلایی	زاهد مستجاب الهی و موش	زاهد مستجاب الهی و موش	زاهد مستجاب الدعوه و موش
۱۶	دخمه سخنگو	دخمه سخنگو	زاهد مستجاب الهی و موش	زاهد مستجاب الهی و موش	زاهد مستجاب الدعوه و موش
۱۷	غوکا نیک که بر دوش مار سوار میشدند	غوکا نیک که بر دوش مار سوار میشدند	زاهد مستجاب الهی و موش	زاهد مستجاب الهی و موش	زاهد مستجاب الدعوه و موش
۱۸	برهمین گو رنده از گره	برهمین گو رنده از گره	زاهد مستجاب الهی و موش	زاهد مستجاب الهی و موش	زاهد مستجاب الدعوه و موش

مقایسه کتاب چهارم پنچانترا و باب الفرد والسحفاة و باب پنجم انوار سهیلی

انوار سهیلی باب پنجم	کلیله و دمنه باب الفرد والسحفاة	پنچانترا - کتاب پنجم از دست دادن مزایای مکسب	شماره
<p>حکایت بوزینگان</p> <p>« شاه کشمیر و دوستی بوزینه</p> <p>« شیر گر و روباه</p>	<p>حکایت بوزینگان</p> <p>« شیر گر و خوردن دل و گوش خر</p>	<p>حکایت بوزینه و تمساح</p> <p>« شاه غوکان و مار</p> <p>« شغال و خر</p> <p>« آهن کوب جنگجو</p> <p>« شغالی که هیچ فیلی را نکشت</p> <p>« زن ناسپاس</p> <p>« شاه و منشی</p> <p>« خر در پوست پلنگ</p> <p>« زن تاب ساز</p> <p>« ماده کنجشک و قبیح</p> <p>« شغالی که فیلی را خورد</p> <p>« سگی که هجرت کرد</p>	<p>۱</p> <p>۲</p> <p>۳</p> <p>۴</p> <p>۵</p> <p>۶</p> <p>۷</p> <p>۸</p> <p>۹</p> <p>۱۰</p> <p>۱۱</p> <p>۱۲</p>

مقایسه کتاب پنجم پنجاهتترا نو باب الناسك وابن عربس و باب ششم انوارسپهلی

شماره	پنجاهتترا - کتاب پنجم فاعل اعمال نسجیده	حکایت زاهد وراسو پارسا و کوزه شهید و روعن	انوارسپهلی باب ششم
۱	حکایت راسوی مختص	حکایت زاهد و راسو	حکایت زاهد مجرد
۲	چهار تفری که بد نیال کنج می کنند	پارسا و کوزه شهید و روعن	زاهد و کوزه عسل
۳	سازندگان شیر		پادشاه و بازار
۴	دوماهی و غوک		
۵	اللاغ خواننده		
۶	باغده		
۷	خواب برهن		
۸	میون بی گشت		
۹	شیطان ساده		
۱۰	شاهدخت سه بستانی		
۱۱	شیطانی که پای خود را داشت		



سه بابی که بلافاصله بعد از این شش باب واقع شده از مه‌بهاراتنا اقتباس شده است. این سه باب در منبع اصلی يك حکایت بیش ندارد و ابوالمعالی فقط در باب دوم آن (باب الطائر و ابن الملك) حکایت منظوم مهستی را که حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی سروده افزوده است. امامولانا حسین به باب هفتم دو حکایت (حکایت زن دهقان و حکایت موش و غوك)، به باب هشتم شش حکایت (حکایات: دانا دل و دزدان - مطرب و پادشاه - طبیب - پادشاه دیار ترکستان - زاهد و نصیحت کردن گرگ - نانوا و عرب) و به باب نهم چهار حکایت (حکایات: مگس‌ان‌عسل - سلطان بغداد - خواجه حسود و غلام - پادشاه یمن و حاجب) افزوده است.

چون ازین نه باب بگذریم ریشه دیگر ابواب پیدانیست. باب دهم در کلیله ابوالمعالی شامل يك حکایت و در انوار سهیلی دارای سه حکایت است و حکایات: هیزم فروش و بوزینه و خوک بدان افزوده شده است.

باب یازدهم در اصل دارای دو حکایت و در انوار سهیلی شامل پنج حکایت است و حکایات: کلنگ - مرد دوزن دار - صیاد و دانشمندان الحاقی است. باب دوازدهم در اصل دارای دو حکایت و در انوار سهیلی حاوی چهار حکایتست و دو حکایت سلیمان و بوتیمار و پادشاه شکار دوست و خار کن بدان مزیده شده است. باب سیزدهم در کلیله دارای يك حکایت است و در انوار سهیلی حکایت پادشاه و کفشگر بدان افزوده شده است. باب چهاردهم نیز يك حکایت دارد و مولانا حسین حکایت پیردهقان را بدان الحاق کرده است.

روش کاشفی در نگارش انوار سهیلی

علاوه بر تغییراتی که مذکور افتاد، بنا به تصریح مهندس کلیله و دمنه، چون این کتاب از نظر اشتمال بر احادیث و اخبار و ابیات عربی و استعمال لغات مهجور و غریب و مشکل قابل استفاده مردم نبود، بدو دستور داده شد تا آنرا به لباسی تازه درآورد و کتاب را با سبکی نو بنگارد:

«... فاما بواسطة ایراد غرایب... و اطباء و اطالت در الفاظ و عبارات مغلقة خاطر مستمع از التذاب به فرض کتاب و ادراك خلاصه ما فی الباب بازمی ماند

۱- رجوع کنید به حدیقه الحقیقه به تصحیح مدرس رضوی - طبع طهران -

باب هفتم - س ۴۵۴-۴۵۵

... بنابراین امیر شیخ احمد ... نظر بر تعمیم فواید انام و تکثیر منافع خاص و عوام اشارت عالی ارزانی فرمود که این کمینه بی استطاعت ... جرأت نموده کتاب مذکور را لباس نسویشاند و زیبا روایات معانی او را که به تنق الفاظ مغلقة و حجت کلمات مشکله معجوب و مستورند بر مناظر عبارات روشن و غرفات استعارات لطیف جلوه دهد ... ۱ .

با آنکه قصد بحث در باب سبک نگارش انوار سهیلی در میان نیست ، ناچار باید این نکته را روشن ساخت که واعظ کاشفی در تأمین این نظر که علت غائی تهذیب کلیله و دمنه بوده تا چه حد توفیق یافته و کتاب را از الفاظ مغلوق تا چه پایه پیراسته است ؟

علت اصلی نقل صحایف متعدد از انوار سهیلی درین رساله نیز روشن ساختن همین مقصود بود . چنانکه دیده ایم هرگز نمی توان ادعا کرد که انشاء انوار سهیلی از انشاء کلیله و دمنه روشنتر و آسانتر و از کلمات مغلوق و مهجور پیراسته تر است تنها کاریکه کاشفی درین زمینه انجام داده عبارتست از حذف اشعار عربی و گنجاندن اشعار فارسی شعرای متأخر بر تاریخ ترجمه کلیله و دمنه بجای اشعار عربی و فارسی این کتاب .

لازم به تفصیل و اثبات نیست که انشاء کتاب نیز از نظر فصاحت و بلاغت و استحکام جمله ها و جزالت ترکیبات و خاصه از لحاظ همواری و یکدست بودن بمراتب از کلیله و دمنه نازلتر است و با آنکه لغات غریب کمتر از کلیله و دمنه در آن بکار نرفته است سراسر کتاب از ترکیبات ناخوش ، استعارات نادلپذیر ، جناسهای زشت ، اسجاع بار و اظنا بهای ملال خیز مشحونست .

اما آنچه بیش از هر چیز هنگام مطالعه انوار سهیلی به چشم می خورد ، همان یکدست نبودن عبارات و دوگونگی انشاء آنست . عبارات کتاب گناه بسیار مصنوع و متکاف و دارای واژه های فراوان عربی است و گاه چنان سست و رکیک می شود که اگر دو عبارت از این دو گونه را نزدیک یکدیگر قرار دهند مشکل می توان باور کرد که این هر دو ریخته قلم یک نویسنده است . قسمت مربوط به موضوع کلیله و دمنه مخصوصاً برای باز نمودن این ناهمواری و اختلاف انشاء نقل شد . اینک نیز عبارتی چند از دیباچه کتاب را که

بدون فاصله به دنبال یکدیگر قرار گرفته است ذیلاً به منظور مقایسه نقل می‌کنیم:

«این کینه بی استطاعت و حقیرانندک بضاعت حسین بن علی الواعظ المعروف بالکاشفی ایدہ اللہ تعالی باللطف الخفی جرأت نموده کتاب مذکور را لباس نوپوشاند و زیبا روایات معانی او را که به تنق الفاظ مفاخره و حجب کلمات مشکله معجوب و مستورند بر مناظر عبارات روشن و غرقات استعارات لطیف جلوه دهد به حیثیتی که دیده هر بینایی بی نظر تعمق و تمعیق نظر تواند از جمال آن نازنینان حجله بیان بهره گرفتن و دل هر دانا را بسی کلفت تخیل و تخیل کلفت میسر شود از وصال آن ناز پروردگان حجره ضمیر برخوردارند...»
و پس از آوردن چند جمله با همین تکلف موضوع کتاب را بدین صورت شرح می‌دهد:

«... و بیاید دانست که اساس کلیله و دمنه بر حکمت عملی است و حکمت عملی عبارتست از دانستن مصالح حرکات ارادی و افعال طبیعی نوع انسانی بروجیهی که مؤدی باشد به نظام احوال معاد و معاش ایشان و مقتضی رسیدن به کمالی که متوجه آنند... و کتاب مذکور مشتملست از اقسام ثلثه مذکوره بر بعضی فوائد از نوعین آخرین و آنچه تعلق به تهذیب اخلاق دارد دروی مذکور نیست مگر بر سبیل استطراد. پس هر چند ایراد برخی از مکارم اخلاق را مجال بود ما نخواستیم که تغییر کلی به اوضاع کتاب راه یابد لاجرم متعرض زیادتی ابواب نشده بر همان منوال که حکیم هند ایراد کرده التزام نمودیم...»
و این دو عبارت که شاید در یک صحیفه از کتاب نوشته شده است از لحاظ بلاغت و زیبایی آنقدر با یکدیگر اختلاف دارد که مایه شگفتی است.

ممکنست گفته شود که ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید نیز کتاب خود را یکسان و یکنواخت ترجمه نکرده و در ایراد مقدمات و توصیفات بیش از بیان حکایات و شرح وقایع به تصنع و تکلف می‌پردازد. این مطلب درستست اما سخن وی هیچگاه رزانت و استحکام خود را از دست نمی‌دهد و در عین سادگی دارای جزالت و انسجام است و بدون تردید در هیچ جای کلیله و دمنه عبارتی نظیر: «ما نخواستیم که تغییر کلی به اوضاع کتاب راه یابد» دیده نمی‌شود!

این اختلاف سطح و ناهمواری را در انتخاب اشعار انوار سہیلی نیز می‌توان ملاحظه کرد. کمال‌الدین حسین درعین آنکه برای استشهاد قسمتی از زیباترین ابیات حافظ و سعدی و مولانا جلال‌الدین رومی را بر گزیده است، گاهی نیز اشعاری بسیار سست و رکیک و نازیبا در کتاب وارد ساخته و از رونق و دلپذیری آن کاسته است. مثلاً این دو بیت در باب سوم انوار سہیلی آمده است:

یارب این شخص را چه افتادست که بدین اضطراب می‌آید
هیچ معلوم نیست کز چه سبب این چنین بسا شتاب می‌آید
ویا:

به فال خیر رسیدی بدین خجسته مقام خوش آمدی و علیک السلام والا کرام
و انصاف باید داد که در سر اسر کلیله و دمنه به چنین اشعار رکیک و سستی
نی‌توان برخورد.

ازین گذشته گاهگاه نیز مضامین نویسنده گمان دیگر را اقتباس کرده است. فی‌المثل این عبارت از باب چهارم: «...گفت آورده‌اند که در بعضی از ولایات چین کوهی بود در بلندی به‌مشابهی که حس بصر چندجای در راه آسایش کردی تا به ذروه‌اش رسیدی و دیدبان وهم جز به نردبان خیال پای بر گوشه بام رفیعش نهادی...» از این عبارت مرزبان نامه اقتباس شده است: «چون آنجا رسید چشمش بر کوهی افتاد به بلندی و تندگی چنان که حس باصره تا به ذروه شاهنش رسیدن ده‌جای در مصاعد عقبات آسایش دادی و دیدبان وهم در قطع مراقی علوش عرق از پیشانی بیچکایندی، کمند نظر از کمر گاهش نگذشتی، نردبان هوا به گوشه بام رفعتش رسیدی، فلک البروج از رشکش بجای منطقه جوزا زنار بر میان بستگی، خورشید را چون قمر بجای خوشه ثریا آتش حسد در خرمن افتادی...»^۱

چنانکه ملاحظه می‌شود مولانا حسین همین مضمون را با عباراتی سست‌تر عیناً در انوار سہیلی نقل کرده است.

از توجه بدین مقدمات می‌توان دریافت که کشفی هرگز در ساده کردن و پیراستن کلیله و دمنه از لغات مشکل و عبارات مغلق توفیق نیافته و همان

لغات و عبارات - یا بیش از آن - را بامهارتی کمتر بکار برده است .
البته درین ماجرا گناهی از نویسنده انوارسپیلی نبوده است زیرا
چنانکه می دانیم نشر فارسی در دوره تیموری راه انحطاط و سخاقت می پیموده .
نویسنده مزبور که زاده چنین عصریست ناگزیر از تأثیرشوم این تنزل و انحطاط
برکنار نمانده ، خاصه آنکه وی مردی واعظ بوده و در مساجد و مجالس
تذکیر موعظه کرده و تحت تأثیر روش خاص سخنوری منبری ناگزیر گاهی
کلامش از راه « انشاء مترسلان و منهاج ابداع منشیان به صوب تنزل معطوف »
می گشته است .

شاید نکته « المأمور معذور » که حسین واعظ در مقدمه فروخوانده
است نشانه احساس کردن همین مطلب از طرف شخص او باشد .
بهر حال ، توفیق نیافتن کاشفی در ساده کردن کتاب باعث شد که بار دیگر
انوارسپیلی به دستورا کبرشاه از سلاطین گورکانی هند و بدست ابوالفضل بن
مبارکشاه وزیر دانشمند و هنردوست وی تهذیب شود . از تهذیب ابوالفضل
که عیار دانش نام گرفته است در همین فصل گفتگو خواهد شد . دائرة المعارف
اسلام در باب انوارسپیلی چنین اظهار نظر می کند : « حسین واعظ ... وقتی
به تهذیب کتاب پرداخت در نظر داشت که ترفنی و مصنوع نصرالله را ساده تر
کند . اما در واقع کتاب او تألیفی بسیار بد بوده و نشر آن از نصرالله نیز
پیچیده تر و مشحون از اغراقهای بی معنی و مبالغه ها و کلمات بی مغز و پوچ و
جمله های مطمئن و خالی از لطف بود و سرمشق شیوه ناپسند نویسنده گان
دوره تیموری قرار گرفت .

اما وقتی این شیوه در ایران و خاصه در هند رواج یافت و تبادوران
معاصر نیز باقی ماند ، این کتاب توفیقی بی نظیر بدست آورد و در انگلستان به
طبع رسید و برای تعلیم زبان فارسی به اتباع هند و انگلستان مورد استفاده
قرار گرفت و از آن پس نیز در هندوستان بارها چاپ شد و به لهجه های مختلف
هندی و افغانی و گرجی و تمام زبانهای عمده اروپایی ترجمه شد ... »
نخستین طبع کامل انوارسپیلی در لندن سال ۱۸۳۶ میلادی صورت
گرفت و از آن پس به کرات در نقاط مختلف اروپا و آسیا به طبع رسید . البته

بیش از تاریخ فوق نیز قسمتهایی ازین کتاب انتشار یافته بود. ذیلا فهرست قسمتی ازین چاپهای گوناگون داده می شود :

- ۱- انوار سہیلی طبع اول- کلکتہ- ۱۸۰۴ میلادی - ۲۴۱ صحیفہ- قلع بزرگ باہتمام کاپیتن ت . استوارت (۲) و مولوی حسینعلی جونپوری
- ۲- چاپ دوم در کلکتہ با تجدید نظر در علی - ۱۸۱۶ میلادی - ۴۵۸ صحیفہ
- ۳- انوار سہیلی چاپ سوم - مدرس - ۱۸۲۶ میلادی - با تجدید نظر غلام اشرف و تراب علی و حسینعلی - ۲۳۹ صحیفہ - قطع و ذیری
- ۴- انوار سہیلی چاپ چہارم - بمبئی - ۱۸۲۸ میلادی - بہ اہتمام G. Jervis و میرزا حسن شیرازی - ۴۲۹ صحیفہ .

- ۵- انوار سہیلی بہ خط خوش و عبارات دلکش معروف بہ کلیلہ و درمنہ و عیار دانش درد و جلد - کانپور - ۱۸۳۴ میلادی - ۸۶۵ - صحیفہ
- ۶- انوار سہیلی - طہران - ۱۲۶۱ ہجری قمری - بوسیلہ محمد باقر خوانساری ۱۶۸ صحیفہ .

- ۷- انوار سہیلی - طبع بمبئی - ۱۲۶۱ ہجری قمری - ۳۷۳ صحیفہ
- ۸- « « « کلکتہ - ۳۸۴۶ میلادی - باہتمام محمد فیض اللہ و نورالدین رامپوری و وزیر علی - ۴۰۴ صحیفہ
- ۹- انوار سہیلی طبع کلکتہ - ۱۸۴۷ میلادی - بہ اہتمام محمد حسن - ۵۱۶ صحیفہ

- ۱۰- « « ہرٹفورد - ۱۸۵۱ میلادی باہتمام J.W.J. Ouseley ۵۳۵ صحیفہ و ۱۶ صفحہ مقدمہ

- ۱۱- « « بمبئی - ۱۸۵۴ = ۱۲۷۰ ہجری قمری - چاپ سنگی
- ۱۲- « « طہران ۱۲۸۱ ہجری قمری - «- ۱۸۰ صحیفہ
- ۱۳- « « کانپور ۱۲۸۳ « با یاداشتہای محمد مصطفی خان

صحیفہ ۴۵۶

- ۱۴- « « « ۱۸۶۷ میلادی « (تجدید طبع)
- ۱۵- « « لکنہو ۱۸۷۳ « (چاپ سنگی)
- ۱۶- « « کانپور ۱۸۸۰ باہتمام ماژور H. S. Janet ۶۳۰ صحیفہ

این فہرست مربوط بہ قسمتی از چاپهای قدیم انوار سہیلی است .
بعلاوہ منتخبات و برگزیدہہای فراوانی ازین کتاب با ترجمہہای انگلیسی یا فرانسیہ انتشار یافته و نیز ترجمہہای کامل کتاب بہ زبانہای فرانسیہ و انگلیسی وجود

۱۵ - ترجمه انگلیسی همین کتاب توسط همان دو مترجم - لندن - ۱۶۹۹ میلادی
۲۰۷ صفحه

۱۶ - « « « « « - ۱۷۴۷ میلادی

(طبع دوم)

بر این فهرست باید طبعهای متعدد طهران و بر این و دیگر نقاط گیتی را نیز افزود تا اهمیت و شهرتی که این کتاب در جهان بدست آورده بود بهتر معلوم شود .

۵- جاویدان خرد و کلیله و دمنه

چون برای نخستین بار نام کتاب جاویدان خرد هنگام بحث از انوار سهیلی به میان آمد بهتر آنست که پیش از گفتگو در باب عیار دانش - تهذیب دیگر کلیله و دمنه - وجه اشتراك کلیله و دمنه و جاویدان خرد را روشن سازیم و سپس بحث خویش را ادامه دهیم .

ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید در پایان مفتح کتاب گوید : «و این کتاب کلیله و دمنه شانزده بابست و از آن اصل که هندوان کرده اند ده بابست ... و آنچه از جهت پارسیمان الحاق افتاده شش بابست .» و سپس از شش باب نام می برد که باب ایلاذ و بلاذ و ایراخت که در ترجمه فارسی به باب البلاز و البراهمه معروف شده است چهارمین آنهاست . نظر باینکه سندی که خلاف گفته ابوالمعالی را به اثبات رسانند تاکنون بدست نیامده است ، دلیلی نداریم که گفته او را خلاف حقیقت بدانیم . از طرف دیگر بعضی قراین نیز گفته او را تأیید می کنند . یکی از قراین همین باب البلاز و البراهمه است که ابوالمعالی آنرا جزء ابواب الحاقی شمرده است . این باب در ستایش حلم و بردباری پادشاهان پرداخته شده و خلاصه آن اینست که ملکی همان نام بر اثر وقوع حوادثی که ذکر آن در حوصله این مختصر نمی گنجد ، نسبت به زن محبوب خویش ایراندخت (در نسخه عربی : ایراخت) خشمگین می شود و بلاز وزیر داناتی خود را مأمور قتل او می کند . بلاز که از درجه محبت سلطان نسبت به این زن آگاهی داشته وی را بقتل نمی رساند و در جایی پنهان می کند . شاه نیز از گفتار ناسنجیده و خشم بیجای خویش پشیمان میشود و از بلازمی پرسد که آیا فرمان وی را بموقع اجرا گذاشته است یا نه ؟ بلاز که زن را مقنول نکرده و ندامت سلطان را از پیش حدس

زده بود، می‌خواهد درجه اشتیاق شاه را به دیدار ایراندخت بداند و بهمین سبب در برابر پسرشهای سلطان جوابهای درشت و غالباً خارج از موضوع می‌دهد. این جوابها بیشتر از نوع حکم و مواعظ و کلمات قصارست ولی بلاخر خود آنها را «ژاژسفساف» می‌خواند. سرانجام نیز پس از آنکه دریافت سلطان بی‌اندازه به دیدار ایراندخت مایل و از مرگ وی متأسف است اعلام می‌دارد که زن را نکشته و اجرای فرمان پادشاه را به احتمال پشیمان شدن وی به تأخیر افکنده است.

درین باب، گفتگوی بلاروسلطان، از لحاظ سبک و انشاء و برداشت مطلب و شیوه تقریر تفاوت دارد و کاملاً الحاقی و ناساجور و خارج از موضوع به نظر می‌رسد. گویب این مکالمه را از جای دیگری آورده و بدین یاب افزوده‌اند. مطالبی که درین مکالمه بین بلاروزیر و سلطان مطرح می‌شود، بسا تفصیلی بیشتر عیناً در جاویدان خرد آمده است. برای روشن شدن موضوع به توضیح بیشتری نیاز داریم:

«جاویدان خرد نام کتابیست که در موضوع حکمت عملی از زبان پهلوی به عربی ترجمه شده و در ادبیات عرب آثار ناری از خود بجای گذاشته است. بهترین اثر اسلامی که این کتاب را منعکس می‌سازد ادب العرب و الفرس تألیف ابن مسکویه است که بواسطه اشتغال آن بر این کتاب و آثار اخلاقی دیگر آنرا جاویدان خرد ابن مسکویه نیز نامیده‌اند... در آغاز نسخه خطی که از کتاب جاویدان خرد ابن مسکویه یا (ادب العرب و الفرس) در کتابخانه شرقی بیروت موجودست، چنین خوانده می‌شود: کتاب جاویدان خرد که هوشنگ ملک آنرا برای جانشینش بیادگار گذاشت و گنجور بن اسفندیار وزیر پادشاه ایران آنرا از زبان باستانی به فارسی نقل نمود و حسن بن سهل برادر ذوالریاستین آنرا به عربی برگردانید و احمد بن مسکویه با افزون حکم ایران و هند و عرب و روم به تکمیلش کوشید.»^۱

چنانکه ملاحظه می‌شود ابن مسکویه - علاوه بر آوردن سخنان هوشنگ درین کتاب، حکم ایران و هند و عرب و روم را نیز بدان افزوده است. لوئیس شیخودر پایان مقدمه کلیله و دمنه عربی خویش قسمتی ازین نسخه

۱- رجوع کنید به کلیله و دمنه عربی - طبع لوئیس شیخو: پایان کتاب.

خطی را که مربوط به حکم هند است نقل کرده و عنوان این قسمت در جاویدان خرد عربی چنین است: «ومما یؤثر من حکم الهند» - و ذیل این عنوان تقریباً تمام گفتگوی شاه و وزیر بامقداری اضافات آمده است .

ازین نظر بطور قطع می توان گفت که منبع ابن مقفع در ترجمه این قسمت بامنبع ابن مسکویه یکی بوده است، منتهی ابن مقفع ذوق و سلیقه خویش را در ترجمه این حکم بکار برده و هر جا را رکیک و سست یافته یا وافی به مقصود ندیده است فرو گذاشته و عبارات بلند و پر معنی را ترجمه کرده است. در صورتیکه ابن مسکویه تمام مطالب را - بدون توجه به پستی و بلندی معنی آن - در کتاب خود آورده است .

ابوالمعالی نیز بار دیگر هنگام ترجمه متن ابن مقفع این موضوع را در نظر داشته و هر عبارت را که مناسب ندیده حذف کرده است .

اما در جاویدان خرد فارسی - که پیش ازین از آن سخن گفته ایم - این قسمت بسیار بد و نارسا ترجمه شده و مترجم بسیاری قسمتها را به علل نامعلومی حذف کرده است و از مقایسه آنها با گفتگوی شاه و بلاردر کلیله و دمنه مطلب مهمی دستگیر نمی شود و برای مقایسه دقیق باید این قسمت از کلیله را بامتن ابن مقفع و جاویدان خرد عربی سنجید . در هر حال بدون آنکه در باب ریشه این داستان سخنی بگوییم، - نمی توان درین مسأله تردید کرد که قسمتی از این باب از منبعی ترجمه شده است که آن منبع سخنان فوق را به حکمای هند نسبت داده است، و شاید بتوان از همین قسمت حدس زد که بقیه این باب نیز - خلاف گفته ابوالمعالی نصرالله - ریشه هندی داشته است .

۶- تهذیب ابوالفضل بن مبارک موسوم به عیار دانش

چنانکه دیدیم ، با آنکه حسین واعظ به علت مصنوع و مشکل بودن نشر کلیله و دمنه دست بکار تهذیب آن شده بود، در این کار توفیقی نیافت، بطوریکه انوار سهیلی اگر مشکلتر از کلیله نباشد آسانتر از آن نیست . بنا برین علتی که کمال الدین حسین را وادار به این کار کرد همچنان باقی بود. بهمین سبب ابوالفتح جلال الدین اکبر پادشاه بزرگ گورکانی هندوستان به وزیر دانشمند خویش ابوالفضل بن مبارک دستور داد که این کتاب را کسوتی نودر بر کند . ابوالفضل مذکور بر ادرش فیضی به دستورا کبر شاه بسیاری از کتب

هنود و من جمله منظومه مهابهاراتارابه فارسی ترجمه کردند. وزیرمذکور
 به دستور پادشاه خویش دست بکار تهذیب انوار سهیلی می شود و این کار را در
 روز یکشنبه ۱۵ شعبان ماه سال ۹۹۶ هجری قمری به اتمام می رساند. ابوالفضل
 در مقدمه عیار دانش درین باره چنین توضیح داده است: «... و بار دیگر
 به اشارت بهرامشاه بن سلطان مسعود و سلطان محمود غازی غزنوی
 نسخه عربی کلیده و دمنه که ابن مقفع فراهم آورده بود ابوالمعالی نصرالله
 مستوفی ترجمه نموده و کلیده و دمنه که الحال مشهورست آنست و چون این
 کتاب اشعار عربی و لغات مشکل داشت، مولانا حسین واعظ به اشارت
 امیر شیخ احمد سهیلی که مهرداد سلطان کامگار سلطان حسین میرزا بود آن
 کتاب را روشنتراز آن ترتیب داده انوار سهیلی نام نهاد و چون به نظر کیمیا
 اثر جهانبانی خلیفه الزمانی گوهر تاج پادشاهان و قبله گاه خدا آگاهان، چراغ
 شبستان عالم، فروغ و دودمان آدم... قافله سالار راه حقیقی و مجازی ابوالفتح
 جلال الله بن اکبر شاه غازی که سایه سلطنت و خلافت و ظل عدالت و رأفت او
 بر مغالقی ثابت قدمان در راه سعادت و گرم روان شاهراه ارادت مبسوط
 و محدود باد، بر این کتاب بلند افتاد و استخوان بندی سخن و افسانه سازی پندهای
 کهن به سعادت قبول و تحسین گرامی شد. در همان هنگام بنده در گاه
 ابوالفضل بن مبارک که خاک سجده اخلاص بر تارک دارد مأمور شد که اگر
 چه انوار سهیلی به نسبت کلیده و دمنه مشهور به زبان اهل روز گارست اما هنوز
 از عبارات عرب و استعارات عجم خالی نیست. باید که بعضی لغات انداخته
 دور از نقشهای سخن پرداخته به عبارتی واضح به همان ترتیب نگاشته آید
 تا فائده آن عام شود و مقصود تمام گردد. بنا بر حکم پادشاهی که ترجمان
 فرمان الهی است کتاب مذکور را به دستور انوار سهیلی ترتیب داده آمد لیکن
 دو باب که مولانا حسین واعظ از کلیده و دمنه مشهور انداخته بود درین کتاب
 آورده شد. چه آن دو باب اگر چه در اصل این قصه مدخل ندارند اما بس
 سخنان بلند حق پسند از این دو باب خاطر نشان خردمندان می شود و قطع نظر
 از آنکه سخنان خدا بینی در آنها مذکورست چون بر زویة حکیم پس از
 تکابوی بسیار این پندنامه نامی را بهم رسانیده به زبان پهلوی ترجمه نموده
 است حق عظیم دارد. خصوصاً که مزدوری این خدمت را ذکر این باب

داشته باشد. بزرگمهر را نیز در فراهم آوردن این کتاب حق بزرگست انداختن آن دو باب از آیین حق گزاری نبود ...»^۱

پس از آنکه مولانا حسین واعظ نام کليلة و دمنه را تئیرداد، دیگران نیز از ویزوی کردند و ابوالفضل نیز نام انوار سهیلی را ازین کتاب برداشت و عیار دانش را جایگزین آن ساخت.

از مقدمه عیار دانش بر نامه کارا ابوالفضل در تهذیب کتاب روشن می شود. وی دیباچه کليلة ابوالمعالی را با حذف قسمتهای مربوط به توصیف منصور خلیفه عباسی و شهر بغداد و نیز مفتوح کتاب و باب برزویه طیب را از روی نوشته ابوالمعالی تهذیب کرده و در آغاز عیار دانش نهاده است. اما در عین حال نغواسته است خوانندگان کتاب را از مطالعه مقدمه می که زاده فکر مولانا حسین بوده است محروم کند و بهمین سبب بی درنگ پس از اختتام باب برزویه طیب مقدمه حسین واعظ را آغاز می کند و آنرا با این عبارت به پایان باب برزویه طیب ملحق می سازد:

«... و پیش ازین که شروع در باب سوم که آغاز مقصود کتاب از آنست در حکایتی که تقریب سخن همان خواهد بود شروع می رود. جوهر شناسان بازار معانی و صاحب عیاران ملک سخندان آوری آورده اند که در ولایت چین پادشاهی بود آوازه کامکاری او عالم را گرفته و ذکر عظمت و شهر یاری او بر زبان خاص و عام افتاده ...»^۲

فقط ابوالفضل در مقدمه خویش نام همایون فال را به فرخ فال بدل کرده است، و نیز وی مانند مولانا حسین نام بید پای را طیب مهر بان ترجمه کرده است. اما مانند او نمی گوید از چند دانشمند هندی شنیده است که نام ابن فیلسوف بیل پای بوده است.

ابوالفضل کتاب خود را با خاتمه بی پایان می دهد و در آن تاریخ دقیق اختتام کتاب را بیان می کند و آنچه را که در مقدمه در باب علمی که ویرا به تهذیب کتاب و ادانت گفته بود، تکرار می کند. سپس به مدح اکبر شاه می پردازد و سرانجام با عباراتی تاریک و مغلق دلالی را که باعث تسمیه کتاب

۱- عیار دانش - طبع کانبور - ۱۸۹۴ میلادی - ص ۸-۷

۲- عیار دانش - ص ۲۱

به عیار دانش شده است شرح می دهد. متن گفتار ابوالفضل در باب شیوه نگارش و علت تسمیه کتاب اینست :

«... و آنکه درین نامه سخن فروشی نکردم و متاع بلاغت را به بازار نیاوردم نه آن بود که نفس اماره باین نمیکند (؟) و سرسخن گذاری داشت اما متاع گرانمایه بلاغت در کتاب خانه آماده نبود، چه خاطر بوالهوس که چابک او باد پای خیال است میدان سخنوری رامی طلبد که چند خوازان گرم نماید که که فارسان عرصه فارسی زبان به احسن گشایند و خود نیز دست نوازش بر سر کلک رقاص کشد که جولانگاه فراخ بود و جولانگر شوخ و کستاخ، لیک آنجا که سعادت قرین بود فاتر نگذاشت. لاجرم عنان کشیده اند و زبان پیش را اصل این نامه درخور آن انتظام داده اند، در نظر داشته این کهن پیر سال خورده که به عنایت پادشاهی خلعت تازه در بر کرده جوانی از سر گرفته است و عیار دانش نام نهاد، اگر چه صیر فیان گنج خانه شاهنشاهی که مشکل پسندان عالم آگاهی اند در نظر نمی بودند که هر دانشی که درین زمان حقیقت نشان است آنرا این افسانه و افسون کنی عیاری تواند کرد. ایزد تعالی این شهنشاه عالم را بقامی بخشد...»^۱

عیار دانش دارای شانزده باب و یک مقدمه است. شانزده باب آن عبارتست از مفتوح کتاب و باب برزویه طیب از کلیله ابوالمعالی به انضمام چهارده باب انوار سهیلی - و مقدمه آن نیز به تقریب همان دیباچه کتاب ابوالمعالی است. معلوم نیست ابوالفضل چگونه احساس نکرده است که ابواب دو گانه مقدماتی کلیله و دمنه با مقدمه کمال الدین حسین واعظ تناقض دارد؟

انشاء کتاب بسیار ساده و متوسط است و در آن لغات عربی مشکل کمتر می توان یافت. عبارات رکیک و دارای ضعف تألیف، و اغلاط دستوری و مطبعی در کتاب فراوانست و سبک نگارش آن شبیه سایر متون فارسی است که در هندوستان نگاشته آمده است.

«ترجمه ابوالفضل تحت عنوان خرد افروز دوباره به زبان هندی ترجمه

۱ - ظ : چند جولان گرم.

۲ - عیار دانش - ص ۳۰۳ (خاتمه کتاب)

شد و در کلکته به طبع رسید. ناشر آن سروان توماس رابوک^۱ در صدر این نسخه مقدمه‌یی به زبان انگلیسی نوشته و در آن تاریخ کتاب را شرح داده است^۲. عیار دانش برای نخستین بار در سال ۱۸۷۹ و دومی بار در ۱۸۹۴ میلادی در کانپور به طبع رسیده است.

۷- نگار دانش

تهذیب ابوالفضل از کلیله و دمنه میان فارسی زبانان هندوستان شهرت بی فراوان یافت و جزء کتب درسی در آمد و چون انشایی ساده و دور از تصنع و تکلف داشت مطبوع طباع عامه گردید. اما پس از تسلط انگلستان به هند، یکی از امرای انگلیسی بنام هیند فورد دستور داد که مؤلفی ناشناس بساز عیار دانش را خلاصه کند تا بتوان آنرا در مدارس ابتدایی نیز تدریس کرد. نگار دانش چندین بار به طبع رسید. نگارنده طبع سوم کتاب مذکور را که در سال ۱۹۰۲ میلادی در کانپور صورت گرفته دیده‌ام. این کتاب به قطع رقعی و در ۱۷۸ صفحه طبع شده است. مؤلف در باره تهذیب و تلخیص عیار دانش با عباراتی تاریک در دیباچه کتاب چنین توضیح می‌دهد:

«بیشینیان خرد نامها آراسته اند که به پشینان گوش کنند و شاهراهی راست کرده اند که بیروان کج نروند. تو دانسته باشی که افسانها بهر آن سرائیده اند که بخواب بروی، تی نی برای آن گزارده اند که از خواب بیدار شوی. شرمت باد که طفل مزاجیت آن مزاج شناسانرا بر این داشت که حکمت را به هزل آمیختند و در داروی تاخ شکر ریختند. نشان بالسخ خردی آنست که به فهمیدن زبان بی زبانان در نمایی و از آن گفتار راست و کردار درست بهم رساننی... آن زمان قدر این کارنامه دانش پناهی و منشور و الا دستگاہی بدانی که رایان هند را راج امنیت بوده و خروان پارسی را دستگیر گشته، عباسیه را دستور العمل شده، سامانیه را ضوابط سامان، غزنویه را محمود العاقبة کرده، انوار سهیلی و رخشاننده آئین اکبری بسته و اکنون به قانون دولت انگلیشیه طرز منصفه انتخاب می‌گردد. اعنی کالبد این حکایت از جامه خانامه سخن هزاران رختی که در بر کرده به رسم آن روز گسار بود و درین هنگام

۱- Roebuck

۲- سیلوستر دو ساسی: مقدمه کلیله و دمنه.

که در کارست آنرا ابرهٔ سهیل و آستر تلخیص سزاوارست . نسخ پیشین یک
قلم ازین هر دو معراست . همین کتاب عیار دانش به صفت اولین متصف یسافته
شد فاما از شأن آن نیز عاریست . بنا بر افادهٔ طلبهٔ مدارس و افاضهٔ تلامذہ مکاتب
رای خرد برای چهره آرای علم و هنر ، رونق افزای کمالات بشر ، نوی بخش
نامپای کهن جلا آفرین گوهر سخن ...

جم مرتبه هیند فورد صاحب کرسپش به تخت جم برابر
گلزار فرنگ و گلشن هند از نکبت خلق او معطر
جان در تن خستگان دمیدن او را شده سنت پیمبر
اقتضای آن فرمود که از آن کتاب گرامی انتخابی لطیف برگرفته
آید و اطناب ممل بطوری بر انداخته شود که ایجاز مغل رونماید
چنانچه به ارشاد مکنون خاطر دریا مقاطر ابن دلبستهٔ مشاهگی جمال ...
سر بلندی یافت و به بجا آوردن نسخهای متعدد فراهم آورد و بعد مقابله
تصحیح به التفاض عبارات فصاحت آگین و فقرات لطافت تضمین آستین قلم
بمالید و دامن ورق برچید . عجالهٔ مختصری ترتیب و منتخبی تهنید یافت
... مضمونی نرک نداده شد و لفظی از خود ننهاده شد مانند شمشاد آراستگیش
به پیراستگی بوده تیشهٔ قلم حرف شاخ و برگ مترادفات و تمهیدات می درود
و امید که به تأیید مروج کالای فن بسند خاطر ارباب سخن و سرمایهٔ انتفاع
معلمان زمن گردد ...»

نویسنده در پایان کتاب نیز با جمله‌هایی به همین سیاق تلخیص خویش
را می ستاید : ... هر چند تقلیل کلام خوش کلامان سیما کتابی که سر تاسر
مطالب مسلسل و الفاظ مائل و دل داشته باشد کاری بس عمیرست ، مگر به
امعان نظر و مشقت بیشتر منتخبی لطیف تر به تألیف و نقش انطباع نگار دانش
نام یافته مقبول عام و پسندیده نام و شامل کتب امتحانیهٔ مدارس سر کار و الامقام
گردید و باوصف کثرت طبع دست بدست رفت . من بعد به طبع مکرر از حضور
ممدوح فرمان رفت که به نظر ثانی اختصار نموده آید ، بجا آورم ، با اینهمه
ناظران والا نظر بینند که هنوز حکایتی از اصل کتاب بر نیفتاده و لفظی و ترکیبی
جز ریختهٔ خامهٔ استاد اشتمال نیافته آنچه به بحر زخار بود همه درین جو بیار
مهیاست سخندانان ذی استعداد اگر اصل کتاب و این منتخبه را باهم در نظر

آرند چه عجب که مشقت چنین انتخاب را با تصنیف همپایه انکارند .
چنانکه ازین قسمت پیداست ، کتاب از نظر تبویب عیناً مانند عیار دانش
دارای شانزده باب و یک مقدمه است و مقدمهٔ مولانا حسین را نیز به پایان باب دوم
(در احوال برزویه حکیم) منضم ساخته است . درین کتاب بیشتر توجه معطوف
به تقریر سروسر و تحریر چکایت است و حکم و مواظ کلیله و دمنه تا سر حد امکان
مختصر و کوتاه شده و بدین ترتیب ارزش معنوی کتاب از میان رفته است .

۸- اخلاق اساسی

پس از استقرار مشروطیت و تأسیس مدارس جدید کلیله و دمنه جزء کتب
درسی در آمد ولی چون تدریس آن در مدارس ابتدایی و متوسطه به همان
صورت اصلی مایه اشکال بود . بار دیگر مسألهٔ تهذیب کتاب پیش آمد . برای
تأمین این منظور شخصی بنام محمد علی بن محمد حسن طهرانی آنرا تلخیص
و تهذیب کرد و اخلاق اساسی نامید . وی نیز علت تلخیص کتاب را چنین
شرح می دهد :

«همانا کتاب مستطاب کلیله و دمنه که دارای بسیاری از مطالب عالی
اخلاقی است و تا بحال آنچه به زبان پارسی ترجمه شده است به طرز و اسلوب
انشاء ادبیات قدیم ایران بوده است (یعنی مرکب از امثال عرب و اشعار عرب
و بسیاری از لغت‌های قلیل الاستعمال این زمان) و عامهٔ فارسی زبانان را از
آن بهره و حظی وافر نبود و در عصر حاضر هم غالب از مدارس یک کلاس مخصوص
از برای تحصیل علم اخلاق معین نموده اند و بعضی از مدیران مدارس بیشتر
از سایر کتب اخلاقی مایل به نشر مطالب اخلاقی کلیله و دمنه بودند چه به کنایات
و اشارات وضع و کیفیت اخلاق عموم درباریان دولت و آحاد ملت آسیایی را
می نمایاند محض تسهیل فهم محصلین از این بنده محمد علی بن محمد حسن
الطهرانی خواهش نمودند که کتاب کلیله و دمنه را مهذب نموده و اصول مطلب
آن را جمع کنم و به عبارات پارسی سهل بنگارم تا نفع آن عام باشد و چون در
حقیقت نتایج این کتاب اساس علم اخلاق است این مختصر را به اسم اخلاق
نام نهادم و اینک شروع به انجام خدمت مرجوعه نموده امیدوارم مطبوع
طباع گردد .»

این کتاب بصورت مکالمهٔ نگاشته شده است . مؤلف ، دیباچه و

دو باب نخستین کلیله و دمنه را از آغاز کتاب حذف کرده و طبعاً چون از روی کلیله و دمنه تلخیص می کرده مقدمه حسین واعظ و حکایات اضافی او را نیز نیاورده است. اما در پایان کتاب خلاصه یکی از ابواب کلیله و دمنه که در کتاب ابوالمعالی نیست - یعنی باب الحمامة والثعلب ومالك العزین - را آورده است.

کتاب دارای پانزده باب و یک خاتمه به شرح ذیل است :

باب اول - در احوال شیروگاو

« دوم - در تجسس از حال دمنه و عاقبت امر او

« سوم - در احوال کبوتر

« چهارم - « « زاغ و بوم

« پنجم - « « بوزینه و سنکپشت

« ششم - « « زاهد و راسو

« هفتم - « « موش و کر به

« هشتم - « « قبره و پادشاه

« نهم - « « شیروشغال

« دهم - « « شیرو تیر انداز

« یازدهم - « « زاهد و مهمان

« دوازدهم - « « پادشاه هند و ایران دخت و وزیر او

« سیزدهم - « « سیاح و پیرو بوزینه و مار

« چهاردهم - « « شاهزاده و دوستان او

« پانزدهم - « « کبوتر و مرغ حزین

چنانکه ذکر شد باب اخیر در کلیله و دمنه ابوالمعالی و نسخ کلیله عربی

که از روی نسخه سیلوستر دوساسی به طبع رسیده است وجود ندارد. خاتمه

کتاب نیز خلاصه بی از ترجمه مقدمه بهنود بن سحوان بر کلیله و دمنه عربی است

که در کلیله و دمنه تحت عنوان باب پیل و چکاو آمده است و در فصول گذشته

به تفصیل از آن گفتگو شده است.

مؤلف در پایان کتاب اعلام داشته است که حکایت حجام متعلق به باب

اول چون از لحاظ اخلاقی مناسب نبود از کتاب حذف شده است.

این کتاب به قطع رقعی و طبع سنگی در دو بست صحیفه در طهران به

اهتمام کتابخانه علمیه مصدق بطبع رسیده و نگارنده چاپ دوم آنرا که مورخ

سال ۱۳۳۱ هجری قمریست دیده‌ام .

همین مؤلف مرزبان نامه را نیز به همین نهج تلخیص و تهذیب کرده و بنام جلد دوم اخلاق اساسی به طبع رسانیده است .

۹- گلشن آرا

میرزا عبدالوهاب ایران پور مدیر روزنامه اختر مسمود طبع اصفهان که در شعر گلشن تخلص می‌کند نیز، بیست و دو سال رنج برده و انوار سهیلی را به نظم در آورده و در عصر و زمان اعلیحضرت رضاشاه پهلوی آنرا با انجام رسانیده و بدین پادشاه تقدیم داشته است .

این نسخه دارای تقریباً ۱۷۷۰ بیت می‌باشد و بسال ۱۳۴۷ قمری تألیف آن بیابان آمده است. نسخه خطی این کتاب بخط شکسته نستعلیق و به خامه مؤلف و ناظم اکنون در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۱۱۶۸ مضبوط است و ذکر آن در جلد سوم فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس شورای ملی تألیف آقای ابن یوسف شیرازی (س ۶۳۰-۶۳۱) آمده است .

گلشن آرا در بحر حقیف سالم مخبون مقطوع سروده شده و بسا این بیت آغاز می‌شود :

ای خداوندگار بیحد و چون از قیاس و گمان و وهم برون

برای باز نمودن طرز شعر و فکر شاعر این چند بیت که مشتمل بر اطلاعاتی از خانواده سراینده نیز می‌باشد از صفحه ۱۰ نسخه او نقل می‌شود :

من که در خطه صفاها نم

اشتری اصل و مالکی حسیم

به ذبیر خزاعیم ای‌در

پدری زین و مادری زانم

کی تهی دست من زسیم و ز رست

گوهرم پاک و هم گهر بام

نیز از شعر هم گهر ریزم

در ز کانم بروی باز بود

چه غم از خصم بد ز من راند

گوهری قیمت مرا داند . . .

۱۰- شکرستان یا منظومه انوار سهیلی

باردیگر از سال ۱۳۲۰ شمسی بیعد سراینده بی انوار سهیلی را به رشته

نظم کشید. این شاعر «خسر و دارائی فرز ندمر حوم خسرو بن خلیل الله بن عبدالله میرزای دارا پسر فتحعلیشاه قاجارست و چون مادر او نیز بانو رحساره دختر عبدالحمید میرزا ابن داراست از دو طرف نسب به خاقان می‌رسانند. در سوم شعبان ۱۳۱۰ هجری قمری پنج ماه بعد از فوت پدر در قریه بنارود طارم علیا متولد شده و چون کفالت عاتله بعهده عمویش . . . که از اساتید شعرا و ممدوح مرحوم ادیب الممالک بود محول شده بود عهد صباوت را . . . با استفاده از معلم مخصوص و تربیت عالی گذرانید»^۱

شاعر این منظومه را به خواهش حاج میرزا ابی عبدالله زنجانی که از اجله فضلا و علمای عصر بود طی سه سال و نیم سروده است.

مثنوی شکرستان در بحر هزج مسدس مقصور سروده شده است. برای بدست دادن نمونه‌یی ازین منظومه، قسمتی از آغاز کتاب ذیل نقل می‌شود:

همانا از کنوز باستانی	به دست افتاده این گنج معانی
چنین سفتست دانای سخن سنج	به نوك خامه گوهرهای این گنج
شهی فرزانه اندر خاک چین بود	که مهر از آستانش ریزه چین بود
به چرخ سروری تابنده ماهی	فلک در گاهی و کیوان کلامی
مگر از فرقه نیک اخترى بود	چو خور بر اخترانش بر تری بود
زدادش بوم و بر گردیده آباد	بلی بوم و بر آبادست از داد
هنرمندان دانایش به ایوان	چو چنبرهای روشن گرد کیوان
همایون بود مردمرا چوزو کام	ز شاهانش همایون فال شد نام
وزیری داشت چون خود سر بلندی	دل آگاه و هژیر و ارجمندی
ز انواع رموز دانش آگاه	خدارا بنده وشه را نکو خواه
رعیت پرور و چاکر نوازی	ستم بنیان کن و دشمن گذاری
وزیر ارخوش سگال و نیکخواهست	سمند بخت زیران شاهست
خجسته رای بودش نام نامی	خجسته رای مرد آمد گرامی ^۲

این منظومه در سال ۱۳۲۶ هجری شمسی در طهران - شرکت چاپخانه فردوسی طبع شده و انتشار یافته است.

۱ - شکرستان طبع طهران - ۱۳۲۶ هجری شمسی - مقدمه - ص ب .

۲ - شکرستان - ص ۱۲

آقای جهانبخش جمهوری نیز یکبار کلیله و دمنه را به نظم فارسی در آورده و تحت عنوان رای و برهمن یا کلیله و دمنه منظوم بسال ۱۳۲۳ هجری شمسی در طهران در ۳۸۶ صحیفه انتشار داده اند.

کلیله و دمنه منظوم ایشان با این ابیات آغاز می شود :

به نسام نامی یزدان بیچون کتابم را نمایم باز اکنون
خداوندی که بی مثل و قرینست همه در آسمان و در زمینست
به يك كن نیست‌ها را هست کرده نگون والا و بالا بست کرده
زمین و آسمان را آفریده ز نیکو نیکتر را خلق کرده
نهاده کوکبان در آسمانها ز حد بیش اختران و کهکشانبها
و با این بیت پایان می یابد:

جهان مئی بساد همواره بکامت دهد زینت جهان را ذکر نامت
و نیز در سال ۱۳۲۲ هجری شمسی آقای علی اویسی کلیله و دمنه و انوار سهیلی را درهم آمیخته و به انشاء امروز نگاشته و به حکایاتها عنوان تازه داده و این مخلوط را بنام «کلیله و دمنه جنید» کسوت طبع پوشانیده است.



اینجا بی مناسبت نیست از کتابی بنام شرح اشعار و امثال کلیله و دمنه تألیف فضل الله بن عثمان بن محمد الاسفزاری نیز گفتگوشود. این کتاب به شخصی بنام علی المستوفی که مؤلف او را «افتخار خوارزم و خراسان» می خواند پرداخته شده و مؤلف در سبب تألیف کتاب چنین می نویسد:

محرر این کلمات و مترجم این ابیات فضل الله بن عثمان بن محمد الاسفزاری و فقه الله لتحصیل مایبتغیه و تیسیر مایرتجیه می گوید که در اثنای تحصیل نحو و ادب و بتبع کلام عرب بر قضیت آنک طبع آدمی از ملازمت يك شیوه ملالت گیرد و حدت خاطر از مداومت يك نوع کلالت پذیرد گاه گاه به مطالعت اشعار و رسایل پارسی تفرج و تنزه می جستم و به حکایاتی که به الفاظ مہذب و اشعار مستعذب پرداخته اند استراحت و راحت می طلبیدم تا مطالعت کلیله اتفاق افتاد و طبع را بر مواظبت و مطالعت آن انسی تمام پیدا گشت و سودایی در سواد سویدای دل رخت بنهاد که کاشکی خود را بر فتراک دولت این کتاب بندم و مغالیت مشکلات آنرا به مفاتیح بیان بگشایم، چه هر که در جوار عطار باشد

از نفعات و روایح عطر و عبیر شمه‌یی به مشام او رسد و هر که دست در فترک صاحب دولتی زند از نهال اقبال او ثمره‌یی یابد. اما اندیشه من صنف فقداستهدف بر خاطر می‌گشت و دواعی لایزال المرء فی فسحة من امره مالم یقل شعراً اولم یؤلف کتاباً الف مانع می‌آمد تا در میان این تفکر و اثنای این تدبیر دوستان و بزرگان که امتثال مثال ایشان بردل فرض عین بود و انقیاد او امر و نواهی ایشان در ذمت همت عین فرض، فرمودند که کتاب کلیله بغایت خوبست و تصنیفی سخت پسندیده و خزینة اسرار حکمت و مجمع امثال و موعظتست و بدین لباس که صاحب اجل نظام الملک ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید کساء الله ثوب غفرانه در روی پوشانید و آنرا به اخبار و آیات و آثار محلی و مزین گردانید و جمال و طراوتی و زینت و زیبایی یافت که محبوب و مطلوب علمای عالم و فضیلا گیتی شد و در شرق و غرب با صبا هم‌تک و با آفتاب هم‌عنان گشت لیکن فواید این کتاب جز خواص و منتهیان را نافع نمی‌آید و عوام و اوساط طلبه علم و مبتدیان از آن منافع محروم و از آن فواید بی‌نصیب‌اند. اگر اخبار و اشعار آنرا ترجمه کنی و همت در شرح آن بندی و عقده مشکلات آنرا به نامل بیان بگشایی، عواید و فواید آن همگنان را شامل گردد و رغبت و همت خاص و عام در مطالعه آن زیادت شود. به حکم فرمان ایشان که المأمور معذور در ترجمه آیات کلیله خوض پیوستی و در شرح آن شروع کردن لازم شد و چون این بضاعت را خریداری می‌بایست تا بدان استظهار و قوت آنرا در بازار این صناعت رواجی دادمی و وسیلتی می‌بایست تا بدان استاخی این مسوده را به منزله قبول برسانیدمی بعد از تأمل و امان نظر در بیجاچه را به طراز القاب کریمی که مر بی اصحاب ۳۲ افضل و خریدار ارباب هنرست یعنی اجل اعز مقبل مفضل محسن ریب الدولة والدین، بهاء الاسلام والمسلمین، اختیار الملوك والسلاطین مجدالدوله شرف الکفاة افتخار خوارزم و خراسان علی المستوفی ادام الله اقباله و زاد افضاله مطرز و معلم گردانیدم... چون این عزیزت به تلقین اقبال و هدایت دولت به امضا پیوست جزو نخستین از این مسوده را بر ناقدان سخن و مردان هنر که استادان ۳ الف او مخدومان منند عرضه داشتم و با ایشان درین معنی مشاورت نمودم و نص و شاور هم فی الامر را کار بستم چه هر که به استیجاد خود کاری کند و به طلب استرشاد

اجتهاد ننماید به نجاج اغراض وامانی نرسد و عواقب آن به ندامت و ملالت کشد. **لاصواب مع ترك المشورة** از آنجا که لطف بی غایت و کرم بی نهایت ایشان بود آن را به قبول اقبال خود مشرف و مکرم گردانیدند و اجازت دادند تا به دل منشرح و امل منفسح روی به شرح ایبات کليلة آورم و به تصحیح و اصلاح آن کوشیدم چه در نسخها تفاوتی فاحش و تصحیفاتی ظاهر که نساخان نه از سر بصارت و اتفاق یا از روی غفلت و نسیان نوشته بودند افتاده بود و بیشتر ایبات را در اشعار معروف و دوواوین مشهور یافتیم چون سبعیات و حماسه و دیوان منتبئی و بحتری - و تمامی نام هر یک در زیر آن ثبت کردم و به قدر طاقت و حسب استطاعت در تلمیح و تنقیح آن معانی کوشیدم و لاشه عبارت خود را در میدان بلاغت باشه سواران براعت همعنان گردانیدم **فاستنت الفصل حتی القرعی** و اگر در عبارت و استعارات تکلفی و تنوقی نرفته است معذور دارند و **العذر عند کرام الناس** مقبول که این عروس نه از آنهاست که تا خویشتن به هر هفت نیاراید دروی بتوان نگر نیست ، بل که این از آنهاست که تا به ده رنگ بر نیاید ، دروی نظری نتوان کرد. امید چنانست که به نظر اقبال اجل اعز اخص محترم **زیب الدولة والسیدین** ادام الله اقباله در محل قبول و موضع ارتضا افتد. ایزد تعالی قدر او را از ترازل زوال نگاه دارد و دست نواب و حوادث از دامن دولت و پیرامن رفعت او کوتاه، بحرمة محمد و آله ... تاریخ تألیف کتاب در نسخه خطی نفیسی که در کتابخانه مجلس شواری ملی به شماره ۱۸۸۰ محفوظ است ، تصریح نشده و کاتب آن ، در پایان رساله تاریخ کتابت را نیز به وضعی مبهم و بدین صورت نگاشته است :

تمت الکتابة بحمد الله الشدید الحول صاحب العزة والطول علی ید العبد المذنب الخاطی الضعیف الراجی رحمة ربه اللطیف محمد بن محمد بن محمود الملقب بجلال النسفی فی الثانی والعشرین من شهر الله الاصلم ۵۲ رجب سنه تسع و سعمائه اللهم اصلح احواله وحقق فی الدارین آماله .

اما پس ازین رساله ، رساله دیگری به خط همان کاتب هست که تاریخ تحریر آن چنین است :

اتفق الفراغ من کتابته لمحمد بن محمد بن محمود المدعو بجلال النسفی من یوم الجمعة التاسع والعشرون من صفر سنه اربع و سبعمائه ...

و شخصی در ذیل تاریخ رساله شرح اشعار و امثال کلیله و دمنه نوشته است :
« تاریخ تحریر رساله ما بعد اوراق را که به همین خط است اربع و
سبعه ماه ضبط کرده و این تاریخ شاید تسع و تسعین و ستمائه باشد . »
در هر حال ، آنچه مسلم است اینکه تاریخ کتابت این نسخه از آغاز قرن
هشتم قرونوتر نیست .

در کتابخانه های بزرگ دنیا نسخ خطی گرانمایی ازین کتاب یافت
می شود . در فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی پاریس تألیف ادگار
بلوشه ، ذیل شماره ۲۰۳۴ نسخه یی ازین کتاب به شرح ذیل معرفی شده است :
شرح ایات کلیله و دمنه ، تألیف امام فضل الله بن عثمان بن محمد الاسفراینی
- به خط محمد بن الحاجی ملقب به حمید المعلفی البخاری که در یکی از
روزهای دهه آخر ماه شوال سال ۶۷۶ هجری قمری (۱۶ تا ۲۵ مارس ۱۲۷۸
میلادی) پایان یافته است .

در فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا تألیف ریونیز ،
نسخه دیگری ازین کتاب مورخ رجب سال ۶۲۶ هجری قمری معرفی شده
است . ریونام مؤلف را فضل الله بن عثمان بن محمد الاسفزاری ذکر می کند این
نسخه به شماره Add. 5965 در کتابخانه مذکور ضبط است .

نسخه دیگری از همین کتاب در کتابخانه لندن گرامر وجود دارد که
بارون روزن در فهرست خود آنرا ذیل شماره ۱۰۳ ذکر کرده و تاریخ تحریر آن
سال ۸۸۳ هجری قمری است .

دانشمند گرامی آقای مجتبی مینوی در شماره هشتم سال دهم مجله یغما
(آبان ماه ۱۳۳۶) مقاله یی نوشته و برای نخستین بار کتابی از مأمون خلیفه
عباسی را که تا کنون مجهول بوده است ، معرفی کرده اند . عنوان این
رساله «عیون کتاب کلیله و دمنه و اغراضه ممالخصه المأمون» است .
این کتاب توسط آقای مینوی در خطا به یی که در بیست چهارمین کنگره
بین المللی مستشرقین قرأت کردند ، معرفی شد .

« نسخه این رساله در جزء مجموعه ایست از رسایل و اشعار عربی که به
شماره ۳۵۴۲ در کتابخانه اسماعقندی در استانبول محفوظ است و در این مجموعه

E. Blochet Catalogue des manuscrits Persans, Tome IV, p.

قریب ۵۵ قسمت ممتاز تحت عنوان مستقل تشخیص می توان داد ... دو رساله از جمله مندرجات مجموعه، از نسخ یگانه است، یکی ... همین عیون کتاب کليلة و دمنه و اغراضه مما لخصه المأمون که عبارت باشد از حکم و مواعظ و نتایج اخلاقی و مقاصد کليلة و دمنه. در اینکه مراد از المأمون همان مأمون پسر هارون الرشید خلیفه عباسی است شکمی نباید باشد و حاجت به استدلال نیست؛ آنچه بالخصوص باید خاطر نشان کرد اینست که شاید همین مبادرت مأمون به تلخیص کليلة و استخراج مواعظ و حکم آن باعث شده است که در برخی از کتب قید کرده اند که کتاب کليلة و دمنه را از پهلوی به عربی ابن المقفع بامر مأمون ترجمه کرد (که قطعاً خبر نادرستی است)، و حتی نسخه بی از کليلة و دمنه ابن مقفع در همین شهر مونیخ محفوظ است که بر اول آن نوشته: معار به المأمون. مؤلفین شاید اصلاً مطلع بوده اند که مأمون خلیفه کاری درباره کليلة و دمنه کرده است، ضمناً شکمی هم نداشته اند که ترجمه کليلة را ابن المقفع کرده بوده است، این طور نتیجه گرفته اند که پس بر حسب امر مأمون بود که این ترجمه ساخته شد ... «اما مأمون در بند قصه های کليلة و دمنه نبوده است و فقط بساحکمت و اندرزی که از آن قصص بدست می آید کار داشته است. بنا بر این قصه بی در این تلخیص یافت نمی شود الا آن حکایات کوتاهی که جنبه تمثیل دارد و در ضمن اصول اخلاقی گنجدیده است.

«ازین گذشته مأمون در ترتیب و تدوین پندها و حکمتها متابعت ترتیب اصل کتاب را نیز نکرده است، بلکه آنها را بر حسب موضوع مرتب ساخته، یعنی ابتدا تفکرات راجع به عاریتی بودن زندگانی دنیائی و فانی بودن این وجود جسمانی را در پی یکدیگر آورده است و سپس آراء راجع به وظایف و دانسنیهای سلطان (یعنی حکومت و اولیای امور) را آورده، و بعد از آن آنچه را که برای وزراء و اصحاب سلطان دانستن آن لازمست، و قس علی هذا. و این اسلوب ترتیب افکار و آراء خود مددی به شناساندن انتخاب کننده آنها می کند که آنچه در فکر او اولی و اهم مقاصد بوده است و ظایف پادشاهی و معرفت قواعد حکومت بوده است.

«افتتاح کليلة و دمنه که از انشای ابن المقفع است گوئیم خاطر مأمون را جلب نکرده، زیرا که از آن جمله یا عبارتی اقتباس نموده است. می توان احتمال هم داد که در نسخه بی که بدست او بوده است دیباچه

طولانی منسوب به ابن المقفع وجود نداشته . و لیکن نمی توان نیز گفتن که مأمون فقط با اندرزها و حکمت هائی کار داشته است که از هند آمده بوده است ، چونکه چندین عبارت از دیباچه منسوب به برزویه حکم برداشته اما يك چیز را مسلماً از مقدمه ابن المقفع یاد گرفته و پیروی کرده است و آن اینکه کلیده و دمنه را نباید از برای تفرج و به خاطر قصص یا تصاویر آن مطالعه کرد بلکه باید از آن بند و اندرز و موعظه و نصیحت و حکمت آموخت .

« میتوان فرض و تصور کرد که مأمون چندین ورق کاغذ مختلف از برای گفتارهای راجع به موضوعات گوناگون پیش خود گذاشته بوده است و درحینى که کتاب را مطالعه می کرده است ، بهر عبارت و مطلبی می رسیده است که با ذهن و خاطر او موافق می آمده و ثبت آن را لازم می شمرده است آن را در ورق مخصوص به آن موضوع قید می کرده سپس این اوراق را به صورت رساله یی در آورده است . »

مأمون کلام نویسنده کلیده و دمنه را که در موارد خاص و جزئی ایراد می شده است به حکمی کلی و حکمتی آموختنی تبدیل می کرده است و نمونه هایی ازین شیوه وی در مقاله آقای مینوی آورده شده است . خلاصه آنکه « مأمون رساله مستقلی در آداب و حکم که مستخرج از کتاب کلیده و دمنه ابن المقفع است تألیف کرده است . این رساله یازده صفحه و يك ثلث صفحه از نسخه را گرفته است و به خطی ریز و درهم باسطور نزدیک به یکدیگر نوشته شده است که اگر به قطع و شکل کلیده و دمنه چاپ شیخو طبع شود قریب به پنجاه صفحه خواهد شد و رساله ایست بسیار مهم از چند حیث : ما را به طرز تفکر و شیوه تعقل مأمون خلیفه واقف می سازد که در میان خلفای اسلامی بغداد حکیم و دوستدار حکمت بوده است ؛ مجموعه یی از حکم و موعظ و دستور- العملهای زندگی بدست ما می دهد که مستخرجست از کتاب کلیده و دمنه یی که نتیجه اختلاط و آمیزش افکار هندی و ایرانی و مانوی است در باب تکالیف انسان و آداب شاهی و قانون زندگی ؛ افزایش تازه ایست بر مجموعه های انباشته از مؤلفات مسلمین در رشته آداب و حکم ؛ و نسخه بسیار قدیمی است از کلیده و دمنه عربی (یعنی از قسمتی از عبارات آن) که برای مقابله و تصحیح متن از آن استفاده می توان کرد - قدیم ترین نسخه یی که تا کنون مکشوف گشته . »

و- ترجمه‌های ترکی کلیده و دمنه

کلیده و دمنه چندین بار به زبان ترکی ترجمه شده است. البته حق این بود که ترجمه ترکی این کتاب را در فصل مربوط به ترجمه کلیده و دمنه به زبانهای غیرفارسی و عربی ذکر می‌کردیم. اما ترجمه ترکی، از میان ترجمه‌ها دارای این امتیازست که شهرتی فوق‌العاده یافته و بیشتر ترجمه‌های زبانهای اروپایی از روی آن صورت گرفته است. بعلاوه نسخه‌ی از ترجمه ترکی که بسیار شهرت یافت نسخه‌ی است که از روی انوارسپیلی توسط علی بن صالح معروف به عالی واضح یا علی چلبی صورت گرفت و برای توضیح در باب این ترجمه، بحث قبلی درباره انوارسپیلی ضروری بنظر می‌رسید.

بهر حال، دائرة المعارف اسلام در باب ترجمه‌های مختلف کلیده و دمنه به زبان ترکی چنین می‌نویسد: «کتاب ابن مقفع از روی ترجمه نصرالله بن عبدالحمید دوباره به ترکی ترجمه شد: نخستین بار شخصی به نام مسعود آنرا بترکی عثمانی قدیم ترجمه کرد و بار دیگر کلیده و دمنه ابوالعالی توسط عمر بیگ شاهزاده آیدین (متوفی به سال ۷۴۸ هجری قمری مطابق ۱۳۴۷ میلادی) ترجمه شد و همین ترجمه توسط شاعری ناشناس به شعر در آمد و به سلطان مراد اول تقدیم شد. نصف این منظومه ترکی در یک نسخه خطی باقی مانده است.

«یک ترجمه دیگر نیز به نثر به زبان عثمانی جدید صورت گرفت که تاریخ

آن نمی‌بایست بیش از سال ۹۵۵ هجری قمری باشد.»

اما چنانکه ملاحظه می‌شود این ترجمه‌ها شهرتی نیافته است. ترجمه مشهور کلیده و دمنه به زبان ترکی، ترجمه‌ی است که به نام همایون نام معروفست.

حسین واعظ انوارسپیلی را در آغاز قرن دهم هجری نوشت. در نخستین نیمه همین قرن در زمان سلطنت سلطان سلیمان اول امپراتور عثمانی کتاب حسین توسط علی چلبی معلم مدرسه مراد دوم در آندرینوپل به زبان ترکی ترجمه شد. علی این ترجمه را به سلطان سلیمان تقدیم کرد و شاید به همین مناسبت آنرا همایون نامه نامید. گویند علی به پاداش این خدمت به قضاوت پروس منصوب شد و این شغلی یکی از مهمترین مشاغل دولتی امپراطوری عثمانی بود.

«نصورتی رود که علی برای این ترجمه رنج فراوان برده باشد زیرا در بیشتر موارد جمله‌های حسین واعظ را با همان هیأت در کتاب آورده است و نسخه ترکی کاملاً ترجمه تحت اللفظی انوارسپیلی است. بسیاری از اشعاری که مولانا حسین کتاب خود را بدان آراسته، عیناً در همایون نامه آمده است. در بسیاری موارد مترجم ترك آن شعرهای فارسی را که معنی آن برایش تاریک و نامفهوم بوده، حذف کرده و به جای آن اشعار ترکی گذاشته است. تغییراتی که علی چلبی در این کتاب داده و جرح و تعدیلهایی که کرده است به استثنای مواردی معدود - به خوبی ذوق و استعداد او را برای ترجمه کتاب مزبور نشان می‌دهد. برای درک صحیح همایون نامه باید زبانهای فارسی و عربی را به نیکو بی‌دانست و بالعکس؛ زبردست بودن در زبان ترکی برای خواندن آن لازم نیست.»

این کتاب چندین بار در بولاق و استانبول به طبع رسیده است.

«همایون نامه از نظر تکلف و تصنع و اغلاق از متین فارسی نیز گذشته بود و به همین سبب مفتی بحبی افندی و عثمان زاد که در سال ۱۱۳۹ هجری قمری در گذشت آنرا خلاصه کردند. علاوه بر این شخصی به نام فضل‌الله بن عیسی تاشکندی به دستور و تشویق محمد موسی بیگ - گویا با استفاده از همایون نامه - انوارسپیلی را به نثر ترکی شرقی جدید، یاروشنتر - بگوئیم به زبان تاشکند و فرغانه ترجمه کرد. میرزا هاشم خجندی نیز به دستور محمد موسی بیگ مذکور این نسخه را به خط خوش نوشت و در سال ۱۸۹۳ میلادی به طبع رسید.

۱ - Brisse

۲ - سیلوستر دوساسی : مقدمه کلیله و دمنه .

«متن ابن مقفع نیز از عربی توسط عبدالعلام فیض‌خان اوغلو به زبان ترکی غازی ترجمه شد و در غازان به سال ۱۸۸۹ میلادی در مطبعه دانشگاه به طبع رسید و در سال ۱۸۹۲ در چرکف تجدید طبع شد. این مترجم نیز مقدمه انوار سهیلی را بجای مقدمات ابن مقفع آورده است»^۱

چنانکه مذکور افتاد مشهورترین ترجمه ترکی کلیله همان همایون نامه است. همایون نامه به زبانهای مهم اروپایی ترجمه شد و به تصریح دائرة المعارف اسلام مشهورترین ترجمه‌های آن ترجمه فرانسه گالان^۲ است که کولت^۳ آنرا در سال ۱۷۲۴ میلادی پس از مرگ مترجم انتشار داد.

همایون نامه از طرف سلیمان اول به لوئی چهاردهم امپراتور مقتدر فرانسه اهدا شد و به دستور این پادشاه به زبان فرانسه ترجمه شد و لافونتن برای سرودن منظومه‌های خویش از آن بهره فراوان برد و به سبب همین اقتباس، نام همایون نامه و افسانه‌های بیدپای حکیم در ممالک اروپا بلند آوازه گشت.

ژان دولافونتن در مقدمه یکی از کتب افسانه خویش می نویسد: «من فقط برای حق شناسی می گویم که قسمتی از افسانه‌های خویش را مرهون بیدپای حکیم خردمند هندو هستم. مردم این کشور او را خیلی قدیمی تر و اصیل تر از اروپا می پندارند. اگر اروپا نیز خود در زیر نام لقمان حکیم پنهان نشده باشد»

علاوه بر ترجمه‌های فوق الذکر شاعری ترک زبان موسوم به لامعی آق- سرایی نیز کلیله و دمنه را به زبان ترکی به نظم آورده است.

۱- دائرة المعارف اسلام: کلیله و دمنه.

۲- Galland

۳- Gueulette

۴- Esope

۳- تقلید و اقتباس از کلیله و دمنه

در فصول گذشته قسمتی از ترجمه‌های مختلفی را که از کلیله و دمنه صورت گرفته بود نام بردیم. اما این کتاب از نظر نام و آوازه‌ی بی‌که در جهان بدست آورده بود، در دورانهای قدیم و جدید مورد تقلید و اقتباس نویسندگان و شعرای گوناگون قرار گرفت. پیش ازین در باب بعضی ازین تقلیدها مانند نعله و عفراتر سهل بن هارون دشت می‌شانی سخن گفته شده است. علاوه بر آن با استثنای حکایاتی که از کلیله و دمنه در الف ایلة و لیله راه یافته است کتاب ابن مقفع سه بار در ادبیات اسلامی مورد تقلید قرار گرفته است: یکبار ابن الهیباریه شاعر معروف و ناظم کلیله و دمنه کتابی بنام الصادح و الباغم به تقلید از کلیله و دمنه در سه باب سرود. این کتاب در سال ۱۲۹۷ هجری قمری در قاهره به طبع رسیده است. کتاب مزبور فقط تقلیدی از افسانه‌های حیوانات کلیله و دمنه بود، اما محمد بن عبدالله بن ظفر الصقلی (متوفی بسال ۵۶۵ یا ۵۶۸ هجری قمری) تصمیم گرفت یک «مرآة الملوك» به سیاق کلیله و دمنه تألیف کند و در نتیجه کتاب سلوان المطاع را در سال ۵۴۵ هجری قمری نگاشت و سپس در سال ۵۵۴ تصرفاتی در آن کرد و آنرا به قائم صقلیه (سیسیل) ابو عبدالله محمد القرشی تقدیم داشت. این کتاب یکبار در سال ۱۲۷۸ هجری قمری به طبع رسیده و بار دیگر در سال ۱۲۷۹ در تونس و در ۱۳۰۰ در بیروت طبع شده و توسط شخصی بنام قراخلیل زاد (متوفی بسال ۱۱۶۸ هجری قمری) در استانبول به ترکی ترجمه شده و سپس توسط ا-اماری^۱ تحت عنوان:

Salwan at - mota ossiann conforti politici di Ibn
Zefer arabò siciliano de XII secolo.

به زبان ایتالیایی ترجمه شد و در سال ۱۸۵۲ میلادی نیز به زبان انگلیسی برگشت.

هیتوپادسا نیز در دوران فرمانروایی اکبر شاه، بوسیله شخصی بنام تاج الدین تحت عنوان مفرح القلوب به پارسی ترجمه شد و یکی از نویسندگان نامدار هندوستان موسوم به میر بهادر علی حسینی در سال ۱۲۱۷ هجری قمری مفرح القلوب را به زبان مادری خویش برگردانید (رك: گراسن دو تاسی - تاریخ ادبیات هند) این متن هندی نیز تحت نام اخلاق هندی به طبع رسیده است. یکی از بزرگترین و مشهورترین کتبی که به تقلید از کلیله و دمنه نگاشته شده، کتاب مرزبان نامه است.

مرزبان نامه «کتابی است مشتمل بر حکایات و تمثیلات و افسانه‌های حکمت آمیز که به طرز و اسلوب کلیله و دمنه از السنه و حوش و طیور و دیو و پری فراهم آورده اند. ظاهراً اصل این کتاب در اواخر قرن چهارم هجری به لجه قدیم طبرستانی درمازندان تألیف شده و وضع آن، نسبت به اصفهید مرزبان بن رستم بن شروین پریم از ملوک طبرستان از آل باوند که سلسله معروفی است در تاریخ آن مملکت... احتمال قوی می رود که واضع کتاب پسر پادشاهی... از ملوک طبرستان یعنی رستم بن شهریار بن شروین بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن شروین بن سرخاب بن مهر مردان بن مهربان بن باو (جد ملوک باوند) بن شاپور بن کیوس بن قباد باشد و کیوس برادر نو شروان عادل است و دلیل بر صحت این دعوی و قوت این احتمال آنست که عنصر المعالی کیکاووس مصنف قابوسنامه که از نوادگان دختری مرزبان است صریح گوید که سیزدهم پور مرزبان کیکاووس (کیوس) بن قباد است...

«مرزبان نامه همچنان به زبان طبری قدیم تا مدت دو قرن معمول و منتشر بوده است. تا آنکه در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری تقریباً در یک عصر و زمان به فاصله ده یا بیست سال کما بیش دو مرتبه مرزبان نامه را از زبان طبری قدیم به زبان پارسی معمول عصر مجلی به اشعار و امثال عرب در آوردند بدون این که هیچ یک ازین دو مصاحح جدید اطلاعی از اصلاح دیگری داشته باشد.

«ابتدا در سنه ۵۹۸ در سلطنت ابوالفتح رکن‌الدین سلیمان‌نشاہ بن قلیچ ارسلان بن محمود بن قلیچ ارسلان بن سلیمان بن قتلش بن سلجوق از ملوک سلجوقیة روم که از سنه ۵۸۸-۶۰۰ سلطنت نمود یکی از فضلاء آن ناحیه محمد بن غازی الملطیوی از اهل ملطیه که ابتدا دبیر سپس وزیر سلیمان‌نشاہ مذکور گردید مرزبان‌نامه را اصلاح و انشا نموده و آنرا به روضة العقول موسوم گردانیده است. ازین کتاب آنچه علی‌العجله در نظرست دو نسخه موجودست. یک نسخه در کتابخانه لیدن از بلاد هلند و یک نسخه در کتابخانه ملی پاریس ...»

«... تقریباً ده‌الی بیست سال بعد از تألیف روضة العقول یکی از فضلاء عراق موسوم به سعدالدین الوراوینی بدون اینکه هیچگونه اطلاعی از اصلاح سابق مرزبان‌نامه داشته باشد ثانیاً آن کتاب را از اصل زبان طبری قدیم به زبان متعارفی عراق معمول عمر خود مزین به اشعار و امثال فارسی و عربی در آورد ...»

از شرح حال و ترجمه حیات سعدالدین الوراوینی هیچگونه اطلاعی به دست نداریم و از قراری که از مقدمه و خاتمه کتاب استنباط می‌شود وی از مخصوصان و ملازمان خواجه ابوالقاسم ربیع‌الدین هارون بن علی بن ظفر دستان و وزیر اتابک ازبک بن محمد بن ایلم‌گوز اتابکان آذربایجان که از سنه ۶۰۷-۶۲۲ در آذربایجان و اران سلطنت نموده، بوده است و این کتاب را به نام او موشع نموده ... «... روضة العقول با مرزبان‌نامه در عدد ابواب و ترتیب حکایات و زیاده و نقصان اختلاف بسیار دارد و بسیار حکایات است که در روضة العقول موجودست و از مرزبان‌نامه مفقود و روضة العقول از حیث کتابت اقلاد و برابر مرزبان‌نامه می‌باشد و منقسم است به یازده باب ...»^۱

کتاب وراوینی توسط شخص مجهولی به ترکی عثمانی ترجمه شده و یک نسخه از آن در کتابخانه برلین موجودست. این ترجمه ترکی نیز بوسیله شخص ناشناسی به عربی ترجمه شده است ...»^۲

۱- مرزبان‌نامه - طبع طهران - ۱۳۱۰ هجری شمسی - مقدمه مرحوم علامه

قزوینی تا س: بیج

۲- دائرة المعارف اسلام: کلیله و دمنه

علاوه بر این «يك نسخه عربی از مرزبان نامه یا بعبارة اخری اختصاری از آن در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است و مترجم آن چنانکه از آخر کتاب بر می آید شخصی است موسوم به شیخ شهاب الدین و محتمل است که مراد شهاب الدین احمد بن محمد بن عربشاه معروف متوفی در سنه ۸۵۴ مؤلف کتاب فاکهة الخلفاء و مفاهة الظرفاء و کتاب عجایب المقدور فی نوائب تیمور باشد و مؤید این احتمال آنست که دیباچه این مرزبان نامه عربی از زبان ترکی ترجمه شده است .

«... و از قراین واضح است که ترجمه ترکی مرزبان نامه که اساس این ترجمه عربی است مترجم از همین متن حاضر یعنی انشاء سعد الدین الوراوینی است نه از روضه العقول، زیرا که غالب اشعار و امثال عرب که سعدور اوینی در کتاب ایراد نموده بعینها در متن عربی نیز مذکور است و نیز متن عربی در ترتیب حکایات و مقدار و عدد آن تقریباً عین متن سعدور اوینی است، و این ترجمه عربی در سنه ۱۲۷۷ هجری در قاهره در مطبعة حجری در کمال زشتی و رکاکت به طبع رسیده است.»^۱

«... همین مؤلف بار دیگر نیز این کتاب را تنقیح کرده در آن دست برد و در کتاب فاکهة الخلفاء و مفاهة الظرفاء خویشتن آورد و بدان حکایاتی تازه افزود. این نسخه که به ترکی عثمانی ترجمه شده بود بوسیله دهمین و آخرین فصل خویشتن از کتاب وراوینی و همچنین از روضه العقول تشخیص داده می شد. عنوان این فصل عبارت بود از: در بیان زیادی عمر و زیستن بادوست و دشمن. نسخه مزبور بوسیله مترجمی ناشناس برای شخصی بنام سلیمان بیک به زبان ترکی غازانی ترجمه شده و در غازان سال ۱۸۶۴ میلادی تحت عنوان: «دستور فی حکایة پادشاهی» به طبع رسیده است.»^۲



چنانکه در پایان گفتار گذشته مذکور افتاد، ژان دولافونتن افسانه سرای معروف فرانسوی طبق گفته صریح خویشتن از افسانه های بید پای حکیم استفادة

۱- مرزبان نامه- طبع طهران: مقدمه

۲- دائرة المعارف اسلام: کلیله و دمنه

فراوان کرده است. اینک فهرستی از حکایاتی که لافوتتن از همایون نامه
- یا بهتر بگوییم انوار سهیلی - اقتباس کرده است ذیلا می آوریم :

- ۱- افسانه بانزدهم از کتاب دوم داستان خرس دروباه
- ۲- « اول « « سوم « مرد و خروپرش
- ۳- « بیستم « « پنجم « خرس و دورفیق
- ۴- « بیست و یکم « « « خردربوست شیر
- ۵- « دهم « « ششم « سنگپشت و خرگوش
- ۶- « « « هفتم « شیرفروش و سبوی شیر
- ۷- « « « هشتم « خرس و باغبان
- ۸- « بیست و دوم « « « موش و گربه (باب السنور والجرذ)
- ۹- « بیست و هفتم « « « گرگک طمعکار
- ۱۰- « دوم « « نهم « دو کبوتر (بازنده و نوازنده)
- ۱۱- « هفتم « « « موشی که بشکل دختری زیبا درآمد
- ۱۲- « بانزدهم « « « بازرگان و دزد
- ۱۳- « سوم « « دهم « سنگپشت و دوط
- ۱۴- « چهارم « « « ماهیخوار و خرچنگ
- ۱۵- « نهم « « « سگک گوش بریده
- ۱۶- « چهاردهم « « « دو مسافر (سالم و غانم)
- ۱۷- « شانزدهم « « « شاهزاده و یاران (باب ابن الملك واصحابه)
- ۱۸- « هشتم « « « پیرمردی که دزخت می نشاند
- ۱۹- « بانزدهم « « « دوازدهم « کلاغ و غزال و سنگپشت و موش (باب الحیامة الطوقه)

البته فهرست مذکور کاملا دقیق نیست و ممکنست هنگام استقصا، درین دو کتاب

مواردی دیگر نیز به نظر رسد.

۴- ابواب ترجمه نشئه کلیله و دمنه

الف- باب الحمامة والشعاب ومالك الحزين

ب - باب ملك الجردان ووزرائه

بارون سیلوسترز و ساسی در مقدمه کلیله و دمنه خویش از دو باب اضافی کلیله و دمنه یکی بنام باب الحمامة والشعاب ومالك الحزين و دیگری بنام باب ملك الجردان و وزرائه سخن می گوید . حاصل گفتار وی اینست که چون این دو باب در اکثر نسخ خطی کلیله و دمنه نیست و اصیل بودن آنها مورد تردید است ، ازین جهت در متن عربی کتاب به طبع نرسید و از الحاق آن به کلیله و دمنه صرف نظر شد .

مستشرق مزبور ضمن مقدمه مفصلی که به زبان فرانسه بر کلیله و دمنه نگاشته است خلاصه یی ازین دو باب را بدست می دهد . پس از دو ساسی تمام چاپهای کلیله و دمنه عربی که از روی نسخه وی صورت گرفت ، ازین دو باب عاری بود .

هنگامی که ترجمه سریانی قدیم کلیله و دمنه بدست آمد ، یکی ازین دو باب (باب ملك الجردان و وزرائه که نسبة مفصل تر و جالب تر است) در آن دیده شد و بدین ترتیب تردیدی که در باب مجعول بودن این باب وجود داشت از میان رفت و به اثبات رسید که این باب در ترجمه پهلوی نیز وجود داشته است . ازین نظر مستشرق علامه فقید تشو دورنلد که ابواب دو گانه مزبور را از روی نسخ خطی موجود تصحیح کرد و با ترجمه آلمانی آن به طبع رسانید . پس از انتشار این دو باب لوئیس شیخو ناشر قدیمترین نسخه خطی تاریخ دار کلیله و دمنه عربی - با آنکه این دو باب در نسخه اصیلش وجود نداشت - آنها را با تصحیح نلد که در پایان کتاب خویش به عنوان ملحقات چاپ کرد .

ظاهراً این دو باب در نسخه مأخذ ابوالمعالی نصرالله بن عبد الحمید
 نیز وجود نداشته و به همین سبب تا کنون به فارسی ترجمه نشده است ، لذا نگارنده
 به منظور مزید فایده این دو باب را به زبان فارسی ترجمه کرد و برای آنکه
 نسبت به بقیت ابواب کلیده و دمنه ناجور و بیگانه ننماید و با آن یکسان و
 یکنواخت باشد ، کوشید تا انشاء آن حتی المقدور و تا آنجا که بضاعت ناچیزش
 اجازه می داد به انشاء کلیده و دمنه نزدیک باشد و لغات و ترکیبات و تعبیرات
 و اصطلاحات کلیده و دمنه در آن بکار برده شود .
 درین ترجمه کوشش فراوان شده است که هرگز معنی فوت نشود و
 فدای لفظ نگردد و لفظی از اصل عربی مهمل نماند . فقط بعض موارد در ترجمه
 جمله ها به منظور نزدیک شدن عبارات به سبک ابوالمعالی اطنابی غیرمعمل رفته
 است و به یقین اطناب و اسهاب در ترجمه این دو باب بیش از آنچه ابوالمعالی
 بدان پرداخته است نیست . ضمناً در ترجمه آن نظر مترجم بیشتر به ترجمه
 ابواب ابتدائی دو گانه کلیده و دمنه که به قلم شیوای ابوالمعالی هر چه موجز تر
 پرداخته آمده بود ، معطوف بوده است و به همین سبب ترجمه به امثال و آیات
 و اخبار و اشعار عربی و فارسی ترصیع و تزیین نگردیده است ، اینک ترجمه
 ابواب مذکور :

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

الف - باب الحمامة و الثعلب و مالك الحزين

و این باب داستان کسی است که دیگران را رای صواب و تدبیر درست بیاموزد و خود از بکار بستن آن عاجز ماند .

رای هند بر همین را گفت این مثل بشنودم ، اکنون بیان کن از جهت من مثل کسی که بر دیگران رای و تدبیر عرضه کند و خود از عمل کردن بدان ناتوان آید .

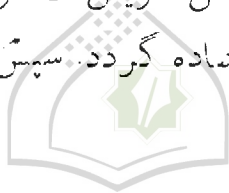
بر همین گفت اینگونه خلائق در جهان بسیارند و مثل آنان داستان کبوتر و روباه و بوتیمار است ، رای پرسید چگونه بوده است آن حکایت؟ بر همین گفت آورده اند که کبوتری بر بالای نخلی عظیم که بیخ آن به قعر نری رفته و شاخ آن از اوج نریا بر گذشته بود مسکن گزید و از جهت بلندی آن درخت بانحمل رنجی دراز لانه خویش بر بالای آن بساخت و چون از این کار پیرداخت در آشیان بیضه نهاد و بر آن بخفت . چون بیضه بشکست و بچگان پدید آمدند روباهی مکار که ازین ماجرا خبر یافته بود و موعده پای گرفتن و بحرکت آمدن کبوتر بچگان می دانست هر بار بیای آن درخت آمدی و بانگ برداشتی و کبوتر را از صعود بر درخت بترسانیدی ، کبوتر را هر اسی و هیبتی در دل پدید آمدی و فرزند دلیند نزد روباه افکندی .

روزی که کبوتر را دو بچه در سیده بود بوتیماری بیامد و بر نخل

بنشست و کبوتر را غمناک یافت ، ویرا گفت چونست که ترا ملول و افسزده می بینم؟ کبوتر صورت حال باز راند و گفت روباهی بد گوهر و مکار قصد بچگان من کرده است و هر گاه که مرا فرزندان دررسند بیای درخت آید و بانگ بردارد و مرا بترساند و من از صیحه او هر اسان شوم و پاره جگر و قره عین نزدی افکنم . بوتیمار گفت دل مشغول مدار که من ترا از این بلا برهانم ، چون این بار روباه بیاید و ترابه بر آمدن بر نخل و عید دهد ویرا بگویی که من میوه دل خویش نزد تو ظالم غدار نیفکنم ، تونیز اگر توانی بر این بالاشو و چون به خان و مان من دست یافتی و فرزندان مرا بخوردی پیر و از آیم و نفس خویش از بلای تو برهانم .

بوتیمار کبوتر را این حیلت بیاموخت و خود پیرید و بر کنار جویباری فرود آمد . روباه در وقت معهود روی به نخل آورد و در زیر درخت بایستاد و به شیوه ماضی بانگی بلند بکرد . کبوتر بد انسان که از بوتیمار آموخته بود وی را جواب گفت . روباه روی بدو آورد و پرسید این سخن از که آموختی که چنین جواب درشت با قوت نه بابت تست . کبوتر گفت مرا این سخن بوتیمار آموخته است . روباه بسوی بوتیمار آمد او را بر کنار جوی ایستاده دید و بدو گفت: ای بوتیمار! اگر باد از جانب راست وزد سر خود به کدام سوی بری؟ گفت به جانب چپ . گفت اگر از چپ وزد چه حیلت اندیشی؟ گفت سر به جانب راست یا به سوی پشت گردانم . گفت اگر از هر چهار سوی و شش جهت باد وزد چه چاره کنی؟ گفت در صورت بروز چنین هنگامه بی سر رازیر پر خویش پنهان کنم ، روباه گفت چگونه سرزیر بال توانی کرد که من در این کار صعوبتی تمام می بینم . بوتیمار گفت آری توانم . روباه گفت مرا باید دید که ابناء نوع شما چگونه سرزیر پر توانند کرد و سو گند

می خورم که ذات باری عزاسمه پرندگان را بر ما برتری بسیار داده است چه آنرا که ما به آسانی آموختن نتوانیم به ساعتی دریا بند و بدن جایگه رسند که تصور آن بر لوح خاطر مانعش نتواند بست و سرهای خود زیر پروبال نهان سازند و آنرا از گزند هیوب ریح و صوت برد در امان دارند. شما را این موهبت ارزانی و این نعمت مهینا باد و من اینک بینم که این تدبیر بر چه وجه کنی. بو تیمار ساده لوح به دمدمه روباه فریفته گشت و به افسون ذی در کوزه فقاع رفت و سر زیر بال فرو برد. روباه برجست و او را بگرفت و چندان بیفشرد که استخوانش بشکست و بدو گفت: ای دشمن جان خویش! تو کمبوتر را رای و تدبیر آموزی و صلاح کاروی باز نمایی ولیکن از چاره - جوئی برای حیانت نفس خویش از حوادث آفات غافل مانی تا بدان حد که دست دشمن بر تو گشاده گردد. سپس وی را بشکست و بخورد.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

ب - باب ملك الجردان ووزرائه

رای هند برهمن را فرمود این مثل بشنودم و معنی آن بدانستم اکنون اگر دست دهد باز گوی که فواید بر گزیدن مشیر ناصح و دستور حکیم و معاسن امطناع مشهور دانا و وزیر خردمند چیست ؟ برهمن گفت هر پادشاه که مشیری ناصح گزیند و در تنگنای حوادث به حبل المتین خرد و نصیحت وی در آرزو از شدائد عظیم خلاص یابد و فواید بزرگ بدو رسد چنانکه شاه موشان از مشورت با وزیر روشن ضمیر خویش فایده‌ای بر گرفت که بدان فایده او و جمیع موشان از بلایی هایل و رنجی عظیم رهایی یافتند. ملك پرسید چگونه است آن حکایت .

گفت آورده‌اند که در سرزمین بر اومه بقعتی بود دوران نام و هزار فرسنگ مسافت داشت و در مرکز آن شهری بنام ایدزینون بنا نعمتی فراوان و مردمی فره و آبادان و درین شهر موشی مهر از نام بود که بر جمله موشان شهر و روستاهای آن فرمانروایی داشتی و او را سه وزیر بود که با آنان در مهم امور مملکت و معضلات مشاغل سلطنت مشورت در پیوستی یکی از آنان زودامه نام بود و عقل و ذکاوت تمام داشت و ملك را به فضل وی اعتقاد و اعترافی کامل بود و وزیر دوم شیرع و سومین بغداد نام داشتند. روزی هر سه دستور در حضرت ملك فراهم آمدند و از هر باب سخن گفتن گرفتند تا این مسأله در میان آمد که آیا هیبت وهراسی را که از خونخوارگی کر به در قلوب اسلاف موشان راه یافته و نسلا بعد نسل به

تقواریت بمارسیده است زایل توان ساخت یانه ؛ ملك گفت از حكما
شنیده‌ام كه انسان را دریافتن دوامرو آموختن به اهل و فرزندان و رای-
زدن با ناصحان مشفق در آن دو باب سزاوارست : نخست آنكه بر منافع
ومضار گذشته نیندیشد و حسرت نخورد ، دیگر آنكه از تمسك بدانچه
از وجود آن جذب منفعت و دفع مضرتی حاصل آید نهراسد - وما از برکت
سعی جمیل اسلاف خویش نعمتی فراخ و راحتی دائم داریم و صفحه صافی
ضمیر ما را هیچ گرد مالالی تیره و تار نگرداند بجز يك غم كه به زعم من
شدیدتر غمهای روزگار است و این اندوه جانشكر جز خوفی دائم كه از
دستبر دگر به درد دل ماراه یافته است نتواند بود لکن ما را صلاح كز بر آن
مقرر است كه این مضرت را كه اسلاف به دفع آن بسیار كوشیدند و در چاره آن
فر و ماندند به حیلتی از خود دور كنیم چه با آنكه در خصب و نعمت روزگار
می گذاریم به سبب هیبت و صولت گربه زندگانی بر ما ناگوار گشته است
و حكما گفته اند هر كس به امید یافتن جایی برای نشست و خاست از شهر
و دیار وزن و فرزند دوری گزیند و باز در تشویش و دل مشغولی بسر
برد عقلا حیات وی را با مرگ برابر شمرند .

ملك چون از تقریر این مثل پیرداخت شیرع و بغداد ویرا گفتند :
خوشامارا كه چون توشاهی داریم ! چه ذات ملكانه به حلیه عقل كامل و
فضل شامل و اصابت رای آراسته است و حكما گفته اند اگر بنده بی جاهل
را خداوندی حكیم باشد به سبب افعال پسندیده خداوندگار خویش ستوده
گردد و ما بندگان را به رجاحت عقل و رزانت رای ملك استظهاری
قویست و از درگاه ایزد تعالی و تقدس خواهانیم كه سلطان را در آنچه
اراده فرموده است به غایت آمال و نهایت امانی برساند و بندگان اجرای

فرمان ملك را كمر خدمت بسته و آماده اند چه ذات بی همال وی را با کفایت این مهم و حصول این غرض نامی بزرگ الی ابدالدهر بر صحیفه روزگار ثبت افتد و لامحاله ملازمان در گاه وی نیز ازین ذکر جمیل نصیبی برند از آن روی که امضای عزیمت همایون پادشاه را باولعی تمام مترصد و منتظرند و چاکران را واجب است که در تحصیل این غرض از تن و جان خویش در گذرند و آنچه را که اراده ملکانه در اجرای آن مصمم است به نفاذ رسانند. چون آن دو دستور ازین خطاب فارغ آمدند ملك دیده بر دستور سوم دوخت و منتظر گفتار وی بنشست اما وزیر لب ننگشاد و ملك خشمگین بدو گفت ای وزیر! خلیق درین جهان بسیارند، لیکن پادشاهان بدین موهبت مخصوصند که وزیران امین و مستشاران معتمد را اصطناع توانند کرد و آنانراست که در غوامض امور ملك چه آنها که عمل بدان در حیطه امکان آید و چه آنها که رای راست اجرای آنرا اجازت ندهد، غور کنند و مفاوضت پیوندند و راه خطا از طریق صواب باز نمایند و این کار که اراده مابدان تعلق یافته است، اگر چه از جمله اموری باشد که اتمام آن در حیز امکان نتواند آمد و مزارعزیمت بر حصول آن موقوف داشتن روان بود، باید که در هر حال نصیحت خویش از ما باز نگیری و چون مردم بی زبان و اخرس و آنانکه بر ادای جواب قادر نیستند خاموش ننشینند.

دستور سوم پس از استماع عتاب و خطاب ملك گفت اگر تا کنون بنده درین مقام خاموش ماند و بر سبیل مشاورت سختی بر زبان نراند خداوند را ملامت رهی روا نبود چه من بنده خاموش ماندم تا آنچه دوستان گویند به تمامی بشنوم و در آن بیندیشم و رشتا سخن آنان موقوف نگرددانم و آنگاه به حسب معرفت خویش آنچه بر خاطر گذرد در حضرت ملك باز نمایم.

پادشاه گفت اینک آنچه دانی باز گوی، گفت مرا يك سينخ نيش نيست و آن اينكه اگر بر لوح خاطر ملك حيلتي بر گذشته است كه با تمسك بدان به مراد خويش تواند رسيد و اين مقصود را به تحقق يارد پيوست به حصول اين غرض قيام فرمايد و اگر نه چنين است ويرا نشايد كه بي تأملی درين راه پر مخافت قدم نهد و در امضای اين عزيمت سعی فرمايد چه از اسلاف ما را چیزی نرسيده است جز آنكه در تحصيل آن جهدي وافي ميدول داشته اند و مهمی را كه در پيش است باالطبع اراده خداوندی سبب اصلی است و هيچ آفریده را آن نرسد كه طبایع حيوانات را بر غير آنچه در جبلت آنان مخمرست بگرداند.

ملك فرمود نه تنها تغيير صفات و وروث كه تمامت امور عالم را، هر قدر قليل مقدار و نازل منزلت باشد، جز با توجه خداوندی به انجام نتوان رسانيد.

وزير گفت رای ملك عين خير و محض صوابست و لكن اگر به نفاذ رسانيدن كلای در عهده امکان نیاید و مقاومت را در برابر آنچه موروث و جبلی جنس ماست و جبری نباشد ترك آن به صلاح نزدیکترست و هر كس در برابر چیزی كه فطرت جنس او بدان متمایاست مقاومت و رزد، تمامت آن جنس با او معارضه كنند و كاروی سخت گردد و از آن بازماند و گاه باشد كه مدار امور او چنان بر هم خورد كه هرگز به قرار اصل بازنگردد و یا آنكه طی منازل بسیار برای بازگشت به سیره نخستین لازم آید . . . چنانكه بدان پادشاه كه پیشینیان از سينخ گفته اند رسيد. ملك پرسيد چگونه بود آن حكایت؟

۱ - در اصل چنین است و بعد از این کلمه در تمام نسخ يك سطر با چند عبارت

حذف شده است.

وزیر گفت آورده اند که در یکی از نواحی نیل پادشاهی بود و در ملک
 وی کوهی بلند مشحون از اشجار شمر و چشمه های صافی ، و کافه و خوش
 و سباع آن ملک در چرخه های آن کوه می پیویدند و از برکت اثمار و
 فواکه آن می زیستند و درین کوه سوراخی عمیق بود که از آن بادی مرکب
 از هفت جزء بیرون می آمد و آن نقبه مهیب تمام بادهای سه اقلیم و نصف
 عالم بود ، و نزدیک این سوراخ کاخی بود در غایت نیکویی و نهایت رفعت
 چنانکه آنرا در کره خاک مانند نبود و پادشاه و اسلاف وی در آن قصر
 رفیع بنیان بسر بردندی و گاه بود که از کثرت هبوب ریاح ملول می شدند
 لکن حسن بنا و قصر و کثرت ثمار جبل و حب وطن مألوف مجال ارتحال
 از این جایگاه نمی داد و آن ملک را وزیر مشفق بود که باوی درازاندن
 کار ملک مشورت کردی . روزی دستور را گفت : ای وزیر ! تونیک دانی
 که ما از برکت حسن آثار پدران در نعمتی فراوان و راحتی دائم روزگار
 می گذاریم و امور این ناحیت را به وجهی مطلوب و صورتی مرضی تمشیت
 می دهیم و هر آینه اگر وزش این باد جانگزا می بودی این کاخ دانشین رشک
 بهشت برین و محسود قصر حور العین شدی و ما را رای آنست که کمر همت
 بر میان استوار بندیم شاید بود که با توسل بحیلتی این نقبه را که مهیب
 ریاح عواصف است مسدود توانیم ساخت و اگر این غرض تیسیر پذیرد از
 شرور و شدائدی که در سوابق ایام و سوائف اعوام اسلاف ما را رنجبه می-
 داشت ایمن توانیم زیست و درین سرای سپنج جنات عدن را ادراک توانیم
 کرد و نامی نیکو از ما یادگار ماند که روزگار آنرا که نگر داند . وزیر
 گفت بندگان را اجرای فرمان ملک فرض ذمه و واجب عینی است . ملک
 گفت راستست ، لیکن این سخن نه جواب بیان ماست وزیر گفت مرا اکنون

جز این بر خاطر نتواند گذشت چه ملك را به ثبات رأی و علوهمت و کمال
 مقدرت و سعادت ذات و یمن نقیبت بر کافه خدمتگاران رحبجانی واضح و
 فضلی راجح است و فرمانروای گیتی اوست و امری که بر زبان وی بر گذشته
 جز به حول و قوت الهی صورت اتمام نتواند یافت و مردم از به انجام رسانیدن
 این مهم عاجز آیند که کاری عظیم صعب است و کهنتر آن را نرسد که خود را
 به کارهای بزرگ مشغول دارند. آنانرا سلامت بهتر. ملك گفت سعادتى که
 مردم را به درجات عالی موشح تواند ساخت و آنانرا به عز و تمکین از
 دیگران مستثنی تواند کرد، بی هیچ ریبتى نتیجه عنایت ایزد تعالی است عز
 ذکره، لکن مباشرت کارهای بزرگ و ممارست مهمات امور بدست خلایق
 است و انسان را رسیدن بدین درجت مسلم و میسر و اگر چه انجام یافتن
 دیگر امور جز به تأیید آسمانی صورت نیندد، اما این کار از جمله اعمال انسانی
 است نه از زمره افعال خداوندی. و ترا مقر راست که آنچه داری بیاری.
 وزیر گفت آن نیکوتر که خداوند در آنچه اراده او به امضای آن تعلق
 یافته است تأملی فرماید و وجه مصلحت باز نماید، چه این امر بر زبان
 آسان گذرد ولیکن معرفت خیر یا شر مال آن به سهولت در امکان
 نیاید و از عقول خلایق پنهان باشد و ازین روی غور و تدقیق در آن واجب
 و باز جستن طریق دفع عواقب آن لازمست، تا خدای نا کرده ملك را
 آن نرسد که بدان خر که جستجوی شاخ می کرد رسید. ملك پرسید
 چگونه بود آن حکایت؟

وزیر گفت آورده اند که مردی را خری بود و در تیمار داشت آن
 سعی بلیغ می کرد و فراوان علوفه می داد تا فربه و آبادان شد و به نشاط
 اندر آمد و هیجان و مستی نعمت بدو راه یافت. روزی خداوند خراور را

بر آن آب دادن به کنار جویباری برد ، ناگاه چشم خراز مسافتی دور بر
ماده خری افتاد و آتش شهوت در سراسر وجودش زبانه کشید و بانگ
کردن آغاز نهاد . صاحب خر که سرمستی و نشاط وی بدید از بیم فرار و
طغیان او را به درختی استوار بیست و خود نزد خداوند ماده خر رفت و گفت
رای من آنست که خر خویش از این جای ببری چه اگر درین کار مسامحتی
رود بیم آنست که خر من وی را گزندی رساند . خداوند ماده خر چنین
کرد و وی را با خود ببرد . خر هم چنان پیرامون درخت می گشت و هر دم
بانگی بلندتر می کرد و بر نهیق و هیجان خود همی افزود ، ناگاه درین
حال سر بزر انداخت و عصایی را که بر زمین افتاده بود بدید و با خود گفت
هر چند این سلاح برای قتال و جدال با گروهی انبوه کفایت نتواند کرد
و من نیز در فنون حرب و جنگاوری مهارتی کامل و حذاقتی شامل ندارم ،
ولکن علی کل حال با تو سل بدان ضربتی چند فرود آوردن توانم ، و با آنکس
که بکار بستن سلاح به وجهی نیکو نداند مقاتلت یارم پیوست و چون بر
این کار قادرم اگر مرا نیزه بی دلخواه اتفاق افتد یکصد سرازبده را از
پیش تو انم راند . مرا به صواب آن نزدیکتر که در راه تحصیل سلاحی چنین
بکوشم و اگر اسلاف من درین راه جهدی کرده بودند مرا امروز این
تکلف طلب سلاح روی نکر دی . خرا این سودای خام در دماغ می بخت که
ناگاه مردی گوزنی را با شاخهایی عظیم به کنار جوی آورد تا آب دهد . چون
خر را چشم بر گوزن افتاد ، و خود در اندیشه بدست کردن سلاح بود ، از
وحشتی عظیم در دلش راه یافت و با خود اندیشید این گوزن که شاخهایی
بدین عظمت به همراه دارد هر آینه او را نیزه و تیر و کمان و دیگر اقسام سلاح
نیز باشد و در سواری و جنگاوری مهارتی تمام دارد و من اگر از خانه

ملك عين صدق و صوابست لكن هر كارى فايده نيكو ندهد و حكما گفته اند
هر كس بدست خویش آفتى سوى خود كشد سزاوار خلاص ازان نباشد
و هر كس بالمباشره خویشتن را هلاك سازد از جنات آن جهانى بى نصيب
ماند .

ملك فرمود سخن آن بود كه اگر توانى ، مرا در حصول اين غرض
معاضدت كنى و نصيحت خویش باز نگيرى و از تحريض و ترغيب مادر كفايت
اين مهم نكته بى فرونگذارى .

وزير چون همت ملك را بر انفاذ اين غرض مقصور ديد و دريافت
كه وى جويای حيلتى براى حصول اين مقصود دست گفت بنده به حسب
طاقت خویش بدانچه واجب مى ديد اشارت كرد و آنچه تقرير افتاد از
روى كمال و ثوق به حكمت و فضل ملك بود و گر نه به نقص معرفت
خویش و قوفى تمام داشت و هر آينه راى ناصحان جز به اقبال ملك و قوت
عزم وى صورت اتمام نيابد و دانايان و نادانان گفته اند حكيم بايد در
كارهاى خویش با جاهلان مشورت واجب بيند چه اگر بانادانى راى زد
و مشير جاهل وى را بدانچه دور از وجه صلاحست اشارت كرد و جهل خویش
آشكار ساخت البته به قول وى التفات نكند و راى او را به سمع قبول
اصفا ننمايد، چه مرد حكيم را آن تمميز هست كه شايست و ناشايست از
يكديگر باز شناسد و آنرا كه بر وفق صلاح حال و مآل است اختيار
كند و سخن نادان را بدان وجه كه مقتضای مصلحت است باز گرداند و
حكيم را به دو سبب مشورت با جاهلان رواست : نخست آنكه هر گاه مشير
نادان در انناى شور راز ديگرى را باوى در ميان نهاد ، حكيم وى را
بر كتمان آن سر وصيت كند . دوم آنكه گاه از قريحه جاهلان نيز فكري

زاید که مستشیر را با وجود وفور علم و حکمت یاری تواند کرد و آنچه درین باب از جانب بنده اشارت رفت با آنکه به کمال عقل و درایت و تمیز ملکانه و استظهار به حلم و خویشتن داری وی و وقوف بر این نکته بود که ملک بر گفتار بندگان هرگز خشم نگیرد و اشارات مرا با حسن قبول تلقی فرماید.

ملک فرمود آنچه گفتمی بر حسن عقیدت و صدق لهجت تو دلیلی واضح است جز آن یک نکته که از نقص معرفت خویش بر زبان رانیدی که ما را در حق تو عقیدت جز اینست و ترا صاحب فضیلتی کامل و معرفتی وافی شناسیم و از کافه خدم و حشم در کفایت و درایت برتر دانیم.

وزیر چون این سخن بشنود و غایت لطف ملک در حق خویش مشاهده کرد گفت ذات خداوندی این جمله را از غایت رأفت و مکرمت و پاکی طینت و صفای نیت در حق این بنده همی گوید و گرنه مرا آن درجت نیست که به زیور تجسین ملک متحلی گردم. پس ملک با وزیران به مشاورت پرداخت و از آنان به عکس مرتبتی که در حضرت وی داشتند پرسیدن گرفت و نخست آنرا که در مرتبت تقرب از همه نازلتر بود گفت چه گویی در این امر و ما را اقدام در حصول این مقصد بر چه وجه به صواب نزدیکتر دانی؟ وزیر گفت مرا رای آنست که زنگهای بسیار گرد آوریم و هر یک را به گردن گربه‌یی در آوریم تا چون از دور پدید آید ما را آوای جلاجل به گوش رسد و تا فرصت فاءت نگشته است خود را به گوشه راحتی رسانیم و به کاشانه خویشتن پناه بریم. ملک دوم را پرسید و گفت که رای تو در اشارت این وزیر چیست؟ وزیر دوم گفت این حیلست به نزدیک اهل خرد و زنی نیارد، چه گیرم که ما زنگهای بسیار گرد آوریم چندانکه بتوان

یافت و چون بطر خر بدید با خود گفت اگر او را گرفته بودمی باز از بلای وی ایمن نتوانستمی بود لکن اینک وی را نشانی نهم تا چون به نزد خداوند خویش باز گردد تلافی جراحات خویش توانم کرد. پس کاردی را که بر کمر داشت بگرفت و هر دو گوش خر ببرد. خر خائب و خاسر به خانه خداوند باز گشت و او خر را مالشی شدیدتر از بریده شدن دو گوش بداد. آنکاه خر با خود گفت هر آینه اسلاف من در بدست کردن سلاح بر من سبقت داشتند و لکن آنان از سوء عاقبت آن بترسیدند و بارگران مشقت را تحمل واجب دیدند. ملک گفت این داستان بشنودم و لکن دهشت و هیبت ترا درین کار وجهی نباشد چه اگر عیاذاً بالله آنچه اراده ما بر اجرای آن تعلق گرفته است صورت اتمام نیابد و نظام این کار گسسته شود به عاقبت مکر و ه آن مأخوذ نگردی. بپر تقدیر ما را آن مقدرت هست که نفس خویش از عواقب نامحمود و خواتم نا مرضی آن صیانت کنیم و مخلص و مهرر بی بیندیشیم و بجوییم.

وزیر چون ملک را در کفایت این مهم مصمم دید بیش پای نیفشرد و گفت در مسدود ساختن این ثقبه و تغییر آن فرمان خداوند راست.

ملک در سراسر بلاد خویش منادی فرمود تا تمام جوانان به درگاه وی حاضر آیند و از کوه پشتواره بی هیمه با خود بیاورند. مردم چنین کردند. ملک موعده نقصان یافتن هبوب ریح بشناخته بود و آن روز که که کافه خلائق با حاملهای هیزم در بارگاه ملک گرد آمده بودند بفرمود تا آن هیمه ها در سوراخ ریزند و باب آنرا با سنگهای گران مسدود سازند و در برابر آن دکه بی عظیم بر پای دارند. مردم امتثال امر ملک را کمر همت بر میان استوار کردند و آن ثقبه را محکم بیستند و بادهای سخت که از آن

سوراخ می وزید منقطع گشت و دیگر در آن دیار نسیمی نوزید. لکن هنوز سالی بیش بر این ماجرا نگذشته بود که اشجار و نباتات کوه بخشکید و دامنه آن دو یست فر سنگ بیش وسعت یافت و سباع و وحوش آن بلاد تباہ شدند و چشمه ها و جویبارها بخوشید و انهار خشک شد و بیماری و با در مردم افتاد و خلقی عظیم از آنان دعوت بویحیی را علیه السلام لبیک اجابت گفتند و چون این بلای هایل از سوء تدبیر پادشاه در اهل بلد افتاد آنان که هنوز رمقی در تن داشتند فراهم آمدند و بر در ملک ازدحام کردند و او وزن و فرزند و وزیرش را بکشتند و خان و مانش بر باد دادند و ازان دو دمان هیچکس بر جای نماندند. سپس بجانب سد رفتند و دکه را ویران ساختند و سنگ از در ثقبه بر گرفتند و آتش در هیزمها افکندند و چون آتش در گرفت به مواضع خویش باز گشتند. اما آن باد شدید که مدتی دراز مختفی شده بود چون منخر جی یافت باشد تی تمام وزیدن گرفت و آتش و ابا خود ببرد و در شهر بیفکند و دو شبان روز دوام یافت و در آن ناحیت شهر و قریه و درخت و قلعه و انسان و حیوان و جنبنده بی بر جای نماند جز آنکه از وزش باد و شعله آتش تباہ شد و بسوخت.

شاه موشان گفت این مثل که تقریر کردی بشنیدم و لکن حکما گفته اند هر کس نهمت بر اجرای امری عظیم مقصود دارد و ازان ادراک ثمرتی بزرگ توقع کند و از عوارض سوء که ناگزیر با آن همراه تواند بود بهر اسد و همت از ادای مقصود باز گیرد هر گز به در جتنی رفیع نرسد مگر آنکه اتفاقی نامنتظر روی نماید و هیچکس در دنیا به حسن آثار و طیب ذکر نتواند رسید مگر با مواظبت و ملازمت اعمال نیکو و هیچکس از دار فانی چیزی مطلوب تر از نیکو کاری به دار باقی نتواند برد. وزیر گفت رای

خداوند خویش بگریزم و مدتی خدمت وی را لازم گیرم از او سواری و فنون حرب بیاموزم و او نیز چون صدق لهجت و یمن ناصیت و حسن خدمت من بیند البته از سلاحهای خود مرا چیزی بخشد. گوزن نیز چون جست و خیز خر مشاهدهت کرد از آب خوردن باز ایستاد و نظر در وی دوخت. خر که امساک گوزن از خوردن آب بدید با خود گفت هر اینه او را فکری که در باره من کرده و بهجت و سروری که از دیدار من یافته است از آب خوردن باز می دارد و ایند تعالی مراد همان هنگام که درین مهیم اندیشه می کردم عزتوفیق ارزانی داشت و مراد من به وجهی هر چه نیکوتر به حصول پیوست و به یقین باید دانست که این کار به یمن عنایت ایزدی صورت پذیرفت. ای کاش دانستمی به چه طالع زاده ام و کدام اختر سعد مرا معانیت و مظاهرت کرد که مرادی چنین عظیم بر آمد و مر العجوبه روزگار ساخت و از دیگر حیوانات ممیز گردانید.

لکن خداوند گوزن چون وی را از آب خوردن فارغ یافت ز ما مش بگرفت و روی سوی خانه آورد و خانه وی به نزدیکی جویباری بود که خر را بر کنار آن بسته بودند. خر سر برداشت و دیده در گوزن دوخت تا درون خانه شد و سپس در خانه خداوند گوزن را تلامتی نهاد تا بدان خانه را باز تواند شناخت. پس صاحب خر او را به خانه برد و به ریسمان بست و علف پیش وی افکند. اما خر را دل به رفتن نزد گوزن مشغول بود و از اکل باز ماند و چاره می اندیشید و با خود می گفت صواب آنست که شب هنگام ازین خانه بگریزم و به خدمت گوزن پیوندم. چون شب فرارسید و خداوند خانه بخفت خر با کوششی تمام در خانه بر کند و بیرون جست و گرازان به تئک ایستاد تا خود را به منز لگه گوزن برسانید. چون بدان جایگاه رسید

در را بسته یافت . از روزن به درون نگر بست گوزن را دید که فارغ از قید
ریسمان و بند ایستاده است . خر از بیم آنکه کسی را چشم بدو افتد تا
بر آمدن آفتاب در گوشه بی پنهران بایستاد . بامداد پگاه خداوند گوزن وی را
بگرفت و بسوی جویبار آورد تا سیراب کند و حال چنان بود که مرد پیشاپیش
می رفت و گوزن را ریسمانی دراز بر گردن بدنبال می کشید خر به سوی
گوزن آمد و خدمت کند و با وی همراهی آغاز نهاد و به زبان
خران با او سخن گفتن گرفت . اما گوزن لغت خران نمی دانست و چون
گفتار خر را در نمی یافت از او نفور شد و به مقاتلت با وی در ایستاد . خداوند
گوزن ازین حادثه خیر یافت و باز پس نگر بست تا بداند چه روی نموده
است . چون وی را چشم بر خر افتاد با خود اندیشید که اگر خران نیز با
گوزن دریاک بند آورم منازعت میان آن دو دوام یابد و مقاتلت مستحکم شود
و مرا ضبط آنان در امکان نیاید پس به صواب آن نزدیکتر که خر را برانم
و او را از حریف دور سازم و بدین اندیشه با چوب دستی خویش بر سر و
گوش خر کوفت و او را مالشی به سزاداد . خر بر رفت و چون مرد براه
افتاد دیگر بار باز گشت و به گوزن پیوست و مفاوضت از سر گرفت . گوزن
ملول شد و دو باره قتال آغاز نهاد و خداوند او را خیر شد و خر را بزد و
براند و این امر سه کرت اتفاق افتاد و هر بار که خر به نزد گوزن آمدی مرد
ویرا بزدی و براندی . خر گفت مرا از سخن گفتن با گوزن و عرض دادن
مرا تب خدمت و نصیحت و باز نمودن اسرار نهانخانه ضمیر ، کسی جز این
مرد که قائم اوست باز نتواند داشت پس آن اولیتر که ویرا دستبردی سره
نمایم شاید بود که بیش ممانعت نکند . پس بر مرد بتاخت و پشت او بدنندان
بخائید بشدتی که مرد عظیم رنجور شد و با جهردی بلیغ ازان بلیه خلاص

بر گردن هر گربه شهر زنگی تعیینه کرد و لیکن کدام يك از ما را آن جلادت هست که جرسی را بر گردن ناتوان تر آنان تواند آویخت تا به جنگاوران و زورمندان آنان چه رسد و به نزدیک من رأی صواب آنست که جماعت موشان بالتمام ازین شهر بیرون شوند و یکسال در بیابانی مقام کنند تا اهل شهر باغیبت آنان خویشان را از وجود گربه بی نیاز بینند و دریابند که این جنس را جز ربودن طعام آنان کاری نیست لاجرم آنان را طرد کنند و بزندان و بکشند و روی شهر را از لوث وجود آنان بیبرایند. گربه هانیز برای گریز ازین داهیه عظیم به اطراف نواحی پراکنده گردند و گروهی کثیر از آنان به هلاکت رسند و آنانکه بازمانند وحشی شوند و به شهر باز نیایند و چون صفحه شهر از وجود این دشمن غدار صافی شد جماعت موشان به شهر باز گردند و بقیه عمر را ایمن از دستبرد گربه بسر برند.

ملك وزیر سوم را فرمود بیارتا چه داری و وجه مصلحت چگونه اندیشیده بی؟ وزیر سوم گفت رای او به نزدیک من پسندیده نیست چه اگر ما از شهر نقل مکان کنیم و با تحمل مشقات فراوان يك سال در بادیه مقام سازیم فنای ابنای جنس گربه درین قلیل مدت صورت نیندد و ما را در بیابان از تحمل شدائد عظیم و تجرع شرابهای تلخ گزیری نباشد و با اینهمه آنجا نیز از تعرض شیران و سوسماران و مرغان شکاری مصون نتوانیم بود و آنان ما را گزندی رسانند که دستبرد گربه نزدیک آن اندک نماید.

ملك فرمود آنچه گفتی به حقیقت نزدیک می نماید. اینک تدبیری که ترا در خاطر است باز گوی. وزیر گفت من درین باب يك حیلت بیش ندانم و آن اینکه ملك تمامت موشان شهر و حول و حوش آنرا احضار فرماید و مثال دهد تا هر يك از آنان در خانه خویش سوراخی سازد که جمیع

۱۸۱۶ میلادی.

- ۲- کلیله و دمنه - از روی قدیمترین نسخ مخطوطه - به اهتمام لوئیس شیخو- الیسوئی - چاپ بیروت - ۱۹۲۴ میلادی پ
- ۳- الفهرست- تألیف محمد بن اسحق الندیم الوراق- چاپ مصر- ۱۳۴۸- ۵- ق
- ۴- وفيات الاعیان - تألیف قاضی ابن خلکان - چاپ مصر
- ۵- غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم- تألیف ابو منصور ثعالی- چاپ زو تنبرک (پاریس)
- ۶- کشف الظنون عن اسماء الکتب والفنون - تألیف حاج خلیفه- چاپ فلورک (لیپزیک)
- ۷- نتایج الفطنه فی نظم کلیله و دمنه- تألیف ابن الهبار به چاپ لبنان ۱۹۰۰ میلادی
- ۸- الصادح و الباغم- چاپ بیروت ۱۸۸۶ میلادی
- ۹- سراج الملوک تألیف طرطوشی چاپ بولاق مصر
- ۱۰- معجم المطبوعات - جلد اول

سوم: منابع فرنگی

- 1- Grande Encyclopédie : Pantchatantra.
- 2- Encyclopédie de l'Islam, tome II, Kalila wa Dimna
- 3- Baron Silvestre de sacy, Kalila Va Dimna ou Fables de Bidpaï, Paris, 1816 (Introduction)
- 4- L' Inde antique et la civilisation indienne, par : P. Masson-Oursel, M. De Willman-Grelorvska et Phillipe Stern. Paris, 1933
- 5- Dr, Gustave le bon, Les Civilisations. de l' Inde, Paris, 1887
- 6- the Panchatantra, translated from the Sanskrit by Arthur W. Ryder. U.S.A. Jaico Publishing House, 1949
- 7- the Panchatantra, Canarese translation, London, 1868, (Introduction)
- 8- Fables de Lafontaine, Paris, Hachette. 1883.

خدای وجه صلاح خویش از راه فساد باز شناخت در اخراج گربه دومین اقدام واجب بیند و چون این غرض به حصول پیوست موشان بیش زیانکاری نکنند و چون صاحب خانه چنین دید به ضرورت گربه سومین را نیز از مأوای خویش براند و موشان نیز خانه وی را آسوده گذارند .

لاجرم خداوند خانه بندارد که تمامت فساد نتیجه عداوت جبهلی موش و گربه است و ناچار کافه خلایق گربه هارا بزند و بکشند و چنان از مقام خویش برانند که دیگر بار باز نگردند . ما نیز هم بر این نسق مداومت کنیم تا مردمان را مضرت عظیمی که از نحوست وجود گربه حادث گشته است معلوم افتد و یقین تام حاصل آید و بالمال بر کشتن گربه های خانگی اقتصادار نکنند ، بلکه گربه وحشی را نیز قتل و طرد واجب بینند و از آن پس گربه بی نباشد جز آنکه به انواع بلیات گرفتار آید و از تعرض خلایق جان نبرد . اینست به زعم من آن حیلست که موشان را از فزع گربه رهایی تواند داد .

ملك موشان ، هم بدان صورت که دستور سوم اشارت کرده بود عزیمت به امضای این مهم در پیوست و هنوز ماهی شش بر این تدبیر نگذشته بود که اهل شهر به حکم تجربت بر گربه خشمی تمام گرفتند و قتل و طرد و نفی آنان را آغاز نهادند و چندان مداومت کردند تا تمام گربه های شهر تپاه شدند و کار بدان جایگه رسید که هر وقت کسی اثر دندان موش در جاهه خویش مشاهدهت کردی ، یا کمتر فسادی از موش در فرس و طعام خویش بدیدی مردمان را گفتی مگر گربه بی بدین شهر آمده است که ما را فسادی چنین روی نمود و چون مرضی هائل در میان مردمان و بهائیم حادث گشتی چنین پیدا شدند که گربه بی از آن شهر گذر کرده است و موشان را با تمساک بدین حیلست از تعرض گربه فراغی تمام روی نمود و راحتی دائم حاصل آمد .

موشان در آن جای گیرند و در آن سوراخ از اطعمه و مأکولات آن قدر که
 ده روز زندگانی کافی کافی موشان را کفایت تواند کرد فراهم آرد و این سوراخ
 راهفت باب بیرون حائط و سه باب در خزانه فرش و قماش خداوند خانه
 تعبیه کند و چون این امر صورت وقوع یافت تمامت موشان به خانه توانگری
 که يك گربه بیش ندارد بروند و از آن ابواب که به خزانه او پیوندد در آیند
 و امتعه و مأکولات را فروگذارند و فرشها و ملابسه را بادندان بخایند و
 البته درین کار جانب اعتدال به رعایت رسانند. چون خداوند خانه
 فساد موشان و مضرت آنان مشاهدهت کرد باخود بیندیشد که این يك گربه
 را قدرت قلع و قمع موشان و صیانت فروش و اقمشه از مفسدت آنان نیست و
 به صواب آن لایقتر که گربه بی دیگر بروی بیفزایم و چون چنین کردمانیز
 دیگر بار در آییم و چیرگی بیش کنیم و زبان بیش رسانیم لاجرم خداوند خانه
 چون بیند که آن دو گربه نیز در صیانت خزائن و اموال وی از تعرض موشان
 عاجز آمدند، گربه بی دیگر بر آنان مزید کند و تا چنین کرد مانیز فساد و
 مضرت زیادت کنیم و جامه های وی بادندان بخاییم و طعامهای او را نیز از
 دستبرد فساد ایمن نگذاریم و چون این بکردیم خانه خدای باخود بیندیشد
 و از زیادت کردن گربه احتراز واجب بیند و فساد موشان را در آن حال که
 يك گربه در خانه داشت با آن گاه که سه گربه نگاه می داشت قیاس کند و
 چون تراید فساد و مضرت موشان را در آن هنگام که بر تعداد گربه های افزوده
 بود مشاهدهت کند، ناگزیر باخود گوید مرا از افزونی تعداد گربه چیزی
 جز زیادت خسارت موشان حاصل نیامد و اینك به صواب آن لایقتر که
 یکی از گربه هارا از خانه برانم تا چه روی نماید، و چون عزیمت بر طرد
 یکی از آنان مصمم گردانید مانیز از چیرگی و فساد بکاهیم و چون خانه-

کتابهای تازه

یادداشت‌های گاتها - نگارش بورداود - از انتشارات انجمن ایران‌شناسی

- بکوش بهرام فره‌وشی - وزیری - بیست و هشت - ۵۲۷ صفحه -

مهرماه ۱۳۳۶ .

یادداشت‌های گاتها، جلد دوم از بخش دوم گاتهاست شامل: ۲۵۸۶ یادداشت درباره واژه‌های اوستایی که در گاتها آمده که در ضمن آن از ۵۷۰ واژه پهلوی و ۱۰۲ واژه پارسی باستان نیز سخن رفته و ریشه و بن بسیاری از واژه‌های پارسی و تطور لفظی و معنوی آنها یاد شده است - و فهرست‌های قبایی هر دسته از واژه‌های مزبور.

جلد اول این تألیف یعنی نخستین بخش دومین گزارش گاتها که طبع آن در نیمه سال ۱۳۳۱ خورشیدی پایان پذیرفت و کتاب حاضر، یکبار در چندین سال پیش در بمبئی به چاپ رسید، اما بسبب آتش‌سوزی که در چاپخانه روی داد همه نسخ آنها از میان رفت .

بخش نخست را از روی تنها نسخه چاپ شده‌ای که نزد یکی از پارسیان بمبئی بود، دوباره در هندوستان چاپ کردند و این جلد دوم را استاد پورداود از روی نسخه‌ای که برای ایشان به تهران فرستاده بودند، با تحمل رنج بسیار و دشواریهای فراوان و مرورد دوباره و افزودن بسیاری مطالب دیگر، اینک در تهران به دستیاری و کوشش آقای بهرام فره‌وشی به چاپ رسانیده اند .

کلید نقض و تعلیقات آن - یا فهرست بعضی مطالب النواصب و مقدمه و

تعلیقات آن - استخراج میر جلال الدین حسینی از موی معروف به محدث

وزیری - ۱۶۰ + ۴۰ صحیفه ۱۳۳۶

این کتاب مشتمل است بر دو بخش: بخش اول - فهرست کتاب نقض شامل:

اعلام اشخاص - اسماء امکنه - اسامی قبایل و مذاهب - اسماء کتب - موضوعات مباحث - راهنمای آیات - احادیث و اخبار - اشعار فارسی - اشعار عربی امثال عربی و فارسی، در ۱۶۰ صحیفه - و بخش دوم، فهرست مقدمه کتاب نقض شامل: موضوعات مباحث - اسامی اشخاص - طوایف و مذاهب - امکنه و بقاع - کتب و تصانیف در ۴۰ صحیفه. با این تألیف دوست فاضل ما آقای محدث کار طبع کتاب گرانقدر نقض را به کمال رسانیده اند .

تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی

یا جلد دوم سپهسالار اعظم
تألیف محمود فرهاد معتمد - رقمی - ۱۸۳ صفحه

این کتاب در حقیقت دنباله کتاب دیگر مؤلف به نام سپهسالار اعظم با تاریخ سیاسی دوره صدارت میرزا حسینخان مشیرالدوله است که در هر دو آنها قسمتی از تاریخ سیاسی معاصر ایران با اسناد و مدارک تاریخی آنها مورد بحث واقع شده است .

تاریخ هردوخ : جلد اول - ۶ + ۲۰۱ صفحه ، جلد دوم ۳۷ + ۵ صفحه -

رقمی - تألیف آیه الله مردوخ کردستانی

جلد اول این تألیف در شرح اوضاع جغرافیایی و تاریخی و اجتماعی کردستان است، و جلد دوم آن به تاریخ معاصر کردستان و قبایل کرد اختصاص دارد .

چهارمقاله عروضی سمرقندی

تألیف احمد بن عمر بن علی نظامی
عروضی سمرقندی، با تصحیح مجدد و شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی - بضمیمه تعلیقات چهارمقاله بقلم علامه قزوینی و گروهی از فضلا بنام - بکوشش دکتر محمد معین - زواری - تهران - وزیری + هشتاد و هشت + ۱۳۶ + ۶۲۷ صفحه

چهارمقاله از کتب تذکره مهم و قدیم زبان فارسی است که بسبب نثر شیوای آن مورد توجه بسیار واقع شده . و چندین بار در هندوستان و ایران و اروپا و از آن جمله دو بار توسط خود آقای دکتر معین (چاپهای زواری دانشگاه) به طبع رسیده است و اینک بار سوم است که ایشان آنرا با مزایای دیگر یعنی تصحیح مجدد و تعلیقات تازه و فهرستها و توضیحات مختلف به طبع رسانده اند .

یادناهه خواجه نصیرالدین طوسی

مجلد اول - اذا نشرات دانشگاه
شماره ۱۶ - ۴ - وزیری - ز - ۲۷۰ صفحه بکوشش دکتر ذبیح اله صفا

این تألیف شامل سخنرانیهایی است در ۲۳ موضوع مختلف که در احوال و آثار زوره زندگانی خواجه و عقاید و آراء او در جلسات گنجره خواجه نصیرالدین طوسی از روز ششم تا دوازدهم خرداد ۱۳۳۳ ایراد شده است .